

www.x-shobhe.ir

# مجموعه ای از پرسش ها و پاسخ ها

فصلنامه الکترونیک

سایت ایکس شبه

پاییز ۱۳۹۶



# فصلنامه الکترونیک

مجموعه‌ای از پرسش‌ها و پاسخ‌ها

پاییز ۱۳۹۶

نویسنده : سایت ایکس شبه

[www.x-shobhe.ir](http://www.x-shobhe.ir)

اعتقادی-مهر ۹۶ ..... ۸

براساس علم منطقی، وقتی شما یک اعتقادتان در مجموعه اعتقادات اسلامی نادرست باشد ( براساس این اصل منطقی که «اگر صحت اعتقادات خود را حکم فرض کنید در صورت وجود مثال نقض - وجود اعتقاد غلط - حکم هیچگاه ثابت نمی‌شود - کل اعتقاداتتان غلط می‌شود و قابل پیروی نیست»؟) ..... ۸

اینکه ما می‌گوییم خدا منزله از آن است که زمان و مکان داشته باشد چگونه با برخی از مطالب دیگر قابل جمع است؟ مثلاً دیروز خدا من رو خلق می‌کند فردا شما رو خلق می‌کند؟ یا امروز خداوند امری رو صادر می‌کند اما فردا اون فرمان رو نسخ می‌کند؟ ..... ۱۱

آیا جمله‌ی "اگر موجودی یک صفتی را به موجودی دیگر انتقال دهد پس موجود اول حتماً آن صفت را داشته که توانسته به دیگری انتقال دهد" درست است؟ اگر بله، پس چگونه خداوند (که خیر محض است) صفات شر را خلق کرده و در وجود ما قرار داده است مانند نفس اماره؟ با توجه به اینکه در "حدیث جنود عقل و جهل" جهل به عنوان یک موجود با خداوند صحبت می‌کند پس جهل را می‌توان موجودی با صفات شر فرض کرد! ..... ۱۵

قرآن مجید و حدیث-مهر ۹۶ ..... ۱۹

فضیل بن یسار گوید: به امام صادق (علیه السلام) عرض کردم: آیا لازم است مردم را به شیعه شدن دعوت کنیم؟! حضرت فرمودند: نه ای فضیل! اگر خداوند خیر بنده‌ای را خواسته باشد به فرشته‌ای دستور می‌دهد تا گردن او را بگیرد و او را به هر شکلی شده (طائفاً أو کارهاً) به تشیع رهنمون سازد. .... ۱۹

اهل سنت معتقدند رضایت الهی از بیعت کنندگان آیه ۱۸ سوره فتح رضایتی بی‌قید و شرط و ابدی است و از این رو، برای همه صحابه حاضر در آن پیمان حرمتی ویژه قائلند. پاسخ شما به این مورد چیست؟ ..... ۲۳

اهل سنت، با استناد به اینکه پیامبر فردی معصوم می‌باشد و از باطن افراد مطلع است، بر این باورند که اگر سه خلیفه اول مسلمین افرادی بودند که بعداً خلافت را غصب می‌کردند، پیامبر آنها را از جانب خود طرد می‌کرد، پاسخ شما به این مورد چیست؟ ..... ۲۷

پیامبر اکرم (ص) فرمودند: حسین منی و انا من حسین و حسین نوری است که خاموش نمی‌شود. طبق برخی روایات اولین خلقت خداوند نور وجود حضرت محمد (ص) می‌باشد، آیا می‌توان نتیجه‌گیری نمود که چون پیامبر حسین (ع) را از خود جدا نمی‌دانستند پس می‌باید امام حسین (ع) نیز در کنار جدشان پیامبر خاتم به عنوان اولین مخلوق خداوند معرفی بشوند؟ و چرا از این نقطه نظر کمتر بحث شده است؟ ..... ۳۱

آیا خدا زمان اجل حتمی انسان‌ها رو براساس اعمال اوها تعیین می‌کند؟ منظورم اینه که خدا میدونسته که آدم‌ها چیکار میکنن و با توجه به اون زمان اجل حتمی اونارو تعیین کرده، آگه اینطور باشه این که میگن بعضی از انسان‌های خوب، به خاطر اعمال خوبشون زود میمیرن که درست میشه! تاکید می‌کنم سوال من در مورد اجل حتمیه. .... ۳۳

با توجه به نظریه تکامل که برخی موارد و بخش‌های آن اثبات شده، چگونه وجود حضرت آدم را اثبات می‌کنید و مدعی می‌شوید که حضرت آدم پدر همه مردم است؟ ..... ۳۶

گونگون-مهر ۹۶ ..... ۴۱

چرا مطالب کتب عرفانی اینقدر سخت هستند و به سادگی قابل فهم نیستند آیا این به خاطر ماهیت عرفان است یا نویسنده به عمد سخت می‌نویسد؟ آیا برای شروع یک سیر معنوی و معرفتی، ابتدا باید به مطالعه روی آورد و شناخت قوی داشت، یا بدون مطالعه هم می‌شود؟ ..... ۴۱

آیا ثواب زیارت حضرت عبدالعظیم حسنی، عین زیارت امام حسین (ع) است؟ مثلاً تمام گناهان گذشته زوار بخشیده می‌شود؟ ..... ۴۴

برخی که از روی تنبلی نماز نمی‌خوانند، به امید این که شاید حضرت توجهی کند و آنها واجبات را انجام دهند در مجالس عزاداری شرکت می‌کنند. آیا واقعاً مؤثر است؟ ..... ۴۷

آیا قدرت علمی و صنعتی و مادی غیر مسلمین دلیل بر حق بودن ایشان نمی‌باشد و نیز دلیل بر این نیست که مشکلات مسلمین ریشه در عقاید ایشان دارد؟

- ۵۱ .....
- ۵۶ ..... پاسخ‌های کوتاه-مهر ۹۶ .....
- س ۳۹۶- برخی معتقدند اگر قلمه زدن در مصیبت امام حسین علیه‌السلام به خاطر درک درد و رنج ایشان هست؛ پس برای درک مصیبت شهادت امام حسن علیه‌السلام هم باید سم نوشید. ....
- ۵۶ .....
- ۵۸ ..... حقوقی و احکام-مهر ۹۶ .....
- ۵۸ ..... چرا اگر پرسی زودتر از پدرش بمیرد، از پدر بزرگ به نوه‌ها ارثی نمی‌رسد؟ .....
- آیا حجاب و محدودیت‌ها سبب نمی‌گردد تا مردان حریص‌تر گردند، یا به تعبیری گرسنه‌تر شوند و ...؟ خواهشمندم توضیح کامل دهید برای قانع کردن دوستانم می‌خوام. ....
- ۵۹ .....
- ۶۳ ..... تاریخ-مهر ۹۶ .....
- ۶۳ ..... چرا امام حسین علیه‌السلام، زنان و فرزندان را با خودشان به سفر کوفه بردند؟ .....
- ۶۷ ..... اعتقادی-آبان ۹۶ .....
- دلیلش چیه که اگر کسی خدا رو قبول و باور نداشته باشه بقیه چیزها مثل نبوت و ... نتیجه و فایده‌ای نداره. چون به دوستی دارم که میگه این‌ها همش کار شخص هست؛ کلا همش فکر شخص هست تا خدا. ....
- ۶۷ ..... با این که در قرآن کریم بر «لا آکراه فی الدین» تصریح شده، چرا من نمی‌توانم دین خود را انتخاب کنم، بدحجابی بدتر است یا رشوه؟ آیا مشکلات به خاطر انتخاب کورکورانه نیست؟ .....
- ۷۰ .....
- ۷۵ ..... قرآن مجید و حدیث-آبان ۹۶ .....
- ۷۵ ..... دائماً در ذهنم خطور می‌کند که شاید قرآن کلام خدا نیست، شاید امام حسین (ع) یا کلاً امامی نبوده ...، و یک عده این حرف‌ها را درآوردند؟ .....
- اگر کسی به زیارت اربعین امام حسین (ع) برود ولی بخاطر شلوغی و ازدحام نتواند وارد حرم شود و در مثلاً چند کیلومتری حرم زیارت کند، جزو زوار امام حسین (ع) در اربعین محسوب می‌شود؟ و آیا اگر کسی در راه زیارت امام حسین (ع) بر اثر حادثه و بیماری بمیرد، شهید محسوب می‌شود؟ .....
- ۷۸ .....
- ۸۳ ..... سیاسی-آبان ۹۶ .....
- ۸۳ ..... چرا رهبری اقدامی در جهت مبارزه با فساد در قوه ی قضائیه انجام نمی‌دهند؟ این را می‌پرسم، چون رئیس این قوه مستقیم توسط ایشان انتخاب می‌شود. ....
- شبهه می‌کنند که جمهوری اسلامی ایران، در زمانی با گروه طالبان و القاعده ارتباط و رابطه داشته است و در زمانی هم با سران طالبان در تهران دیدارهایی داشته است. به غیر از جنگ مداوم نظام اسلامی با تمامی این تروریست‌ها و حمایت غرب از آنها، چه پاسخ دیگری می‌توان برای فریب خوردگان در این شبهه اقامه نمود؟ .....
- ۸۶ .....
- ۹۰ ..... گوناگون-آبان ۹۶ .....
- ۹۰ ..... چطور میشه همه چیز رو از خدا بخواهیم؟ مثلاً من آگه من بیکار باشم بخوام سر به کاری برم که خوب باشه مثلاً تو شرکت‌های معتبر، نمی‌دونم چرا نمی‌تونم از خدا بخوام؛ همش بیشتر دنبال به شخص مهم هستم که بتونه برم سز کار. از خدا خواستن انگار برام حالت شوخی داره. چه کنم که به یقین برسم؟! .....
- ۹۰ .....
- ۹۴ ..... تفاوت وحدت با همگرایی چیست؟ و اقسام همگرایی کدام است؟ و هدف از وحدت چیست؟ .....
- این سایت را بهترین جا میدونم واسه گفتن حرفام بیشتر مشاوره می‌خوام ونه جواب شبهه. احساس پوچی می‌کنم. ناامیدی و افسردگی دیگه به هیچی علاقه ندارم نه هدفی نه انگیزه‌ای! از همه چی عقب افتاده‌ام! وقتی هم سن‌امو میبینم که مثل شهید حججی و ... شدند که چقدر تو معنویت و زندگی مادی موفق شده‌اند و من آدم پوچ و بی اخلاقی هستم و نمی‌دونم چطور برسم بمشون روانی میشم. وقتی می‌فهمم زمانیکه به بطالت گذروندم و امثال حججی که هم سنمه در اوج خدا بود دیوانه میشم و فکر می‌کنم دیگه آب رفته بچوب رو نمیشه برگردوند ...؟! .....
- ۹۷ .....

- آیا ایام ماه صفر نحس است؟! و سوال بعد اینکه آیا سفارش به دادن صدقه و ...، به معنای بیشتر بودن بلاها و... در این ماه هست؟! ..... ۱۰۱
- آیا واجب شدن بهشت به مژده دهنده‌ی پایان صفر به حضرت رسول اکرم (ص) و دق‌الباب هفت مسجد مستند است؟ اگر هست چرا و یعنی چه؟ ..... ۱۰۴
- آیا صرفا با عمل به دستورات دینی که در فقه آمده می‌شود به درجات معنوی عالی رسید؟ این سوال را پرسیدم چون اکثر کسانی که در سیر و سلوک به درجات بالای معنوی و کرامات رسیدند، فیلسوف و عارف بوده‌اند و از راه مطالعه فلسفه و عرفان و تفکر به این درجات رسیدند. .... ۱۰۸
- پسر ۸ ساله‌ام پرسید: چرا خداوند توانا و قوی که با کارهای داعشی‌ها مخالف است، آنها را نابود نمی‌کند تا به این جنایت‌ها دست نزنند؟ احساس می‌کنم که پاسخی چون: به دست مؤمنین از بین می‌برد ... قانعش نمود؟ ..... ۱۱۰
- تاریخ-آبان ۹۶** ..... ۱۱۳
- این که مذهب تشیع را صفوی‌ها در ایران رواج دادند و قبل از آن در ایران همه سنی بودند؛ چه جوابی دارد؟ ..... ۱۱۳
- آیا مناظره‌هایی میان علمای زرتشتی و مسلمان در سده‌های آغازین اسلام ثبت شده است؟ ..... ۱۱۶
- حقوقی و احکام-آبان ۹۶** ..... ۱۲۰
- اگر کسی بدهکاری و حق الناس داشته باشد و فعلا توان جبران را نداشته باشد می‌تواند به کربلا برود و به این نیت که بعد از کربلا صاحبان حق را راضی کند؟ ..... ۱۲۰
- اعتقادی-پاییز ۹۶** ..... ۱۲۲
- چطور می‌فهمیم که دین فطری هست؟ از کجا بدونیم خداگرایی فطری هست؟ و از کجا بدونیم بندگی و عبادت فطری هست؟ از کجا بدونیم عاشق خدا هستیم؟ ..... ۱۲۲
- چطور میشه به خدا یقین پیدا کرد، طوری که انگار با چشم سر دیده بشه؟ چه شناختی وجود داره که خدا رو بشه بهتر درک کرد. می‌خوام وجودش رو کامل حس کنم. .... ۱۲۵
- آیا مغفرت و رحمت خداوند با عدل الهی سازگاری دارد؟ ..... ۱۲۹
- آیا با توجه به دسته بندی‌هایی که از عشق گفته شده است [عشق حقیقی و عشق مجازی]، و این که عشق حقیقی فقط خداست و هر عشق دیگری مجازی می‌باشد؛ آیا عشق به اهل بیت (ع) نیز شامل همین تعریف شده و مجازی می‌باشد؟! ..... ۱۳۳
- آیا احساس نمی‌کنید که توجه بیش از حد شیعیان به اهل بیت (ع)، سبب مغفول ماندن توحید و کم‌رنگ شدن یاد خدا در میان آنان گردیده است؟ پاسخ مستدل به این جو که به حسب ظاهر درست نیز می‌نماید چیست؟! ..... ۱۳۸
- آیا جراحی‌های زیبایی که روی صورت انجام می‌گیرند را می‌توان جزئی از برگرداندن آفرینش خداوند قلمداد نمود؟ ..... ۱۴۳
- قرآن مجید و حدیث-پاییز ۹۶** ..... ۱۴۷
- در سوره اسرا، آیه ۵۲ آمده برزخ مدت کوتاهی است. سوره طه آیه ۱۰۲ آمده ۱۰ روز، نیکوکارترین می‌گوید: یک روز. در سوره روم آیه ۵۵ یک ساعت. سوره نازعات آیه ۴۶ شامگاهی یا صبح آن. علت این مغایرت چیست؟ خواهش می‌کنم مرا نجات دهید. .... ۱۴۷
- "بیت الله" در قرآن کریم مربوط به کم فروشی است، در روایات مربوط به امام زمان علیه السلام! پاسخ این سؤال یا شبهه‌ی رایج چیست؟ ..... ۱۴۹
- چرا انبیای الهی، با این که انسان کامل و مؤیدی از جانب حق بودند، در تحقق کامل اهداف‌شان موفق نگردیدند؟ آیا ضعف مدیریت داشتند؟! ..... ۱۵۲
- سیاسی-پاییز ۹۶** ..... ۱۵۶
- دوستداران اسلام نمی‌توانند کشوری اسلامی را مورد انتقاد و ایراد قرار دهند مگر اینکه آن کشور تظاهر به اسلام داشته باشد. با اوضاعی که در ایران دیده می‌شود اگر بگوییم این انقلاب از اهداف آمریکا و انگلیس بوده برای رسیدن به منافع خودشان منطقی‌تر است. چرا مردم از اسلام گریزانند؟ آیا این نشان دهنده

- این نیست که روحانیون مسیحی به کسب هدف خودشان نزدیکتر می‌شوند؟ شاید بتوان گفت آنها این انقلاب را علم کرده‌اند که به یکی از اهدافشان ( از  
 ۱۵۶ ..... برسند. ) بگرایند. ( بر سر دین تحریف شده مسیح )
- گونگون-پاییز ۹۶ ..... ۱۶۰
- چرا انسان باید عبادت کند؟ آیا عبادت کردن فطری هست یا اکتسابی؟ آیا همگان احتیاج به معبود را احساس می‌کنند؟ ..... ۱۶۰
- این دنیا کمی برایم تو خالی و بی‌اهمیت شده است و هدف از این خلقت را واقعا نمی‌دانم! بی‌عدالتی ذهن مرا مشغول کرده، نوجوان گرسنه‌ای که خوراک  
 لاشخورها می‌شود، چگونه خدا و امام زمانش را بشناسد؟! ..... ۱۶۳
- سالیتمود یا استحاله و تفاوتش با چله نشینی را توضیح دهید. در استحاله رمز موفقیت را ترک رابطه‌ی جنسی چه متعارف یا غیر متعارف می‌داند!؟..... ۱۶۷
- حقوقی و احکام-پاییز ۹۶ ..... ۱۷۱
- حال که طرز نماز خواندن شیعه با سنی متفاوت است، آیا خود پیامبر (ص) چگونه نماز می‌خوانده است؟ ..... ۱۷۱
- پاسخ‌های کوتاه-پاییز ۹۶ ..... ۱۷۳
- س ۴۰۷ - علت این مشکلات فرهنگی، بدحجابی و رفتارهای غربی در تهران چیست؟ حتی این مشکل در خانواده‌های با درآمد متوسط و رو به پایین و  
 ضعیف هم هست و نوع پوشش و مد برای آنها از خوراکشان هم واجب‌تر است؟ ..... ۱۷۳
- س ۴۰۸ - چرا ما باید به قاتلان انبیا و اولیا لعن بگوییم؟ آن هم مایی که خیلی از اعمالمان خائنه‌تر از آنهاست؟! ..... ۱۷۴
- س ۴۰۹ - آیا ممکن است آیینی چون دائو جز ادیان الهی و بنیانگذار آن از پیامبران الهی بوده باشد؟ چون آیین‌های زیادی در سر تا سر جهان است که مبنای  
 آن توحید بوده است آیا ممکن است ریشه‌های این اعتقادات به ادیان الهی برگردد؟ ..... ۱۷۶
- س ۴۱۰ - در جوانی گناهانی را مرتکب شده‌ام و اکنون در میانسالی و پیری که توان، رغبت و حتی حوصله و نشاط دوران جوانی را ندارم توبه می‌کنم؛ آیا  
 فضای ارتکاب گناه و فضای توبه یکی است، آیا مغفرت شامل می‌گردد؟ ..... ۱۷۸



## اعتقادی-مهر ۹۶

براساس علم منطق، وقتی شما یک اعتقادتان در مجموعه اعتقادات اسلامی نادرست باشد ( براساس این اصل منطق که «اگر صحت اعتقادات خود را حکم فرض کنید در صورت وجود مثال نقض - وجود اعتقاد غلط - حکم هیچگاه ثابت نمی شود - کل اعتقاداتتان غلط می شود و قابل پیروی نیست»؟

## پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

"منطق" اختصاصی به اسلام و عقاید اسلامی ندارد، بلکه اصول درست فکر کردن را می آموزد. به قول شهید آیت الله مطهری رحمه الله علیه: «موضوع علم منطق عبارت است از "معرف و حجّت" - «علم منطق می خواهد به ما راه صحیح تعریف کردن و صحیح استدلال کردن را بیاموزاند» - «منطقیین اسلامی بحث خود را در منطق از تعریف "علم" و "ادراک" آغاز می کنند و سپس آن را به دو قسم "تصور" و "تصدیق" تقسیم می نمایند و منطق را مجموعاً دو بخش می کنند: بخش تصورات و بخش تصدیقات» - که البته شرح علم منطق، موضوع سؤال و بحث ما نیست و اگر باشد هم در این مجال مختصر، امکانش وجود ندارد. بنابراین هیچ فرقی ندارد که موضوع، اسلام و اعتقادات اسلامی باشد و یا غیر آن. ادعا و اعتقاد ● - غیر منطقی، مورد پذیرش نیست، پس قابل تبعیت نیز نمی باشد.

اما در پاسخ سؤال (چه در مورد اعتقادات اسلامی و چه غیر اسلامی) باید به چند نکته توجه نمود:

**الف -** اعتقادات یا مبتنی بر عقلانیت است، یا مبتنی بر باورهای عادت، سنتی، خرافی و ... از این رو اصول عقاید در اسلام عزیز، تحقیقی است و تقلید در آن جایز نمی باشد. یعنی کسی نمی تواند بگوید که چون پیامبری آمد و فرمود: «خدا و قیامت هست»، پس من نیز معتقد شده و می گویم که «هست»! بلکه، هر کسی باید به تناسب ظرفیت عقلی خود، با دلایل عقلی و براهین محکم و البته منطقی، به آنها پی ببرد.

● - داستان پیرزن ریسنده، بسیار آموزنده است؛ که وقتی پیامبر اکرم صلوات الله علیه و آله از وی می پرسند که خدایت کیست و او پاسخ صحیح می دهد، رها نمی کنند، بلکه می پرسند: «از کجا فهمیدی»؟ یعنی آن پیرزن عوام نیز باید دلیل عقلی داشته باشد.



او، به چرخ خود استدلال می‌کند که اگر خودش آن را نچرخاند، نمی‌چرخد و نتیجه می‌گیرد که پس گردش زمین و آسمان‌ها، چرخاننده دارد!

این همان مبحث عقلی و استدلالی مشهور "حرکت و محرک" است که تدوین علمی آن، به ارسطو نسبت داده شده است.

**ب -** عقل خطا نمی‌کند، به همین دلیل آن را "حجت درونی" بیان نموده‌اند، حتی خداوند متعال و وحی او نیز با عقل شناخته می‌شود.

بنابراین، اعتقادات اگر مبتنی بر عقلانیت باشد، نه خطا دارد، نه دچار ضد و نقیض می‌گردد - اما ممکن است که مقدار علم یا موارد دیگری در استحکام آن تأثیر بگذارد. البته مشروط بر این اعتقادات حقیقتاً مبتنی بر عقلانیت باشد، نه این که هر کسی نام هر تصور، خیال، میل و گمان خود را "عقل و عقلانیت" بگذارد. تردید نماییم که اگر بر ادعایی حجت عقلی اقامه شود، تمامی عقول می‌پذیرند، چون عقل بر یک موضوع، دو جور حکم نمی‌دهد.

**ج -** اعتقادات [به ویژه در باورهای دینی = جهان‌بینی]، گاهی مانند حلقه‌های یک سلسله، به هم پیوسته‌اند، پس در این صورت (همان‌گونه که در سؤال گفته شده)، اگر اعتقادی مبتنی بر عقل و وحی نبود، خطا بود و ...؛ حتماً مخدوش می‌گردد.

فرض کنید کسی بگوید: «من خدا را قبول دارم، اما معاد را قبول ندارم!» یا بگوید: «من خدا را قبول دارم، اما انبیا و دین را قبول ندارم» - یا کسی بگوید: «من انسانیت را قبول دارم، اما اخلاق و تقوا را قبول ندارم» یا بگوید: «من بشریت را قبول دارم، اما ضرورت دفاع از حقوق بشری را قبول ندارم» و ...، اینها تماماً تناقضاتی است که نشان می‌دهد، در تعریف همان چیزی که قبول دارد نیز دچار نقص و خطا می‌باشد، نه این که اصل آن غلط و خطاست.

**د -** اگر چه اعتقادات هم چون حلقه‌های یک زنجیره به هم متصل می‌شوند، اما هیچ دلیل عقلی و منطقی وجود ندارد که اگر یکی از حلقه‌ها کج بود، سایر حلقه‌ها نیز کج باشند! فرض کنید اگر کسی گفت: «خدا را قبول دارم، اما معاد را قبول ندارم»؛ مشکل از خداشناسی اوست، نه این که چون معاد را قبول ندارد، پس اعتقاداتش به یکتایی خداوند غلط باشد! وانگهی، "بود و نبود"، بر اساس چگونگی اعتقادات ما به وجود نیامده و نابود نمی‌شوند. چنین نیست که اگر کسی اعتقادی به خدا یا حقانیت اسلام داشت، خدا باشد و اسلام بر حق باشد، و اگر نداشت، خدا نباشد یا اسلام بر حق نباشد.

**۵- بدیهی** است که نه تنها اعتقاد غلط، بلکه حتی نظریاتی که هنوز به عقل و علم اثبات نشده است و هنوز در ردیف و سطح نظریه باقی مانده است نیز قابل بررسی می باشند، اما قابل پیروی نمی باشد. جهان غرب و حتی شرق، به ما دیکته و القا می کنند که حتی از نظریات آنها باید پیروی کنیم! و حال آن که خودشان چند سال بعد، همان نظریه را رد می کنند و به ما می گویند: حالا باید نظریه‌ی جدید را پیروی کنید! این دیکتاتوری فکری و اعتقادی تا حدی است که شما را به خاطر اعتقادات راسختان و عدم پیروی از نظریات من درآوردی آنها، قتل عام می کنند!

●- اما خداوند متعال در کلام وحی به بندگانش می فرماید که هرگز از "ظنّ و گمان" پیروی نکنید [نه این که ظنّ، گمان یا نظریه نداشته باشید، بلکه تا قطعی نشده، پیروی نکنید]؛ حال خواه در مورد شخص و اشخاص و رفتارها و تصورات شخصی باشد، خواه در قالب نظریه مطرح شود. دلیل عقلی و منطقی را نیز بیان می دارد و می فرماید: «نظریه، بار علمی ندارد، پس قابل پیروی نیست»؛ بدیهی است که هر گاه نظریه‌ای به عقل و علم ثابت شد، دیگر نظریه نیست، بلکه برهان عقلی یا کشف علمی است و باید مورد قبول و تبعیت واقع شود.

« وَإِنْ تُطِغْ أَكْثَرُ مَنْ فِي الْأَرْضِ يُضِلُّوكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَإِنْ هُمْ إِلَّا يَخْرُصُونَ » (الأنعام، ۱۱۶) ترجمه: و اگر از بیشتر کسانی که در [این سر] زمین می باشند پیروی کنی تو را از راه خدا گمراه می کنند، آنان جز از گمان [خود] پیروی نمی کنند و جز به حدس و تخمین نمی پردازند (دروغ می گویند).

**نکته:**

**یک -** همان گونه که اثبات یک نظریه یا اعتقاد، باید دلیل عقلی و علمی داشته باشد، نفی آن نیز باید دلیل عقلی و علمی داشته باشد. چنان که خداوند متعال، دلایل عقلی و اصول منطقی بسیاری را برای بطلان اعتقاد به خدایی، الوهیت و ربوبیت غیر خود بیان نموده است. مثل آن که می فرماید: «این بتان، خالق نیستند، پس مالک خیر و شری برای خودشان یا شما نیز نیستند و نمی توانند به شما منفعت یا ضرری برسانند، پس خدا و إله نیستند».

« وَاتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ آلِهَةً لَا يَخْلُقُونَ شَيْئًا وَهُمْ يُخْلَقُونَ وَلَا يَمْلِكُونَ لِأَنْفُسِهِمْ ضَرًّا وَلَا نَفْعًا وَلَا يَمْلِكُونَ مَوْتًا وَلَا حَيَاةً وَلَا نُشُورًا » (الفرقان، ۳)

ترجمه: و به جای او خدایانی برای خود گرفته اند که چیزی را خلق نمی کنند و خود خلق شده اند و برای خود نه زبانی را در اختیار دارند و نه سودی را و نه مرگی را در اختیار دارند و نه حیاتی و نه رستاخیزی را (مالکند).

این یک استدلال عقلی، مبتنی بر اصول منطقی می‌باشد. می‌فرماید: کسی که خالق نیست، مالک نیست و کسی که مالک نیست، منفعت و ضرر به دست او نیست، بالتبع مرگ و زندگی نیز به دست او نیست، مالک آخرت هم نیست، پس نمی‌تواند خدا، إله، معبود و رب تلقی شود.

**دو -** البته که اعتقاد غلط و اعتقادات متناقض، قابل پیروی نمی‌باشند، اما دقت کنیم که گاه برخی از مردم، (از روی ناآگاهی، غفلت و یا غرض)، اعتقاد غلط و متناقض در یک شخص را دلیل بر غلط بودن اصل یک دعوت می‌گیرند و اصل را منکر شده و یا می‌گویند: «قابل پیروی نمی‌باشد»!

این خطا، در مورد اسلام و مسلمانان، بیشتر تبلیغ و القا می‌شود! می‌گویند: چون فلانی که مدعی مسلمانی می‌باشد، فلان اعتقاد غلط یا خطای عملی را دارد، پس در اسلام اشکال وجود دارد! و حال آن که اشکال از اوست و کار او باید با اسلام تطبیق داده شود و اگر مغایرت داشت، به مسلمانی او اشکال گرفته شود، نه به اصل اسلام. این یعنی یک روش تحقیق و داوری "منطقی".

\*\*\*

اینکه ما می‌گوییم خدا منزله از آن است که زمان و مکان داشته باشد چگونه با برخی از مطالب دیگر قابل جمع است؟ مثلاً دیروز خدا من رو خلق می‌کند فردا شما رو خلق می‌کند؟ یا امروز خداوند امری رو صادر می‌کند اما فردا اون فرمان رو نسخ می‌کند؟

### پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

بدیهی است تا تعریف درستی از موجود، صفت و حالتی نداشته باشیم، نمی‌توانیم بگوییم کسی دارای آن هست یا نیست و همین‌طور نمی‌توانیم بگوییم که فلان چیز مصداق آن هست یا نیست؟ حال تفاوتی ندارد که موضوع بحث «سبوحیت = منزله بودن خدا» باشد، یا زمان، مکان و یا هر موضوع دیگری.

"زمان و مکان" - زمان و مکان، از اصلی‌ترین مقولات ذهنی بشر بوده و هستند و از دیرباز تعاریف گوناگونی درباره‌ی آنها ارائه داده‌اند؛ دست کم از زمان ارسطو تا کنون، تعاریف مدون و مکتوبی موجود می‌باشد.

در این فرصت کوتاه، مجالی برای طرح این نظریات، تعاریف، تطابق آنها با یک دیگر، نقد دانشمندان از هر کدام و بالاخره رسیدن به یک تعریف جامع و واحد نیست؛ ولی به صورت اجمال می‌توان اشاره نمود که گاه تعریف "طبیعی" از "زمان و مکان" و گاه تعریف "عقلی" یا به تعبیری فلسفی؛ و هر کدام نیز به بخش‌های گوناگونی تقسیم می‌شوند. به دو نکته نیز باید توجه نمود:

یک: "شمارش زمان و تعیین مکان" - دقت کنیم که سنجش‌هایی چون: سال، ماه، روز، ساعت و بالتبع دیروز، امروز، فردا، دقیقه‌ای پیش، دقیقه‌ای بعد و ...، همه واحدهای شمارش زمان هستند و نه خود زمان.

و همین‌طور است "کجایی" در مورد مکان. این که می‌گوییم: "این جا و آن جا"، تعیین یک مکان خاص است، نه خود "مکان". اگر گفتیم که کربلا، منطقه‌ای در محدوده‌ی عراق است، و یا تهران پایتخت ایران است و یا ...، تعریف "مکان" نمی‌باشد.

بنابراین، موضوع «حقیقت زمان»، بسیار متفاوت است با «مقدار زمان» و موضوع «حقیقت مکان» نیز بسیار متفاوت است، با تعیین محدوده‌های خاصی از آن به قول آیت الله مصباح یزدی: «فرق است بین "جای" و "کجایی" - و بین "گاه" و "چه‌گاهی"». (آموزش فلسفه، ج ۲، درس ۴۲)

دو: "قضایای کلی" - قضایای کلی "زمان و مکان" ندارند، بلکه ظهور آنها به مقداری خاص در ظرفی، شامل زمان و مکان می‌شود. پس زمان و مکان، حتی به مجردات نیز راه ندارند، چه رسد به ذات اقدس الهی. به عنوان مثال: زمان و مکان "علم یا عدل" کجاست؟! اما ظهورش در اشیاء، یا اشخاص، یا افعال (رفتارها)، حتماً شامل زمان، مکان و مقدار می‌شود.

● - اکنون، به همین تعریف و درک اجمالی خودمان (مردمان) از "زمان و مکان" [که گفتیم مجال بحث‌اش نیست] بسنده نمایم و به موضوع پرسش و پاسخ آن پردازیم.

### سبوحیت (منزه بودن):

"سبحان" را به "منزه بودن" یا به تعبیر دیگری پاک و دور بودن، ترجمه کرده‌اند؛ اما باید پاسخ داده شود که "از چه چیزی منزه، پاک و دور" است؟

در اینجا مصادیق به تناسب موضوعات متفاوت می‌شود. در قرآن کریم می‌خوانیم که یک جا مشرکان برای او شرکایی قابل می‌شوند، و او می‌فرماید: خداوند سبحان از این شراکت است - یک جا به او نسبتی (مانند پدر بودن و فرزند داشتن) می‌دهند، و او می‌فرماید که منزه از چنین نسبتی می‌باشد - یک جا مشرکان فرشتگان را دختران خدا و حتی از اهل کتاب، انبیا را خدا یا فرزند خدا می‌خوانند، و او می‌فرماید که سبحان از این افتراهاست و همگان مخلوقات او هستند - یک جا توصیفات غلطی درباره او می‌شود، در ذهن تجسم داده می‌شود، (حتی در یهودیت، مسیحیت و وهابیت)، و برایش اعضای چون دست و پا، و حالاتی چون جوانی و پیری، و افعالی چون حرکت، آمدن و رفتن فرض و تصور می‌شود، و او می‌فرماید که سبحان از این توصیفات می‌باشد.

● - اما به طور کلی، همانگونه که گفته‌اند: سبحان یعنی منزه بودن از هر گونه "عیب، نقص و کاستی"؛ و اگر دقت کنیم، هر ویژگی، مشخصه و صفاتی در مخلوقات، با حدّ و حدود، کاستی و نقص همراه است، وگرنه هیچ ایجاب و امکانی برای حرکت و رشد باقی نمی‌ماند. پس می‌توان گفت که او از هر نوع توصیفی که به مخلوقاتش صدق کند نیز منزه می‌باشد.

- اگر کسی خداوند سبحان در چیزی [از جمله در زمان و مکان]، تصور کرده و توصیف نماید، او را محدود به آن زمان و مکان نموده است، یعنی ضمن کوچک کردن، صفات مخلوقات را به او نسبت داده است! بدیهی است که چنین موجود را او در تصور خود خدا نامیده، ولی خدای حقیقی نمی باشد.
- بنابراین، نه تنها او از این صفات مبرا است، بلکه کسی نمی تواند او را توصیف نماید، جز خودش. مثل این که بفرماید:

«هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ» - «اللَّهُ الصَّمَدُ» - «اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ» - «هُوَ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ» - «هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ» - «هُوَ يُحْيِي وَيُمِيتُ» - «اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» - «لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ» - «هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ» - «هُوَ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ» و ...

و البته دقت کنیم که اگر چه مفاهیم این توصیفات، برای همگان قابل درک و شناخت می باشد، اما از یک سو "مقدار و حد" به آن راه ندارد و از سویی دیگر، هر کس به اندازه‌ی ظرفیت وجود، عقل و علم خود درک می کند.

بدیهی است که درک سوره توحید (اخلاص)، که به نظر بسیار هم ساده است، برای عوام بسیار متفاوت است تا برای راسخون در علم، حکما، فلاسفه ... و اهل عصمت علیهم السلام. لذا به رغم سادگی و همه فهم بودن ظاهر این سوره، فرموده اند که برای مردمان ژرف اندیش آخر الزمان نازل شده است. یعنی کم و کیف ادراکات نیز متفاوت است.

### خداوند سبحان، زمان و مکان:

حال باید از خود پرسیم که وقتی می فرماید: «هُوَ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ» - او خالق همه چیز است»، آیا "زمان و مکان" را نیز شامل می گردد، یا زمان و مکان، مستثنای از همه چیز هستند و مخلوق نیستند؟! پاسخ آن که هر چیزی به غیر از ذات مقدس حق تعالی، مخلوق اوست، حتی اسم های خودش نیز مخلوقات او هستند که برای معرفت و سخن گفتن از او یا با او خلق کرده است. بنابراین، "زمان و مکان" [به هر تعریفی]، مخلوق (پدیده) او هستند و البته که مخلوق، بر خالقش (پدید آورنده اش) احاطه ندارد.

### فعل خدا:

بله، خداوند متعال، قبل از این که حضرت آدم علیه السلام را خلق کند، او را خلق ننموده بود و پس از آن که خلق ننموده بود، خلق نمود. پیش از آن که وحی ای را نازل کند، نازل ننموده بود و پس از آن که نازل ننموده بود، نازل نمود - محشر و قیامت را پس از برپا نبودن شان برپا می نماید - انسان را پس از زنده کردن می میراند - زندگی دنیا را پیش از زندگی آخرت قرار داده است و حیات اخروی را پس از حیات دنیوی قرار داده است و ...

اما، اگر دقت کنیم، اینها همه مربوط به "فعل" خداوند متعال است و نه ذات مقدس او. و فعل خدا پدید آوردن است، و هر پدیده‌ای محدود به مقادیر خود می‌باشد، لذا "قبل و بعد" به آنها راه می‌یابد. اگر چه مثال همیشه ناقص است؛ اما مثل این است که گفته شود: فلانی عالم هست - سپس گفته شود که او فلان کتاب را نوشت. بدیهی است که این عالم، قبل از نوشتن کتاب، آن را ننوخته بود و پس از نوشتن، نوشت. نه این که قبلاً عالم نبود و بعداً عالم شد.

بنابراین، علم، مشیت، اراده و امر حق تعالی، در مقام تحقق، ظهور و بروز در خارج، تقدمی و تأخیری متناسب با حکمت و ظرفیت وجودی مخلوقات دارد و ما نیز "زمان و مکان" را در مخلوقات می‌بینیم، آن هم نه تمامی مخلوقات، بلکه در پدیده‌های طبیعی مشاهده می‌کنیم، چرا که زمان و مکان، حتی به مجردات نیز استیلا و احاطه ندارند.

\*- مکان یا زمان اصل معرفت عقلی، محبت، سیر صعودی و نزولی انسان در مدارح حقیقی و معنوی و ... کی و کجاست؟! اما ممکن است ظهور و بروزش زمان و مکان داشته باشد. چنان که می‌گویید: "من این مطلب را نمی‌دانستم و دیروز در مدرسه از معلم آموختم".

\*- پس او، سبحان [منزه] از این است که محدود به زمان و مکان شود، بلکه زمان و مکان را در ظهور فعل یا تحقق علم او، و آن هم در برخی از پدیده‌ها درک و انتزاع می‌کنیم.

### وحی:

مثال بسیار روشن، وحی است که نمود و ظهوری از علم خداوند سبحان، برای بندگانش می‌باشد. به نظر ما، وحی نیز شامل زمان و مکان شده است؛ چرا که در زمانی خاص، مکانی خاص، به شیوه‌ای خاص، به شخص خاصی نازل شده است.

اما وحی را نزولی گفته‌اند، از آن جهت که وقتی علم خداوند متعال، در مقام ظهور، مراحل گوناگون نزولی را طی می‌کند، به القای وحی به نبی اش [صلوات الله علیهم اجمعین] می‌رسد و توسط ایشان نیز به دیگران می‌رسد. بنابراین، این نزول وحی است که شامل زمان شده است، نه علم خداوند سبحان؛ چنان که فرمود:

«حَمْدٌ ﴿۱﴾ \* وَالْكِتَابِ الْمُبِينِ \* إِنَّا جَعَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ \* وَإِنَّهُ فِي أُمِّ الْكِتَابِ لَدَيْنَا لَعَلِّي حَكِيمٌ \*»

ترجمه: **حاء میم** \* سوگند به کتاب روشنگر \* ما آن را قرآنی عربی (کتابی خواندنی به زبان عربی) قرار دادیم باشد که بیندیشید \* و همانا که آن در کتاب اصلی [=لوح محفوظ] به نزد ما سخت والا و پر حکمت است (نامش نیز علی حکیم است).

و باز دقت کنیم که این نیز "کتاب خداست" نه "خود خدا"، پس فعل خداست، ظهوری از علم و حکمت خداست، نه ذات مقدس او.

و فرمود:

إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ بِالْحَقِّ فَاغْبُدِ اللَّهَ مُخْلِصًا لَهُ الدِّينَ - إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةٍ مُبَارَكَةٍ إِنَّا كُنَّا مُنذِرِينَ - إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ و ...، که همه اشاره به نزول کتاب دارد، نه حقیقت کتاب؛ و اشاره به نزول وحی دارد، نه حقیقت وحی؛ و وحی و کتاب نیز هر دو فعل خدا هستند، نه علم او که صفت عین ذات می باشد.

\*\*\*

آیا جمله‌ی "اگر موجودی یک صفتی را به موجودی دیگر انتقال دهد پس موجود اول حتما آن صفت را داشته که توانسته به دیگری انتقال دهد" درست است؟ اگر بله، پس چگونه خداوند (که خیر محض است) صفات شر را خلق کرده و در وجود ما قرار داده است مانند نفس اماره؟ با توجه به اینکه در "حدیث جنود عقل و جهل" جهل به عنوان یک موجود با خداوند صحبت می کند پس جهل را می توان موجودی با صفات شر فرض کرد!

### پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

خداوند سبحان، نه موجودی به نام "شر" خلق نموده و نه در بندگانش صفتی به نام "شر" قرار داده است و نه صفتی را از خود به دیگری انتقال می دهد.

انسان باید به وجه و رویکرد خودش نگاه کند و ببیند چرا به جای آن که بگوید: در این عالم هستی، حیات، علم، حکمت، زیبایی، قدرت و ... می بینم، پس او حیّ، علیم، حکیم، جمیل، قادر و ... می باشد، بگوید: شری می بینم که او خلق کرده و در وجود ما قرار داده است، پس این چگونه می شود؟! برخی هم گفته اند: پس لابد دو خدای خیر و شر - تاریکی و روشنی - خوب و بد و ... وجود دارد!

بله، در حکمت و فلسفه نیز می گویند: «فاقد شیء نمی تواند معطی شیء باشد»، یعنی: کسی که چیزی را ندارد، نمی تواند آن را به دیگری بدهد. اما مباحث حکمی و فلسفی (عقلانی)، باید از همان زاویه و بسیار دقیق مورد توجه، مطالعه، و نتیجه گیری قرار گیرد و همین طور است مباحث کلامی در اصول عقاید. وگرنه همین انحرافات اشاعره و معتزله در جبر و اختیار محض، یا تجسم (جسمیت قایل شدن برای او) در پیروان ادیان الهی و نظریات ابن تیمیه و وهابیت و ... پیش می آید.

**الف -** این که هر کدام از "عقل و جهل" را موجود خارجی بدانیم، و سپس تحلیل و تفسیر این موجودات را نماییم، بسیار متفاوت است با این که تلویحاً یا به صراحت بگوییم: «العیاذ بالله، لابد در وجود خداوند سبحان، عقل، جهل، خیر و شر بوده که آنها را خلق کرده و یا آن صفات را به ما داده است»!

**ب -** خداوند متعال، در خلقت جسم، نفس و روح، و در صفات کشش ها و گرایش هایی چون اشتهای معنوی، اشتهای حیوانی، لذت روحانی، لذت جسمانی، خوشحالی، ناراحتی، نشاط، امید، یأس، افسردگی ... و در سیر حرکت تولد، مرگ و حشر دوباره به ما داده است، آیا این یعنی [العیاذ بالله] خودش دارای این صفات بوده است؟!

**ج -** اشکال کار ذهن اینجاست که امر "خلق نمودن" را با امر "دادن چیزی از خود به دیگری"، خلط می کند و تمام اینها از تجسم خودآگاه یا ناخودآگاه اوست! اما، مخلوقات خداوند متعال که جزء، قطعه، تکه و بخشی از او نیستند که گفته شود: «هر چه در این است، لابد در آن هم بوده است»!

### خلقت بد و شرّ:

چه چیزی را خداوند متعال خلق نموده که "بد" باشد؟!

● - مگر دنیای مادی بد است، در حالی که (به فرموده‌ی امیرالمؤمنین علیه السلام - مضمون)، انبیا و اولیای خدا همه در زمین بوده‌اند - فرشتگان وحی و سایر ملائک دائماً به این دنیا و زمین آمد و رفت دارند - عباد خداوند متعال، او را همین‌جا عبادت می کنند و سیر صعودی را تا مقامات والا طی می کنند و ...؟!

● - آیا برخورداری انسان، از جسم و بالتبع نفس و شهوات حیوانی بد است؟! در حالی که برای امکان حیات در هر عالمی، باید ابزار متناسب با آن را داشت، چنان که عالم عقل بدون عقل، عالم مجردات بدون روح، عالم حبّ و بغض بدون قلب و ...، قابل درک نمی باشند و زندگی در زمین نیز بدون برخورداری انسان از جسم مادی و حیات حیوانی، ممکن نیست.

بدن مرکب و ابزار آدمی در این عالم است، با چشم سر می بیند و بصیر می شود - با گوش سر می شنود و سمیع می گردد - با همین دست و پا، انفاق و مجاهدت در راه خدا می کند و با همین بدن، خداوند منان را اطاعت نموده و عبادات گوناگون فردی و اجتماعی را به انجام می رساند، تا به رشد، تعالی و قرب حقیقی برسد - آدمی، با همین حاکمیت عقل بر نفس و گرفتن افسار کنترل این حیوان است که می تواند از درجات حیوانیت، به سطوح عالی انسانیت صعود نماید.

● - آیا "جهل"، چه در مقابل "عقل" لحاظ شود و چه در مقابل "علم" لحاظ شود، همیشه و در همه جا "بد" است؟! اگر جهل [به هر دو معنای بی خردی و نادانی] نباشد، "رشد" چه معنایی دارد؟! آیا عقلا، حکما و دانشمندان، همه "عاقل و عالم" به دنیا آمده‌اند؟! اگر چنین باشد که نه کشف علمی صورت می پذیرد و نه وحی الهی لازم می آید! مهم جاهل (بی خرد و نادان) نماندن است.



فرض کنید حیوانات وحشی، مانند انسان، عقل و علم نیز داشتند، چه می‌شد؟! بدیهی است که اگر از چنین عقلی بر خوردار می‌بودند، باید اختیار نیز می‌داشتند، و بالتبع مکلف شده و نیاز به هدایت تشریحی داشتند و ...! پس جهل هم باید باشد.

### خیر و شر:

نام کدام موجود خارجی را می‌توان "خیر یا شر" گذاشت؟ به عنوان مثال: آیا می‌توان گفت: روز چون روشن است، خیر است و شب چون تاریک (ظلمانی) است، شر است؟! آیا می‌توان هر گونه نادانی را شر نامید؟ فرض کنید اگر انسان‌ها از روز و لحظه‌ی مرگ‌شان خیر داشتند، چه می‌شد؟! اگر از درون همگان خیر داشتند، چه می‌شد؟! ...!

بله، هر که بیشتر رشد کند و به تعالی برسد، احاطه‌ی بیشتری دارد و بر زیر مجموعه اشرف دارد، تا آنجا که "ولیّ الله" گردد، اما آیا همگان این ظرفیت، قابلیت و تحمل را دارند؟! ...!

"خیر و شر"، موجود خارجی نیستند، بلکه اثر آنها بر انسان، خیر یا شر تلقی می‌گردد. اگر اثر مفید بود، گفته می‌شود "خیر" و اگر مضر بود، گفته می‌شود "شر".

آیا علم (ولو وحی) برای همگان خیر می‌شود؟! آیا قدرت و ثروت، برای همگان خیر و یا شر می‌شود؟! آیا نادانی به ضرر همگان است؟! آیا زیبایی به نفع همگان است و ...؟! ...!

بنابراین، وجودهای خارجی، به تناسب چگونگی برخورد و تعامل متقابل انسان و آنها، یا برای شخص و جامعه "خیر" لحاظ می‌شوند و یا "شر". چنان که در مورد قرآن کریم نیز فرمود: برای مؤمنان شفا و رحمت است، اما برای ظالمان، جز افزودن بر خسران‌شان اثری ندارد.

آیا می‌توان گفت: گل سرخ خیر است و قارچ سمی شر؟! یا گاو و گوسفند خیر است و شیر، گرگ، کفتار و پلنگ، یا مار و عقرب شر؟! آیا می‌توان گفت: نسیم بهاری و نم باران خیر است، اما طوفان و تگرگ و زلزله شر؟! هر کدام از اینها نباشند، چرخه حیات یا صدمه می‌بیند و یا به کلی نابود می‌شود.

از ابلیس لعین و سایر شیاطین جنّ و انس بدتر که و چه؟! اما اگر انسان دشمن‌شناس باشد، چون کتفار با نوایی خوابش نبرد تا دشمن در رسد و او را غافلگیر و شکار نماید (۱)، راه نفوذ آنها را ببندد، با آنها مخالفت کند و خداوند متعال را خالصانه بندگی کند، وجودشان به نفع مؤمن تمام می‌شود، اما اگر دشمن‌شناس نباشد، مغلوب و مرعوب شیاطین جنّ و انس شود، وجودشان برای پیروان‌شان، شرّ می‌شود.

\*\*\* - بنابراین، خداوند سبحان، خلق و ایجاد می‌کند - ابداع می‌کند - در "عالم امر" از هیچ به "امر" خود پدید می‌آورد و «كُنْ فَيَكُونُ» رخ می‌دهد - در عالم خلق نیز از بذر، گیاه - از نطفه حیوان و انسان را پدید می‌آورد، با بارش باران مادی، زمین مرده را زنده می‌کند - با بارش باران رحمت، دل‌های مرده را زنده می‌کند و

... ؛ نه این که چیزی را از خودش جدا کند و به دیگری بدهد، تا بگویند: پس هر چه خلق نموده، لابد در خودش وجود داشته است:

« إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَالْفُلْكِ الَّتِي تَجْرِي فِي الْبَحْرِ بِمَا يَنْفَعُ النَّاسَ وَمَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنَ السَّمَاءِ مِنْ مَاءٍ فَأَحْيَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا وَبَثَّ فِيهَا مِنْ كُلِّ دَابَّةٍ وَتَصْرِيفِ الرِّيَّاحِ وَالسَّحَابِ الْمُسَخَّرِ بَيْنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ لآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ » (البقره، ۱۶۴)

ترجمه: راستی که در آفرینش آسمانها و زمین و در پی یکدیگر آمدن شب و روز و کشتی‌هایی که در دریا روانند با آنچه به مردم سود می‌رساند و [همچنین] آبی که خدا از آسمان فرو فرستاده و با آن زمین را پس از مردنش زنده گردانیده و در آن هر گونه جنبنده ای پراکنده کرده و [نیز در] گردانیدن باها و ابری که میان آسمان و زمین آرمیده است برای گروهی که می‌اندیشند واقعا نشانه‌هایی [گویا] وجود دارد.

\*\*\* - او حی، علیم، حکیم، قادر، خالق، مالک، رحمان (وجود بخش) و رب است، پس اسماء خود را تجلی می‌دهد و خلق می‌کند، نیست را هست می‌کند، نه این که چیزی از خودش را بر می‌دارد و به دیگری و دیگران می‌دهد، تا کسی بگوید: «اگر زمین و آسمانها را خلق نموده، پس لابد در خودش زمین و آسمانها وجود دارد!»  
 « الَّذِي خَلَقَ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ طِبَاقًا مَا تَرَى فِي خَلْقِ الرَّحْمَنِ مِنْ تَفَافُتٍ فَارْجِعِ الْبَصَرَ هَلْ تَرَى مِنْ فُطُورٍ » (الملک، ۳)  
 ترجمه: همان کسی که هفت آسمان را بر فراز یکدیگر آفرید؛ در آفرینش خداوند رحمان هیچ تضاد و عیبی نمی‌بینی!  
 بار دیگر نگاه کن، آیا هیچ شکاف و خللی مشاهده می‌کنی!؟

« وَاللَّهُ خَلَقَ كُلَّ دَابَّةٍ مِنْ مَاءٍ فَمِنْهُمْ مَنْ يَمْشِي عَلَى بَطْنِهِ وَمِنْهُمْ مَنْ يَمْشِي عَلَى رِجْلَيْنِ وَمِنْهُمْ مَنْ يَمْشِي عَلَى أَرْبَعٍ يَخْلُقُ اللَّهُ مَا يَشَاءُ إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ » (النور، ۴۵)

ترجمه: و خداوند هر جنبنده‌ای را از آبی آفرید؛ گروهی از آنها بر شکم خود راه می‌روند، و گروهی بر دو پای خود، و گروهی بر چهار پا راه می‌روند؛ خداوند هر چه را بخواهد می‌آفریند، زیرا خدا بر همه چیز تواناست!

\*\*\*



## قرآن مجید و حدیث - مهر ۹۶

فضیل بن یسار گوید: به امام صادق (علیه السلام) عرض کردم: آیا لازم است مردم را به شیعه شدن دعوت کنیم؟! حضرت فرمودند: نه ای فضیل! اگر خداوند خیر بنده‌ای را خواسته باشد به فرشته‌ای دستور می‌دهد تا گردن او را بگیرد و او را به هر شکلی شده (طائفاً أو کارهاً) به تشیع رهنمون سازد.

### پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

متن و ترجمه‌ی روایت به شرح زیر می‌باشد:

«عَنْ فَضِيلِ بْنِ يَسَارٍ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ نَدْعُو النَّاسَ إِلَى هَذَا الْأَمْرِ فَقَالَ لَا يَا فَضِيلُ إِنَّ اللَّهَ إِذَا أَرَادَ بِعَبْدٍ خَيْرًا أَمَرَ مَلَكًا فَأَخَذَ بِعُنُقِهِ فَأَدْخَلَهُ فِي هَذَا الْأَمْرِ طَائِعًا أَوْ كَارِهًا»؛ (اصول کافی، ج ۱، ص ۱، در ترجمه حاج سید جواد مصطفوی)

ترجمه: فضیل بن یسار می‌گوید به امام صادق علیه‌السلام عرض کردم که آیا (اجازه می‌فرمایید) مردم را به این امر (تشیع) دعوت کنیم؟ فرمود: نه، ای فضیل! وقتی خدا خیر بنده‌ای را بخواهد به فرشته‌ای فرمان می‌دهد که گردنش را بگیرد و او را خواه یا ناخواه در تشیع وارد کند.

**الف -** همیشه پس از اطمینان از صحت حدیث، باید دقت کنیم که کجا، به چه کسی و در چه شرایطی بیان شده است. آیا خاص است یا عام و برای همگان و ...؟

حضرت امام صادق علیه السلام، خود بیش از چهارهزار دانش‌پژوه شناخته شده که اسامی آنان موجود هست، داشتند و در بیش از ۲۱ رشته علمی و تخصصی تدریس می‌نمود. گاه مدرس به نواحی می‌فرستادند و گاه مبلغ. به یکی می‌فرمودند: تو به ولایت ما دعوت کن، به دیگری می‌فرمودند: تو وقتی به شهرت بازگشتی، نامی از ما نیاور و حتی نام پسر را وقتی به دنیا آمد، "عمر" بگذار - به یکی می‌فرمودند: تو اصول درس بده، به دیگری می‌فرمودند: فقه تدریس یا بحث کن، به دیگری می‌فرمودند: تو فقط بنویس. دو هشام داشتند، به یکی می‌فرمودند: تو بحث نکن، و به دیگری می‌فرمودند: تو بحث نکن، چرا که خوب فراز می‌گیری و زود فرود می‌آیی

و ...

حال ممکن است که شناخت خاص و عام بودن احادیث، اقوال متفاوت باشد، اما با ارجاع فحوا و پیام حدیث به عقل و قرآن کریم، می توان به نتایج بسیار روشنی رسید.

**ب -** از این نوع احادیث محکم و معتبر بسیار است، مانند این که فرموده اند: « وقتی خدا خیر بنده ای را بخواهد، اثری از نور در دلش می گذارد و گوش های دلش را باز می کند و فرشته ای بر او می گمارد که نگهدارش باشد» چنان که فرمود: قلب برخی را می بندند (ختم الله علی قلوبهم) و بر چشم و گوش آنها پرده می افکند - یا فرمود: « وقتی خدا خیر بنده ای را بخواهد، او را نسبت به دنیا بی رغبت می کند و دین شناس می گرداند و به عیوب دنیا بینایش می سازد؛ به هر که این خصلت ها داده شود، خیر دنیا و آخرت داده شده»...؛ و البته تمامی این معانی و حقایق، ریشه در کلام وحی و معارف قرآن مجید دارد:

« وَاللَّهُ يَدْعُو إِلَى دَارِ السَّلَامِ وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ » (یونس علیه السلام، ۲۵)

ترجمه: و خدا [شما را] به سرای سلامت فرا می خواند و هر که را بخواهد به راه راست هدایت می کند.

« وَكَذَلِكَ أَنْزَلْنَاهُ آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ وَأَنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ يُرِيدُ » (الحج، ۱۶)

ترجمه: و بدین گونه [قرآن] را [به صورت] آیاتی روشنگر نازل کردیم و خداست که هر که را بخواهد راه می نماید.

« اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ... » (البقره، ۲۵۷)

ترجمه: الله، ولی (دوست و سرپرست) کسانی است که ایمان آورده اند، آنها را ظلمات به نور خارج می نماید ...

**ج -** نکته ی تمام این دسته از آیات و روایات این است که ما بدانیم، بفهمیم، درک کنیم و باور نماییم که "هدایت به دست خداوند متعال است، چنان که گمراهی نیز به دست اوست"، و البته این هدایت یا گمراهی، در کار حکیم، شانس، اتفاقی، بازی و جبری نیست، بلکه فرموده که چه کسانی را هدایت می کند و چه کسانی را گمراه می سازد (هدایت نمی کند و در گمراهی شان رها می سازد) و چرا؟!؛

« كَيْفَ يَهْدِي اللَّهُ قَوْمًا كَفَرُوا بَعْدَ إِيمَانِهِمْ وَشَهِدُوا أَنَّ الرَّسُولَ حَقٌّ وَجَاءَهُمُ الْبَيِّنَاتُ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ »

(آل عمران، ۸۶)

ترجمه: چگونه خداوند قومی را که بعد از ایمانشان کافر شدند هدایت می کند با آنکه شهادت دادند که این رسول بر حق است و برایشان دلایل روشن آمد و خداوند قوم بیدادگر را هدایت نمی کند.

● - طبق این دسته از آیات، می فهمیم که حتی نه پیامبر اعظم صلوات الله علیه و آله بر کسی سیطره دارد که بتواند او را هدایت کند [ لَسْتَ عَلَيْهِمْ مُّصِطِرٌ ]، و نه ابلیس لعین بر کسی سلطه دارد که بتواند او را منحرف سازد [ إِنَّهُ لَيْسَ لَهُ سُلْطَانٌ ].

بنابراین، همگان بخواهند یا نخواهند (طائِعاً أَوْ كَارِهًا)، با گفتار، کردار و رفتار خود، "دعوت کننده به حق یا باطل" می باشند؛ و پذیرش یا عدم پذیرش با انسان عاقل و مختار است و هدایت یا گمراهی بر اساس این انتخاب، با خداست.

● - این هدایت یا گمراهی، مشمول ربوبیت (صاحب اختیاری و تربیت امور) می باشد و خداوند متعال ربوبیتش را به کسی نداده و با کسی هم شریک نگردیده و نمی گردد.

### دعوت انبیا علیهم السلام:

تفاوت حدیث مورد پرسش، با آیات و احادیث هم مضمون، در "دعوت نمودن یا نمودن" می باشد. ما به حکم عقل و وحی می دانیم که خداوند علیم و حکیم، انبیا و رسولانش علیهم السلام را برای دعوت بندگان به "حق" و برحذر داشتن آنان از "باطل" گسیل داشته است. چنان که به خاتم الانبیاء و المرسلین نیز فرمود:

« يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِدًا وَمُبَشِّرًا وَنَذِيرًا \* وَدَاعِبًا إِلَى اللَّهِ بِإِذْنِهِ وَسِرَاجًا مُنِيرًا » (الأحزاب، ۴۵ و ۴۶)

ترجمه: ای پیامبر! ما تو را گواه فرستادیم و بشارت دهنده و اندازکننده! \* و تو را دعوت کننده بسوی خدا به فرمان او قرار دادیم، و چراغی روشنی بخش!

و فرمود: او بهترین الگوی برای کسانی هست که به خدا و معاد ایمان دارند؛ و البته خداوند غنی و سبحان، به ایمان، دعوت و عبادت بندگان احتیاجی ندارد، بلکه هر چه فرموده، لازمه‌ی هدایت و رشد خود آنان می باشد: « لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِيهِمْ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِمَنْ كَانَ يَرْجُو اللَّهَ وَالْيَوْمَ الْآخِرَ وَمَنْ يَتَوَلَّ فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ الْعَنِيُّ الْحَمِيدُ » (الأحزاب، ۲۱)

ترجمه: مسلماً برای شما در زندگی رسول خدا سرمشق نیکویی بود، برای آنها که امید به رحمت خدا و روز رستاخیز دارند و خدا را بسیار یاد می کنند.

### دعوت امامان حق علیه السلام:

هم چنین به حکم عقل و وحی می دانیم و باور داریم که خداوند حکیم، بندگان را با چند سطر نوشته شده در یک کتاب رها نمی سازد و حتماً رهبرانی برای هدایت آنها تعیین می نماید. چنان که به آخرین پیامبرش صلوات الله علیه و آله فرمود: « إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ / [ای پیامبر] تو فقط هشداردهنده ای و برای هر قومی رهبری است / الرعد، ۷»

هر امامی، به پیروی از خود دعوت و سپس هدایت می کند؛ حال اگر امام و پیشوای باطل باشد، دعوت کننده به سوی آتش جهنم است « وَجَعَلْنَاهُمْ أَيْمَةً يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ / القصص، ۴۱»؛ و اگر امام حق باشد، به سوی امر خدا و مبتنی بر وحی، رهجویان حق را رهبری و هدایت می کند:

« وَجَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ وَإِقَامَ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءَ الزَّكَاةِ وَكَانُوا لَنَا عَابِدِينَ » (الأنبياء، ۷۳)

**ترجمه:** و آنان را پیشوایانی قرار دادیم که به فرمان ما، (مردم را) هدایت می کردند؛ و انجام کارهای نیک و برپاداشتن نماز و ادای زکات را به آنها وحی کردیم؛ و تنها ما را عبادت می کردند.

### دعوت مؤمنان و نیکان:

عقل و وحی، حکم می کنند که انسان تنها آفریده نشده - تنها زندگی نمی کند - نباید خودبین (اومانیست) باشد - ایجاب زندگی اجتماعی سالم این است که یک دیگر را به حق و استقامت توصیه (دعوت) کنند « وَتَوَاصَوْا بِالْحَقِّ وَتَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ / والعصر » - در امر خیر یاری کننده‌ی یک دیگر باشند و در امر شرّ نباشند - نه تنها دعوت و تبلیغ، بلکه یکدیگر را به معروف امر کنند و از منکر نهی نموده و باز دارند ... و البته آنان که خیرخواه دیگران بوده و چنین می کنند، به فلاح می رسند:

« وَتُكُنْ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ » (آل عمران، ۱۰۴)

**ترجمه:** و باید از میان شما گروهی [مردم را] به نیکی دعوت کنند و به کار شایسته وادارند و از زشتی بازدارند و آنان همان رستگارانند.

### دعوت نباشد، جبر است:

بدیهی است که وقتی خداوند متعال به انسان "عقل و اختیار" موهبت نموده، او را با عقل، قلب، فطرت، وحی، رسول، کتاب و امام، از درون و بیرون هدایت می نماید و اگر فرض شود که دعوتی لازم نیست و او هر که را بخواهد، پس گردنش را گرفته و هدایت می کند، یعنی دیگر "اختیاری" در کار نیست؛ پس نه تنها نبوت، رسالت، وحی، کتاب و ... نیز لازم نیست، بلکه قیامت، سؤال و جواب، حسابرسی و رساندن هر کسی به نتیجه‌ی سعی اش و دادن عقاب یا پاداش نیز معنا و مفهومی ندارد؛ چرا که جبر حاکم بوده و بندگان اختیاری نداشتند! بنابراین، پیام و مقصود حدیث این نیست که "جبر" در کار است، چنان که شیعیان آن حضرت و هر شخص دیگری نیز می داند که بر اساس تبلیغها و دعوتها و با اختیار و انتخاب خود، منحرف یا هدایت شده است.

### نتیجه:

باز هم به حکم عقل، وحی، حدیث، سیره و سنت اهل عصمت علیهم السلام می دانیم که ایشان نه تنها [العیاذ بالله]، خلاف عقل و وحی، حکمی صادر ننموده و عملی انجام نداده و نمی دهند، بلکه خودشان قرآن حیّ و ناطق می باشند؛ آنها تجلی قرآن کریم در عالم واقع بودند و قرآن کریم نیز تعریف آنها (انسان کامل) می باشد و به انسان امر به اطاعت، تبعیت و الگوپذیری از آنان گردید، تا رشد نموده و به کمال، قرب و فلاح ابدی برسند.

بنابراین، روشن است که در حدیث فوق، به آن شخص، یا عده‌ای دیگر فرموده که در این شرایط بحرانی خاص، لازم نیست بروید مسلمانان اهل سنت یا ... را به تشیع دعوت کنید؛ چه بسا همین دعوت در آن شرایط، موجب حساسیت و عصیت بیشتر دستگاه حکومتی علیه امام علیه السلام و شیعیان می‌گردید و تفرقه بین مسلمانان را تشدید نموده و شکاف مطلوب کفار را بیشتر می‌نمود. لذا ضمن آن که فرمود: چنین تبلیغی نکنید، متذکر شد که ناامید نیز نگردید، اگر کسی قابلیت هدایت داشته باشد، خداوند متعال او را به هر وسیله و بهانه‌ای که شده، هدایت می‌نماید - راه تبلیغ گاهی برای ما بسته می‌شود، برای خداوند قادر که بسته نمی‌شود:

« وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا وَإِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ » (العنکبوت، ۶۹)

ترجمه: و کسانی که در راه ما کوشیده‌اند، به یقین راه‌های خود را بر آنان می‌نماییم و در حقیقت خدا با نیکوکاران است.

\*\*\*

اهل سنت معتقدند رضایت الهی از بیعت کنندگان آیه ۱۸ سوره فتح رضایتی بی‌قید و شرط و ابدی است و از این رو، برای همه صحابه حاضر در آن پیمان حرمتی ویژه قائلند. پاسخ شما به این مورد چیست؟

**پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):**

گاه آن چه که هست (حقیقت)، با آن چه دوست داریم چنین باشد (تخیل)، خیلی متفاوت است!

کجای رشد یا سقوط انسان در زندگی، بدون قید و شرط صورت می‌پذیرد و بالتبع کجای اسلام، قرآن، ایمان، بهشت و رضوان الهی و برای کی، بی‌قید و شرط بوده است؟! تمام قرآن کریم می‌فرماید: «اگر چنین باشید، اگر چنین کنید، اگر چنین نکنید و ...، چنین و چنان می‌شود». بهشت خداوند متعال را نه تنها بی‌قید و شرط به کسی (حتی انبیا و اولیای الهی) نمی‌دهند، بلکه هر عاقبت و سرنوشتی، مشروط است و هر گاه شروطش مهیا و محقق گردید، محتم (حتمی) می‌گردد.

"شدن" حتی در طبیعت بی‌جان نیز بدون قید و شرط نیست، چه رسد به حیات انسان و رشد و کمال در آن. اگر ابر بارور شود می‌بارد - اگر بذر کاشته و آبیاری شود، ثمر می‌دهد - اگر به گیاهی آفت رسد، خشک می‌شود و ...

حتی نصرت الهی به مؤمنان در ثبات قدم مشروط است، چه رسد به بهشت رفتن آنها. و اگر شرط برای نصرت در ثبات محقق نگردد، تزلزل و ریزش حتمی می‌گردد، اگر چه افراد پیش از آن مؤمن بوده باشند. چنان که نه خطاب به کفار، بلکه به مؤمنان فرمود:

« يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن تَنْصُرُوا اللَّهَ يَنْصُرْكُمْ وَيُثَبِّتْ أَقْدَامَكُمْ » (محمد صلوات الله علیه و آله، ۷)



**ترجمه:** ای کسانی که ایمان آورده‌اید، اگر خدا را یاری کنید یاریتان می‌کند و گام‌هایتان را استوار می‌دارد.  
"اگر" یعنی قید و شرط.

● - متن و ترجمه آیه به شرح زیر می‌باشد:

« لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ إِذْ يُبَايِعُونَكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ فَعَلِمَ مَا فِي قُلُوبِهِمْ فَأَنْزَلَ السَّكِينَةَ عَلَيْهِمْ وَأَثَابَهُمْ فَتْحًا قَرِيبًا  
« (الفتح، ۱۸)

**ترجمه:** به راستی خدا هنگامی که مؤمنان زیر آن درخت با تو بیعت می‌کردند از آنان خشنود شد و آنچه در دل‌هایشان بود بازشناخت و بر آنان آرامش فرو فرستاد و پیروزی نزدیکی به آنها پاداش داد.

**الف -** هر اعتقاد و ادعایی (چه شیعه بگوید، یا سنی، یا مسیحی و یا کافر)، باید دلیل و یا سند معتبر داشته باشد، وگرنه مقبول واقع نمی‌گردد، حال آیا این ادعا، دلیل عقلی دارد و یا سند نقلی؟!

**ب -** آیا خداوند متعال فرمود که این رضایت راجع به هر فعلی و نیز بی قید و شرط و ابدی است؟ و یا حدیثی بر آن وجود دارد؟ و یا دلیل عقلی و برهان قطعی بر آن اقامه شده است؟! یا آن که فقط یک برداشت و ادعای باب میل و تفسیر به رأی می‌باشد؟!

**ج -** اگر بخواهیم با دقت بیشتری به این آیه توجه کنیم، می‌گوییم: نه تنها خداوند متعال نفرموده که این رضایت ابدی است، بلکه حتی تصریح کرد که در میان بیعت کنندگان نیز فقط از همان‌هایی که "مؤمن" بودند، راضی شد. (رَضِيَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ). چرا که می‌شود کسی نه به خاطر خدا، بلکه به خاطر حالات دیگری چون ترس یا نفاق، و یا برای اهداف دیگری بیعت نموده و یا کار شایسته‌ای انجام دهد.

بسیاری از مردم، کارهای خوب و شایسته‌ای را با اهداف متفاوتی انجام می‌دهند، اما خداوند متعال از کسی راضی است و قبول می‌نماید که "ایمان و عمل صالح" را با هم داشته باشد، وگرنه عمل خوب از آدم بد (بی‌ایمان)، نه تنها پذیرفته نیست، بلکه "حبط" گردد.

به این آیه که به قبولی عمل خوب، به شرط ایمان تصریح نموده دقت نمایید:

« وَمَنْ يَعْمَلْ مِنَ الصَّالِحَاتِ مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَىٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولَٰئِكَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ وَلَا يُظْلَمُونَ نَقِيرًا » (النساء، ۱۲۴)

**ترجمه:** و کسانی که کارهای شایسته کنند چه مرد باشند یا زن، در حالی که مؤمن باشند، آنان داخل بهشت می‌شوند و به قدر گودی پشت هسته خرمايي مورد ستم قرار نمی‌گیرند.

بنابراین مهم این است که در میان بیعت کنندگان، چه کسانی ایمان به خدا، رسول خدا صلوات الله علیه و آله، معاد، قرآن و ... داشتند؟ و البته شاخصه‌های ایمان و مؤمن نیز در قرآن کریم بیان شده است که اصل اساسی آن تسلیم، اطاعت و تبعیت از رسول خدا صلوات الله علیه و آله، برای همیشه و در تمامی مواضع می‌باشد، نه این که



در امری بیعت کنند، در امر دیگری بیعت بشکنند! (حال خواه شیعه باشند یا سنی - در گذشته و عصر وحی باشند، یا اکنون، یا در آینده).

**د -** در این آیه فرمود که از مؤمنان بیعت کننده در آن واقعه راضی شد؛ نه اشاره‌ای به رضایت ابدی شده است و نه اشاره‌ای به رضایت در هر امری شده است، بلکه از این بیعت مؤمنان راضی شد. بدیهی است که همان مؤمن بیعت کننده، اگر لحظه، روز یا سال بعد، مرتکب معصیتی گردد، یا نقض عهده نماید، خداوند سبحان از آن گناه و نقض عهد او و ناراضی خواهد بود و البته اگر استغفار و توبه نکند، معذب خواهد بود. آیا این معارف در قرآن کریم نیامده و یا آنها نخوانده‌اند؟!

### بازگشت از دین و ایمان:

خداوند متعال، برای هیچ احدی (حتی معصومین علیهم السلام)، ضمانت نکرده است که همیشه مؤمن باقی می‌مانند و اگر نمانند نیز فرقی ندارد و خدا هم چنان از آنها راضی خواهد بود! این که اساساً با عقل، علم، حکمت و عدل انسانی نیز منافات دارد، چه رسد به خداوند سبحان! مردمان را نسبت به اسلام، می‌توان به چند گروه تقسیم نمود:

- آنها که از اسلام خارج هستند و خارج می‌مانند؛
  - آنها که از اسلام خارجند، دشمنی نیز می‌ورزند؛
  - آنها که خارجند و بعد وارد می‌شوند؛
  - آنها که مسلمان هستند و تا رسیدن مرگشان مسلمان می‌مانند؛
  - آنها که ابتدا ایمان آورده و سپس باز می‌گردند (مرتد می‌شوند)؛
  - آنها که ایمان نیاوردند، ولی اسلام آوردند و سپس از همان اسلام و تسلیم بودن نیز خارج می‌شوند؛ و ... .
- حال آیا معقول، منطقی، متقن و مستدل و یا مستند است که خداوند متعال برای شخص یا گروهی، به خاطر یک یا چند کار خوب، ضمانت‌نامه‌ی ابدی بفرستد؟!

### هشدار و تذکر به مسلمانان و مؤمنان:

خداوند متعال در کلام وحی، چندین بار در امور گوناگون به مسلمانان و حتی به مؤمنان، هشدار و تذکر داده است که مبادا پس از تسلیم و حتی ایمان، برگردند!

- در یک جا می‌فرماید: حالا ایشان هستند و شما نیز تسلیم شدید، اگر ایشان نباشند، چه می‌کنید؟ آیا به عقب و دوران جاهلیت بر می‌گردید؟! و البته تاریخ گواهی می‌دهد که بسیاری به عقب بازگشتند و به جای خداگرایی، معادگرایی، قرآن‌گرایی و اطاعت از رسول صلوات الله علیه و آله، ولایت‌گرایی و ...، به قوم‌گرایی و تعصبات نژادی عصر جاهلیت برگشتند:

« وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْمَلَيْتُمْ عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ وَمَنْ يَنْقَلِبْ عَلَىٰ عَقْبَيْهِ فَلَنْ يَضُرَّ اللَّهَ شَيْئًا وَسَيَجْزِي اللَّهُ الشَّاكِرِينَ » (آل عمران، ۱۴۴)

**ترجمه:** و محمد جز فرستاده ای که پیش از او [هم] پیامبرانی [آمده و] گذشتند نیست آیا اگر او بمیرد یا کشته شود از عقیده خود برمی گردید؟ و هر کس از عقیده خود بازگردد هرگز هیچ زبانی به خدا نمی رساند و به زودی خداوند سپاسگزاران را پاداش می دهد.

● - در آیه ای دیگر، نه عموم مردم و یا حتی مسلمانان، بلکه مؤمنان را خطاب قرار داده و هشدار می دهد که اگر شما برگردید، چه می شود. پس چه بسا مؤمن نیز مرتجع شده و بازگردد، چه رسد به این که اگر چه مسلمان باشد، اما ایمان قرص و محکمی نداشته باشد:

« يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهَ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ أَذِلَّةٌ عَلَىٰ الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٌ عَلَىٰ الْكَافِرِينَ يُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ » (المائدة، ۵۴)

**ترجمه:** ای کسانی که ایمان آورده اید، هر کس از شما از دین خود برگردد، به زودی خدا گروهی [دیگر] را می آورد که آنان را دوست می دارد و آنان [نیز] او را دوست دارند [اینان] با مؤمنان فروتن [و] بر کافران سرفرازند در راه خدا جهاد می کنند و از سرزنش هیچ ملامت گری نمی ترسند این فضل خداست آن را به هر که بخواهد می دهد و خدا گشایشگر داناست.

### امتحان:

اگر خداوند متعال برای کسی ضمانت نامه بفرستد، دیگر "امتحان" موضوعیتی نخواهد داشت، در حالی که آدمی تا زنده است، در معرض امتحان قرار داد. حتی در یک نگاه و چرخش چشمش نیز امتحان می شود، چه رسد به کل دین و ایمان و چرخش از آن.

### ثبات:

این همه آیات در قرآن کریم و هم چنین احادیث و دعاها که به "ثبات دین" اختصاص دارد، حاکی از آن است که رسیدن به یک دین و ایمان، و یا انجام یک عمل خوب، دلیلی برای تضمین بی قید و شرط فلاح و عاقبت به خیری در آینده نیست، بلکه باید همیشه به ثبات در دین و ایمان، اهتمام ورزید و از او مسئله نمود.

آیاتی چون: « رَبَّنَا أفرغْ عَلَيْنَا صَبْرًا وَثَبِّتْ أَقْدَامَنَا » برای چه کسانی است؟! و هشدار و تذکر به مؤمنان جهت ثبات ایمان، ثبات قول و ثبات قدم برای چیست؟

« يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا لَقِيتُمْ فِئَةً فَاثْبُتُوا وَاذْكُرُوا اللَّهَ كَثِيرًا لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ » (الأنفال، ۴۵)

**ترجمه:** ای کسانی که ایمان آورده اید، چون با گروهی (غیر مؤمن، دعوت کننده به ناحق) برخورد می کنید، پایداری ورزید و خدا را بسیار یاد کنید باشد که رستگار شوید.

\*\*\* - بنابراین، نه تنها تزلزل برای همه (از شیعه و سنی) امکان دارد و باید در حفظ دستاوردها بکوشد، بلکه حتی امکان بازگشت از اسلام و ایمان نیز وجود دارد، و خداوند متعال هیچ گاه به خاطر یک عمل پذیرفته شده (مرضی)، ضمانت‌نامه‌ی ابدی و بی قید و شرط به کسی نداده است.

\*\*\* - هیچ فرقی بین مسلمانان، مؤمنان و صحابه در گذشته و حال وجود ندارد و امروزه تمامی مسلمانان جهان (اعم از شیعه، سنی و ...)، کسانی هستند که با ذکر «أشهدُ انَّ مُحَمَّدًا رَسولُ اللَّهِ»، با ایشان بیعت کرده و هر روز این بیعت‌شان را چند بار تجدید می‌کنند. آیا خداوند متعال به ما مسلمانان ضمانت‌نامه‌ی ابدی داده است و یا فقط برای یک عده‌ی مورد نظر چنین ضمانت‌نامه‌ای را صادر نموده است؟! به چه دلیل عقلی و یا سند نقلی؟! \*\*\*

اهل سنت، با استناد به اینکه پیامبر فردی معصوم می‌باشد و از باطن افراد مطلع است، بر این باورند که اگر سه خلیفه اول مسلمین افرادی بودند که بعداً خلافت را غصب می‌کردند، پیامبر آنها را از جانب خود طرد می‌کرد، پاسخ شما به این مورد چیست؟

### پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

پیدایش چنین سؤال و منطقی در ذهن، هیچ اختصاصی به اهل سنت ندارد، ممکن است برای یک شیعه، یا حتی کسی که اصلاً مسلمان نیست و در حال تحقیق می‌باشد، همین سؤال پیش آید. بنابراین، برای رسیدن به پاسخ صحیح، باید بدون قید «یک سنی - یک شیعه - یک ...»، موضوع را مورد مطالعه قرار داد و دید که "عقل و نقل" چه حکمی صادر می‌کنند؟! اگر دقت کنید، معمولاً علما و بزرگان اهل سنت، چنین حرف‌هایی نمی‌زنند، بلکه عوام یا کسانی که نه شیعه هستند و نه سنی، به بهانه‌ی دفاع چنین چیزهایی می‌گویند!

### منطق مشرکان:

اساس این منطق که او علم داشت و اگر خلاف بود، کنار می‌گذاشت و یا ... غلط است. بله، پیامبر اکرم صلوات الله علیه و آله، معصوم هستند؛ اما می‌دانیم که خداوند متعال، خالق، مالک، رب، عالم بالغیب و شهادة و آگاه به تمامی اسرار سینه‌هاست، «إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ». آیا او چون می‌داند، بندگان نافرمانش را قبل از ارتکاب مجازات می‌کند؟! از ارتکاب مجازات می‌کند؟!!

منطق مشرکان و بت‌پرستان همین بود! خدا را گاه "الله" و گاه "رحمان" می‌نامیدند و می‌گفتند: این خدای رحمان، علیم و بصیر است و در ضمن قادر و عذاب‌کننده نیز هست؛ پس حال که هم ناظر و علیم به شرک و بت‌پرستی ما هست و هم درجا ما را عذاب نمی‌کند، معلوم می‌شود که این کار ما از نظر او، نه تنها اشکالی ندارد، بلکه مقبول و مرضی نیز هست!

« وَقَالَ الَّذِينَ أَشْرَكُوا لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا عَبَدْنَا مِنْ دُونِهِ مِنْ شَيْءٍ نَحْنُ وَلَا آبَاؤُنَا وَلَا حَرَمْنَا مِنْ دُونِهِ مِنْ شَيْءٍ كَذَلِكَ فَعَلَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَهَلْ عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ » (التَّحَلُّ، ۳۵)

**ترجمه:** و کسانی که شرك ورزیدند گفتند اگر خدا می خواست، نه ما و نه پدرانمان هیچ چیزی را غیر از او نمی پرستیدیم و بدون [حکم] او چیزی را حرام نمی شمردیم پیش از آنان [نیز] چنین رفتار کردند و [لی] آیا جز ابلاغ آشکار بر پیامبران [وظیفه‌ای] است؟

### وظیفه و کار انبیای الهی:

در قرآن کریم، آیات بسیاری وجود دارد که وظیفه و کار اصلی انبیای الهی را تبیین نموده است؛ و فرموده که آنها ابلاغ کننده هستند، آنها تزکیه کننده هستند، معلم کتاب و حکمت هستند، برای اطاعت و پیروی ارسال شده‌اند و ...؛ بنابراین در یک جمله فرمود:

« وَيَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْلَا نُزِّلَ عَلَيْهِ آيَةٌ مِنْ رَبِّهِ إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ » (الرَّعَد، ۷)

**ترجمه:** و آنان که کافر شده‌اند می گویند: چرا نشانه‌ای آشکار از طرف پروردگارش بر او نازل نشده است؟ [ای پیامبر] تو فقط هشداردهنده‌ای و برای هر قومی رهبری هست.

بنابراین، پیامبران خدا، همگان را دعوت کرده و در میدانی جمع می کنند، حتی به سراغ فرعون و ابوسفیان و ابوجهل نیز می روند، هر چند علم به عدم پذیرش از سوی آنان را داشته باشند، چرا که وظیفه باید انجام شود و برای همگان فرصت ایجاد شده و اتمام حجت گردد. وقتی همه جمع شدند و راه را از چاه شناختند، و قصد نمودند که در صراط مستقیم حرکت کنند، آن وقت "امام" که هدایت کننده است، جلو می افتد و امتی (جماعتی، قومی، افرادی) که هدایت را می خواهند، دنبال او حرکت می کنند [وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ]. البته گاهی پیامبر، خودش امام نیز هست. اما مواضع او در مقام نبوت و رسالت، با مواضعش در مقام ولایت و امامت، متفاوت است.

### کار خداوند سبحان:

خداوند سبحان، خالق، مالک، ربّ و هادی همگان است و بازگشت نیز به سوی اوست، اما در مقام "ولایت - دوستی و سرپرستی"، فقط ولایت اهل ایمان را می پذیرد « اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ »؛ و تصریح می نماید که کفار خودشان ولایت و سرپرستی طاغوت را برگزیدند، پس توسط همان‌ها به ظلمات کشانده می شوند: « وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَوْلِيَاؤُهُمُ الطَّاغُوتُ يُخْرِجُونَهُمْ مِنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ / البقره، ۲۵۷ »

کار انبیا و امامان علیهم السلام نیز همان تحقق قوانین هدایتی خداوند متعال است؛ کار نبی دعوت عمومی همگان، ابلاغ، اتمام حجت، بشارت و انداز است؛ و کار امام، هدایت است، و البته کسی در این میان بی امام و هادی نمی ماند، بلکه اگر کسی امام حق را نپذیرفت، حتماً به امام باطل تأسی نموده و او را پیروی می کند و در

نهایت نیز هر قومی، با امامش محشور و قرین می‌گردد « **يَوْمَ نَدْعُو كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمَامِهِمْ** - روزی که تمامی انسان‌ها را با امام‌شان فرا می‌خوانیم / الإسراء، ۷۱ »

### انذار به یک آیه در خطبه غدیر خم:

« **يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا الْكِتَابَ آمِنُوا بِمَا نَزَّلْنَا مُصَدِّقًا لِمَا مَعَكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ نَطْمِسَ وُجُوهًا فَنَرُدَّهَا عَلَىٰ أَدْبَارِهَا أَوْ نَلْعَنَهُمْ كَمَا لَعَنَّا أَصْحَابَ السَّبْتِ وَكَانَ أَمْرُ اللَّهِ مَفْعُولًا** » (النساء، ۴۷)

**ترجمه:** ای کسانی که به شما کتاب داده شده است به آنچه فرو فرستادیم و تصدیق‌کننده همان چیزی است که با شماست ایمان بیاورید پیش از آنکه چهره‌هایی را محو کنیم و در نتیجه آنها را به فقرا بازگردانیم یا همچنانکه اصحاب سبت را لعنت کردیم آنان را [نیز] لعنت کنیم و فرمان خدا همواره تحقق یافته است.

پیامبر اعظم صلوات الله علیه و آله، در خطبه غدیر این آیه را تلاوت نموده و سپس با قسم "بالله" می‌فرماید:

« **بالله ما عنى بهذه الآية إلا قوماً من أصحابي أعرفهم بأسمائهم وأنسابهم، وقد أمرت بالصفح عنهم فليعمل كل امرئ على ما يجد لعلى فى قلبه من الحُبِّ والبغض** »

**ترجمه:** به خدا سوگند که مقصود خداوند از این آیه، گروهی از صحابه‌اند که آنان را با نام و نسب می‌شناسم، لیکن به پرده پوشی کارشان مأمورم. اینک هر کس پایه کار خویش را مهر و یا خشم علی در دل قرار دهد [مختار است، ولی بداند که سنت خدا تغییر نمی‌کند].

### ولایت، امامت، خلافت:

ولایت، امامت و خلاف الهی، اموری نیستند که معرفی و حقانیت مدعی آنها، با "اگر، شاید و ..." به اثبات رسد؛ بلکه دلایل و براهین عقلی و نیز نقلی «آیه یا فرمایش مسقیم نبی و رسول (ص) می‌خواهد».

### عقل:

- - به حکم عقل ثابت است که خداوند حکیم، پس از آخرین نبی و رسولش، هدایت مردمان را رها نمی‌کند.
- - از سه حال خارج نیست: یا خاتم الانبیاء و المرسلین، صلوات الله علیه و آله، تکلیف مردمان پس از خودش تا آخرالزمان را به امر الهی، تعیین و تبیین ننموده است، که این با اصل هدایت تناقض دارد! - یا کار را به خود مردم واگذار نموده است، که با عقل و حکمت و هدایت و هر منطق درستی تناقض دارد و شاهد نقلی هم ندارد - یا باید از سوی خداوند متعال، تکلیف را تعیین و ابلاغ کرده باشد، که به شهادت و سند تاریخ [در منابع شیعه و سنی و حتی غیر مسلمانان] چنین نموده است.

### نقل:

نقل شیعه و سنی نیز همین را بیان داشته و تصدیق می کنند و حتی به حضور و بیعت شیخین، به ویژه عمر (خلیفه دوم) تصریح دارند.

●●● - غزالی، دانشمند شهیر (به ویژه در میان اهل سنت)، می نویسد:

«عمر پس از این فرمایش رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم)، این گونه به علی (علیه السلام) تبریک گفت: «بخ بخ یا أبا الحسن لقد أصبحت مولاي ومولي كل مولی»

«تبریک، تبریک، ای ابوالحسن، تو اکنون مولا و رهبر من و هر مولای دیگری هستی.»

وی در ادامه می نویسد: «این سخن عمر حکایت از تسلیم او در برابر فرمان پیامبر و امامت و رهبری علی (علیه السلام) و نشانه رضایتش از انتخاب علی (علیه السلام) به رهبری امت دارد؛ اما پس از گذشت آن روزها، عمر تحت تأثیر هوای نفس و علاقه به ریاست و رهبری خودش قرار گرفت و استوانه خلافت را از مکان اصلی تغییر داد و با لشکر کشی ها، برافراشتن پرچم ها و گشودن سرزمین های دیگر، راه امت را به اختلاف و بازگشت به دوران جاهلی هموار کرد و از مصادیق این سخن شد: (فَنَبَذُوهُ وَرَاءَ ظُهُورِهِمْ وَاشْتَرَوْا بِهِ ثَمَنًا قَلِيلًا فَبُئِسَ مَا يَشْتَرُونَ - پس، آن [عهد] را پشت سر خود انداختند و در برابر آن، بهایی ناچیز به دست آوردند، و چه بد معامله ای کردند / آل عمران، ۱۸۷) «(سر العالمین وکشف ما فی الدارین، ج ۱، ص ۱۸)

●●● - بسیاری دیگر از اکابر اهل سنت نیز به تبیین و ابلاغ تکلیف و بیعت همگان و از جمله خلیفه دوم تصریح کرده اند و پس از نقل واقعه غدیر خم، و ذکر "من كنتُ مولاهُ فعلي مولاهُ" نوشته اند که ابوبکر و عمر اولین کسانی بودند که بیعت کردند.

احمد بن حنبل پیشوای حنابله، در مسند احمد . ج ۴ . ص ۲۸۱ - محمد بن جریر طبری، در تفسیر طبری . ج ۳ . ص ۴۲۸ - فخرالدین رازی شافعی، در سر العالمین ص ۹ - جلال الدین سیوطی، در جمع الجوامع . ج ۱۳ . ص ۱۳۳ - بوالفتح اشعری شهرستانی، در کتاب مشهور "الملل و النحل . ج ۱ . ص ۱۴۵"، از جمله این مشاهیر اهل سنت می باشند.

### نتیجه:

\* - حال انتظار دارند، که پیامبر اکرم صلوات الله علیه و آله، با بیعت کنندگان چه کنند؟! بگویند: خیر، چون من به علم غیب و علم لدنی خود آگاهم که شما بعداً نقض بیعت می کنید، پس بیعت شما را قبول نمی کنم و شما را از امتم اخراج می کنم!؟

\* - آیا می شود این همه براهین عقلی، آیات، احادیث و حجت شرعی را کنار گذاشت و گفت: «چون ایشان علم داشتند و اخراج نکردند، پس کار آنها در نقض بیعت درست بوده است»!؟

\*- چه شیعه، چه سنی و چه هر انسان عاقل دیگری، باید برای شناخت حقایق و واقعیت‌ها، تعصبات را کنار بگذارند و تحقیق علمی بنمایند و "عقل، وحی و سنت نبوی صلوات الله علیه و آله" را ملاک شناخت و داوری قرار دهند، تا به صراط مستقیم راه یابد و هدایت گردند.

\*\*\*

پیامبر اکرم(ص) فرمودند: حسین منی و انا من حسین و حسین نوری است که خاموش نمی‌شود. طبق برخی روایات اولین خلقت خداوند نور وجود حضرت محمد(ص) می‌باشد، آیا می‌توان نتیجه‌گیری نمود که چون پیامبر حسین (ع) را از خود جدا نمی‌دانستند پس می‌باید امام حسین(ع) نیز در کنار جدشان پیامبر خاتم به عنوان اولین مخلوق خداوند معرفی بشوند؟ و چرا از این نقطه نظر کمتر بحث شده است؟

### پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

در هر توصیفی، کلمه یا واژه‌ای به کار می‌رود که باید به صورت ویژه مورد توجه قرار گیرد، مانند همین کلمه‌ی "نور".

**آیات -** در قرآن کریم تصریح شده که « **اللَّهُ نُورٌ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ / النور، ۳۵**»، - هم چنین به نوری که به همراه پیامبران نازل شده اشاره شده است و دستور داده شده که هم به خدا و پیامبر ایمان بیاورید و هم به آن نور « **فَأْمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَالنُّورِ الَّذِي أَنْزَلْنَا وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ** - پس به خدا و پیامبر او و آن نوری که ما فرو فرستادیم ایمان آورید و خدا به آنچه می‌کنید آگاه است / التغابن، ۸» - هم چنین فرموده نوری هست که خداوند متعال کسانی را که ولایت الهی را گردن بنهند، از ظلمات به سوی آن نور خارج می‌کند « **اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ / البقره، ۲۵۷** » - گاهی به نور فیزیکی اشاره شده است: « **هُوَ الَّذِي جَعَلَ الشَّمْسَ ضِيَاءً وَالْقَمَرَ نُورًا ... / اوست کسی که خورشید را روشنایی بخشید و ماه را تابان کرد ... / یونس علیه السلام، ۵** » - هم چنین می‌فرماید: سعی و تلاش مؤمنین، نوری هست که در قیامت راه آنان را به سوی بهشت روشن می‌کند:

« **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا تَوْبُوا إِلَى اللَّهِ تَوْبَةً نَصُوحًا عَسَىٰ رَبُّكُمْ أَن يُكَفِّرَ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ وَيُدْخِلَكُم جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ يَوْمَ لَا يُخْزِي اللَّهُ النَّبِيَّ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ نُورُهُمْ يَسْعَىٰ بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَبِأَيْمَانِهِمْ يَقُولُونَ رَبَّنَا أَتْمِمْ لَنَا نُورَنَا وَاغْفِرْ لَنَا إِنَّكَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ** » (التحریم، ۸)

ترجمه: ای کسانی که ایمان آورده‌اید! به درگاه خدا توبه‌ای راستین کنید، امید است که پروردگارتان بدی‌هایتان را از شما بزدايد و شما را به باغ‌هایی که از زیر [درختان] آن جویبارها روان است درآورد در آن روز خدا پیامبر [خود] و



کسانی را که با او ایمان آورده بودند خوار نمی گرداند نورشان از پیشاپیش آنان و سمت راستشان روان است می گویند: پروردگارا نور ما را برای ما کامل گردان و بر ما ببخشای که تو بر هر چیز توانایی.

**احادیث:** در احادیث گوناگون، با مصادیقی دیگری که به آنها "نور" اطلاق شده آشنا می شویم: یک جا سخن از خلقت و خلق اول است که به نور وجود پیامبر اکرم و سپس امیرالمؤمنین، سیده النساء، ائمه اطهار علیهم السلام، تصریح دارد. در بیانی دیگر، به وحدت نوری و حقیقت وجودی آنان، بدون قید مراتب تجلی و ظهورش اشاره دارد، چنان که فرمود: «كُلُّهُمْ نُورٌ وَاحِدٌ» - در جای دیگر شاهدیم که "حقیقت علم و علم حقیقی" را "نور" خوانده اند؛ چنان که پیامبر اکرم صلوات الله علیه و آله فرمودند: «الْعِلْمُ نُورٌ يُقَدِّفُهُ اللَّهُ فِي قَلْبِ مَنْ يَشَاءُ - علم، نوری است که خدا آن را در دل هرکس می خواهد می اندازد / مصباح الشریعة، ص ۱۶» - هم چنین در جایی به "کلام"، اطلاق "نور" شده است، چنان که در جامعه کبیره می خوانیم «كَلَامُكُمْ نُورٌ وَ أَمْرُكُمْ رُشْدٌ - گفتار شما نور است و فرمان شما راهگشا به سوی رشد (کمال و بالتبع تقرب) است».

### نور در تعریف فیزیکی و فلسفی:

در تعریف فیزیکی، می گویند: «نور چیزی است که اشیاء تاریک را برای ما روشن و پدیدار می کند» - در تعریف فلسفی می گویند: «نور به خودی خود ظاهر (پیدا) است و سبب ظهور (پیدایش) چیزهای دیگر می گردد».

اگر دقت کنیم، هر دو به یک معنا اشاره دارند، اما در مراتب گوناگون ظهور، از درک عقلی، تا درک حسی.

### حقیقت نور:

در یک کلام ساده، «نور هستی و هستی بخش است». در مرتبه نازله (ماده)، نور خودش روشن است و با تابش به اشیاء تاریک، سبب روشن شدن و پدیدار شدن آنها به چشم بیننده می گردد و در مرتبه ی اعلی، نور همان هستی محض است که در مراتب متفاوت وجود تجلی می کند و سبب پیدایش آنها می گردد. (اللَّهُ نُورٌ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ) - خداوند هستی محض است و ظهور دارد و هستی بخش است و به ظهور می رساند.

### وحدت نور:

بنابراین، "نور" همان تجلی خداوند سبحان است، در مراتب وجودی، تقدم و تأخر، و یا شدت و ضعف ظهور آنها.

پس، خداوند متعال در یک تجلی، نور (وجود)، یا اسم (نشانه ی) اعظم خود را پدید آورد و از تابش نور خودش در او، نورها (وجودها) دیگر را پدید آورد، چنان که پیامبر اکرم صلوات الله علیه و آله فرمودند:

«خداوند مرا از نور خود آفرید. از نور من علی را خلق کرد. از نور علی فاطمه را خلق نمود. از من و علی و فاطمه، حسن و حسین را آفرید، آن گاه از صلب حسین نه امام دیگر خلق کرد. همه پیش از این که خداوند



آسمان و زمین و فرشتگان و آدمیان را بیافریند، در مقام علم الهی به صورت نوری بودیم و او را تسبیح می نمودیم» (بحارالانوار، ج ۱۵، ص ۷)

### نتیجه:

بنابراین، اگر چه در نهایت «کثرت به وحدت بر می گردد»، چنان که از واحد ساطع گردیده است، و در مصادیقی چون: نور وجود، نور عقل، نور علم، نور قلم، نور اهل بیت علیهم السلام، نور مؤمن، نور عمل صالح و ... ظهور دارد؛ اما ما نباید که در مراحل تفکر و درک مفاهیم و مصادیق، خلط مبحث کنیم! مثلاً اگر گفته شد که در حقیقت وجودی، همه یک نور هستند، بگوییم، پس در مراتب خلقت نیز همه با هم خلق شده اند - یا اگر فرمودند: حسین از من است و من از حسین (علیهما السلام)، بگوییم: لابد مقصود همان مراتب ظهور و خلقت می باشد (که اگر چنین باشد، "دور" حاصل می گردد که باطل است)!

چرا نگوییم که در اینجا مقصود "نور اسلام" است که امام حسین علیه السلام آن را از پیامبر عظیم الشان صلوات الله علیه و آله اخذ نمودند و در تعاقب، اسلام ناب محمدی (ص) نیز پس از تحریف ها، وارونه شدن ها، مخفی گردیدن ها از منظر همگان و ...، به نور وجود سیدالشهداء علیه السلام، مجدداً ظاهر و ساطع گردید و این نور هرگز خاموش نمی شود [اگر چه شدت تالوئ آن در زمان ها و میان مردمان، متفاوت خواهد بود]، تا برسد به « وَاللَّهِ مُتِمُّ نُورِهِ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ /؟! روزی که به وجود حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف، خداوند متعال نور اسلام، قرآن مجید، ولایت و امامت و هدایتش را تمام و کمال ظاهر می کند و بر تمامی ظلم و ظلمات، چیره می گرداند.

\*\*\*

آیا خدا زمان اجل حتمی انسان ها رو براساس اعمال اوها تعیین می کند؟ منظورم اینه که خدا میدونسته که آدمها چیکار میکنن و با توجه به اونا زمان اجل حتمی اونا رو تعیین کرده، آگه اینطور باشه این که میگن بعضی از انسان های خوب، به خاطر اعمال خویشون زود میمیرن که درست میشه! تاکید می کنم سوال من در مورد اجل حتمیه.

**پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):** اجازه دهید از آخر شروع کنیم! حالا چرا نمی گویند: «بعضی از انسان ها به خاطر اعمال بدشان زودتر می میرند و می گویند به خاطر اعمال خوبشان زودتر می میرند»؟! در حالی که تصریح شده نماز اول وقت، صلوات ارحام، صدقه، دعا و سایر حسنات، سبب طول عمر می گردد، نه کاهش آن.

- - "اجل" یا زمان مرگ انسان، چه اجل مسما باشد، یا معلق، بر اساس مقدرات، حتمی است. منتهی اجل مسما قابل تغییر نمی باشد، ولی اجل معلق قابل تغییر است و البته اگر تغییر نیابد، حتمی می شود.
- - "اجل" یعنی پایان و سر رسید مدت، حال خواه در مورد زندگی و مرگ گفته شود، خواه درباره ی اجل و پایان مدت هر چیزی.

● - در قرآن کریم، واژه ی "اجل" به معنای پایان دوره و سر رسید، در موارد گوناگونی به کار رفته است، مانند: اجل امتها (لِكُلِّ أُمَّةٍ أَجَلٌ) - پایان عذاب های دنیوی (فَلَمَّا كَشَفْنَا عَنْهُمْ الرِّجْزَ إِلَىٰ أَجَلٍ هُمْ بِالْعُوهِ إِذَا هُمْ يَنْكُتُونَ) - و چون عذاب را تا سر رسیدی که آنان بدان رسیدند از آنها برداشتیم باز هم پیمان شکنی کردند / الأعراف، ۱۳۵) - پایان و سر رسید دوره ی حیات ستارگان، سیارات و کهکشانها (كُلٌّ يَجْرِي إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى - هر یک تا سر رسید معلومی در جریان هستند / لقمان ۲۹) ... و بالاخره اجل یا سر رسید حیات انسان در دنیا.

● - بنابراین چون دنیا دار بقا نیست، هر کسی یا هر چیزی پایان مدت دوامی دارد که وقتی به پایان آن رسید، بدون لحظه ای تقدم یا تأخیر، به وقوع می پیوندد و البته این پیدایش، آمدن و رفتن، در اختیار انسان نمی باشد، بلکه خالق، قادر، مالک و رب جلیل، تقدیر (اندازه گذاری) نموده است:

« قُلْ لَا أَمْرٌ لِّنَفْسِي ضَرًّا وَلَا نَفْعًا إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ لِكُلِّ أُمَّةٍ أَجَلٌ إِذَا جَاءَ أَجْلُهُمْ فَلَا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَلَا يَسْتَقْدِمُونَ » (یونس علیه السلام، ۴۹)

ترجمه: بگو: «من (حتی) برای خودم زیان و سودی را مالک نیستم، (تا چه رسد برای شما!) مگر آنچه خدا بخواهد. (این مقدار می دانم که) برای هر قوم و ملتی، سرآمدی است؛ هنگامی که اجل آنها فرا رسد، (و فرمان مجازات یا مرگشان صادر شود)، نه ساعتی تأخیر می کنند، و نه پیشی می گیرند!

### انواع اجل:

«اجل مسمی» که از آن به «اجل حتمی»، «اجل محتوم»، «اجل مکتوب» و «اجل معین» نیز تعبیر می کنند، همان پایان طبیعی دوره ی عمر (حیات دنیوی) هر چیزی است. خواه یک قطره آب تبخیر شود و دیگر دوره ی آب بودن آن به سر رسد، یا عمر انسان به پایان رسد.

«اجل معلق» که از آن به «اجل مشروط و موقوف» و «اجل مقضی» نیز تعبیر می شود، اجلی است که با فراهم شدن شرایط و مقدرات پیش می آید، مثل این که کسی بر اثر آلودگی هوا، یا قحطی، گرسنگی و بیماری، زودتر بمیرد.

توضیح: خداوند علیم و حکیم، هر موجودی را بر اساس اندازه ها (مقدرات) خلق نموده و بر همان اساس ربوبیت و هدایت می نماید: «الَّذِي خَلَقَ فَسَوَّىٰ \* وَالَّذِي قَدَّرَ فَهَدَىٰ / الأعلى، ۲ و ۳».

بنابراین، هر گاه اندازه‌های (مقدرات) پیدایش چیزی و یا حدوث اتفاقی فراهم آمد، "قضا" می‌شود، یعنی پیدایش یا حدوث آن حتمی می‌گردد. بنابراین اگر شرایط مقدر شد، مرگ معلق نیز قضای حتمی می‌گردد و در لحظه‌اش فرا می‌رسد.

### نقش اختیار:

فراهم آوردن بسیاری از مقدرات، از اختیار انسان خارج است؛ اما فراهم آوردن بسیاری دیگر، در اختیار انسان گذاشته شده است. چنان که فرمود: سرنوشت اقوام را تا خودشان نخواهند و تغییر ندهند، تغییر نمی‌دهم. فرض کنید: اجل مسما تعیین شده، برای یک درخت، با توجه به تمامی شرایط و حوادث طبیعی، ده، صد یا پانصد سال باشد. حال اگر انسان آن درخت را قطع کند و خرده‌هایش را نیز هیزم نموده و به آتش بکشد، یا با نجاری به ابزار دیگری تبدیل کند، چه؟! پس این "اختیار انسان" در طول مدت عمر طبیعت، خودش و دیگران نیز اثر مستقیم دارد.

### قضای الهی - نقش اطاعت:

البته معنای اختیار انسان این نیست که از حیطة مالکیت، حکومت و ربوبیت الهی خارج می‌گردد، بلکه طبق قوانین و مقدرات او، سرنوشتی را برای خود رقم می‌زند و این خداوند است که آن را محقق می‌گرداند. همان‌طور که اگر کسی هدایت خواست، خداوند هدایتش می‌کند و اگر کسی گمراهی را برگزید، خداوند گمراهش می‌نماید؛ پس نقش اختیار در زودرس یا دیررس بودن را نیز خداوند متعال محقق می‌گرداند.

از این رو فرمود: اگر اطاعت کنید، گناهان را که سبب کاهش عمر نیز می‌شوند می‌بخشم؛ بدیهی است که وقتی علت نبود، معلول نیز نخواهد بود. اما نفرمود که فرد تسلیم، مطیع و عابد، تا ابد زنده خواهد بود، بلکه فرمود: او را تا اجل مسما و حتمی‌اش، طول عمر می‌دهم؛ چنان که حضرت نوح علیه السلام، به قومش فرمود:

« أَنْ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاتَّقُوهُ وَأَطِيعُوا \* يَغْفِرْ لَكُمْ مِنْ ذُنُوبِكُمْ وَيُؤَخِّرْكُمْ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى إِنَّ أَجَلَ اللَّهِ إِذَا جَاءَ لَا يُؤَخَّرُ لَوْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ » (نوح علیه السلام، ۳ و ۴)

**ترجمه:** [نوح گفت]: که خدا را پرستید و از او پروا دارید و مرا فرمان برید \* [تا] برخی از گناهانتان را بر شما ببخشاید و [اجل] شما را تا وقتی معین به تاخیر اندازد اگر بدانید چون وقت مقرر خدا برسد تاخیر بر نخواهد داشت.

\*\*\*- این فرمایش، تمامی جوانب را بیان داشته است. اول آن که مرگ حتمی است و هر کسی اجلی دارد - دوم آن که گناهان سبب کاهش عمر و زودتر رسیدن اجل می‌گردند - سوم آن که عبادت و اطاعت سبب طول عمر می‌گردد - چهارم آن که این طول عمر، در مقابل کاهش آن است، و از اجل مسما فراتر نمی‌رود - پنجم آن که مقدرات (اندازه‌ها) به مرحله‌ی قضا و حتمیت می‌رسند، حال چه موضوعش مرگ زودتر از موعد به سبب گناهان

باشد و چه طول عمر تا اجل مسما باشد و ششم آن که مالکیت و ربوبیت تمامی این امور، به دست خداوند متعال می باشد.

### نتیجه:

بنابراین، خداوند متعال برای هر انسانی، بر اساس حکمت و مشیت خود و جایگاه و نقشی که برای او در این عالم تعیین نموده، اجل مسمایی قرار می دهد، مثلاً عمر طبیعی این آقا یا خانم را صد، دویست یا سیصد سال قرار می دهد.

اما، موهبت فضیلت "اختیار" به انسان، ایجاب می کند که او در طول عمر خود نقش داشته باشد، با این تفاوت که نمی تواند "اجل مسما" را تغییر دهد و مثلاً دویست سال را به پانصد سال برساند؛ اما ممکن است مقدراتی فراهم آورد که اجلش زودتر برسد و یا مقدراتی را فراهم آورد که خداوند متعال، حیاتش را تا همان اجل مسما دوام بخشد. مثل کسی که خودکشی می کند، یا کسی که مراعات سلامت و بهداشت را نمی نماید، و یا احکام را که سبب سلامت بدن، برای تحمل روح می باشد را رعایت نمی نماید و یا با استغفار و توبه، مسیبات بخشش گناهان که سبب کاهش عمر می شود را از میان بر می دارد و ...

● - امروزه، بشر در سایه ی پیشرفت علمی، برخی از عواملی که عمر را کاهش می دهد، می شناسد و می شناساند و راه کارهایی پیدا می کند تا به اصطلاح طول عمر یابد، ولی یقیناً این طول عمر، بیشتر از اجل مسمای او نخواهد بود، وگرنه در زمین ابدی می شد.

به عنوان مثال می گویند: مصرف دخانیات، ترس و اضطراب حتی به اندازه ی یک ترمز برای جلوگیری از یک تصادف، افسردگی و ... عمر را می کاهد. مثلاً دویست سال را به همین هفتاد، هشتاد و نود سال می رساند. پس اگر این اتفاقات پیش نیاید و عمر کاهش نیابد، می گویند: افزایش یافت؛ یعنی می تواند تا همان اجل مسما یا نزدیک تر به آن زندگی نماید.

\*\*\*

با توجه به نظریه تکامل که برخی موارد و بخش های آن اثبات شده، چگونه وجود حضرت آدم را اثبات می کنید و مدعی می شوید که حضرت آدم پدر همه مردم است؟

### پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

آیا علم و یا حتی نظریه ی تکامل، تردید دارد که نسل هر موجودی، به اولین آنها می رسد؟! بالاخره حتی اگر جهشی نیز صورت گرفته باشد، آدمی پدید آمد که نسل بشر امروزی از اوست.

شاید جریانات سیاسی را بتوان با شعار پیش‌برد و یا فرهنگ‌ها را نیز بتوان با تبلیغ شعارها دگرگون نمود، اما با شعار در علم و معلوم، هیچ تغییری ایجاد نمی‌گردد و ساحت علم، مبرای از جنجال‌های شعاری و تبلیغاتی می‌باشد.

● - در نظریه‌ی تکامل، چه چیزی اثبات شده و چه نظریه‌های هنوز اثبات علمی نشده است؟ بدیهی است که آن چه اثبات شده، دیگر نظریه نیست، بلکه "علم" است و آن چه اثبات نشده، هنوز در عرصه‌ی "نظریه" باقی مانده است!

● - حال چرا ما باید فقط به این دلیل که غربی‌ها نظریه‌ای داده‌اند، قبل از آن که اثبات علمی کنند، بپذیریم و تبعیت نماییم و برای ردش دلیل و اثبات بیاوریم؟! این نیز نوعی دیکتاتوری است، دیکتاتوری نظری!

● - نظریه، مقدمه‌ی علم می‌باشد؛ لذا موضوعی جهت بررسی، مطالعه، تحقیق و کنکاش علمی می‌باشد؛ اگر ثابت شد، می‌شود "علم" و علم حق است و قابل تبعیت؛ اما تا ثابت نشده، صرفاً نظریه، ظنّ و گمان است و ظن و گمان، قابلیت بررسی دارند، اما قابلیت پیروی ندارند.

● - "ایسم"ها (هگلیسم، داروینیسیم، فرویدیسم، مارکسیسم، کمونیسم، آگزیستانسیالیسم، اومانیسم و ...)، همه اسم‌هایی هستند که صاحبان نظریه‌ها و پیروان آنها روی شاکیه و مجموعه‌ی نظریه‌ها، گمان‌ها و خیالات خود گذاشته‌اند، اما مگر هر آن چه آخرش "ایسم" آمد، علمی می‌شود؟!

«إِن هِيَ إِلَّا أَسْمَاءٌ سَمَّيْتُمُوهَا أَنْتُمْ وَأَبَاؤُكُمْ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ بِهَا مِنْ سُلْطَانٍ إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَمَا تَهْوَى الْأَنْفُسُ وَلَقَدْ جَاءَهُمْ مِنْ رَبِّهِمْ الْهُدَىٰ» (النجم، ۲۳)

**ترجمه:** [اینها] جز نام‌هایی بیش نیستند که شما و پدران‌تان نامگذاری کرده‌اید [و] خدا بر [حقانیت] آنها هیچ دلیلی نفرستاده است [آنان] جز گمان و آنچه را که دلخواه‌شان است پیروی نمی‌کنند با آنکه قطعا از جانب پروردگارشان هدایت برایشان آمده است.

### نظریه تکامل:

● - اگر چه علوم تجربی، پس از تحقیق در مورد نظریات، به کشفیاتی می‌رسد، و دانشمندان تحت موضوعی خاص، مطالبی را تدوین و تقریر می‌کنند، اما الزاماً تمام مطالب آنها جدید نیستند.

"نظریه تکامل"، چه چیز جدیدی را گفته و به اثبات علمی رسانده که پیش از آن گفته نشده بود و به اثبات نرسیده بود.

● - آیا این که ماده، سیر تکاملی دارد، سخن جدیدی است؟! حتی بشر بدون این پیشرفت‌های علمی، با تجربه می‌دید که اگر بذری را بکارد، گیاه می‌شود - انسان از نطفه و حرکت تکاملی آن به وجود می‌آید - نوزاد انسان یا حیوان، در یک حرکت تکاملی رشد می‌نماید و ...

آیا در قرآن کریم و احادیث، غیر از این گفته شده است؟! یا حتی به علوم فراتری از ماده، چون رشد تکاملی روح، جان، عقل، استعداد اختیار و قدرت انتخاب نیز تصریح گردیده است؟

● - ملاصدرا رحمة الله علیه، در قرن یازدهم هجری قمری، "حرکت جوهری ماده" را نیز طرح و اثبات نمود، و اسلام از همان آغاز، از حرکت تکاملی جامعه، به سوی عقلانیت، یکپارچگی و عدالت سخن گفته است، همان که مغفول واقع شد و امروزه به صورت جعلی و تحت عنوان "گلوبالیسم" مطرح می شود!

### نسل انسان:

● - آیا قرآن کریم تصریح نموده که انسان را از خاک آفریده است؟ آیا علوم تجربی، یا نظریات تکاملی، غیر از این را به اثبات رسانده اند؟!

● - آیا در قرآن مجید، تصریح نشده که نه تنها حضرت آدم علیه السلام، بلکه نسل او را نیز از خاک و سپس از نطفه، علقه، مضغه، لحم (گوشت)، عظام (استخوان که شکل می دهد) آفریده است و او سیر تکاملی را تا اجلش طی می کند؟ آیا علوم تجربی، یا نظریات تکاملی، غیر از این را به اثبات رسانده اند؟! مگر نطفه از خون، خون از خوراک، و خوراک از خاک (حرکت تکاملی) پدید نمی آید؟!

« هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نُرَابٍ ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ ثُمَّ مِنْ عَلَقَةٍ ثُمَّ يَجْرِكُكُمْ طِفْلاً ثُمَّ لِتَبْلُغُوا أَشُدَّكُمْ ثُمَّ لَتَكُونُوا شُيُوخًا وَمِنْكُمْ مَنْ يَتَوَفَّى مِنْ قَبْلٍ وَلِتَبْلُغُوا أَجْلاً مُّسَمًّى وَلَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ » (غافر، ۶۷)

**ترجمه:** او همان کسی است که شما را از خاکی آفرید سپس از نطفه ای آنگاه از علقه ای و بعد شما را [به صورت] کودکی برمی آورد تا به کمال قوت خود برسید و تا سالمند شوید و از میان شما کسی است که مرگ پیش رس می یابد و تا [بالاخره] به مدتی که مقرر است برسید و امید که در اندیشه فرو روید.

● - آیا نظریه ی تکامل، قایل نیست به این که نسل بشر امروزی، به اولین آدم می رسد؟! حال چه مستقیم از خاک خلق شده باشد، و چه از حرکت تکاملی نوعی میمون؟! بنابراین، بر اساس هیچ علم و حتی نظریه ای، شکی باقی نمی نماند که هر انسان، حیوان یا گیاهی، یک نمونه ی اولیه از نوع خود داشته اند که از آن تکثیر یافته اند. پس بدیهی است که ریشه ی بشر امروزی، به همان اولین آدم می رسد؛ حال قبل از او چه بوده، مبحث دیگری است.

● - آیا نظریه ی تکامل، اثبات علمی نموده که آدم اولیه، در پی حرکت تکاملی نوعی میمون به وجود آمده است، یا فقط یک نظریه است و هیچ دلیل علمی بر آن اقامه نشده است؟

● - آیا داروین خودش، بیش از یک نظریه، برای این نظریه، ارزش علمی قایل بود، یا ادعای دیگری داشت؟!

● - آیا نمونه ای وجود دارد که مثلاً پشه فیل شود، یا میمون آدم شود؟!

\*\*\* - پس ما (به ویژه جهان در حال توسعه - یا به قول آنها جهان سومی ها)، چرا باید گمان کنیم که باید حتی از نظریات غربی ها نیز تبعیت کنیم، و آن را علم قطعی فرض نموده و اگر قبول نداریم، خلافت را اثبات کنیم، در حالی که فرضیه خودش به اثبات نرسیده است؟!!

### کشفیات و نظریات جدید:

**الف -** دانشمند و فیلسوفی به نام استیون مایر بعد از ۱۵ سال تحقیق به این نتیجه رسیده است که بهترین توضیح برای منشا اطلاعات لازم برای ساختن اولین سلول زنده، «طراحی هوشمند» است.

او می گوید: در مورد تکامل داروین ما با چیزی بیش از یک تئوری علمی ساده روبرو هستیم. در واقع یک داستان افسانه وار خلقت است که از فرهنگ ما غربی ها می آید. هر فرهنگی یک داستان یا افسانه خلقت دارد که به مردم خود می گوید که از کجا آمده اند. و هر فرهنگی یک رهبر مذهبی دارد که از آن داستان خلقت حفاظت و امانتداری می کند. در فرهنگ ما غربی ها آن رهبران، مذهبی و مسیحی نیستند بلکه طبقه روشنفکر ما هستند. بنابراین داستان داروین می گوید تنها چیزی که حقیقت دارد طبیعت است و چیزی ویرای طبیعت نیست و طبیعت فقط از ماده تشکیل شده و در کل به آن طبیعت گرایی می گویند. و این نتیجه را می گیرند که پس همه خلقت را باید همین ماده شروع کرده باشد؛ یعنی ماده به کمک خدا یا هر جور نیروی هوشمند دیگری. برای همین در نهایت می گویند که خلقت کاملاً بیهوده بوده است.

ایدهی «انتخاب طبیعی» در قرن ۱۹ توسط داروین شروع شد. اما کم کم هر چه که از کشفیات زیست شناسی شروع شد به نظریات داروین هم خدشه های بیشتری وارد آمد. شاید داروین ادامه را توضیح دهد اما در ارائه دلیل آغاز، هیچ چیزی برای گفتن ندارد. (مستند «گشایش رمز زندگی» به کارگردانی لاد آلن).

**ب -** مایکل بیهی، بیوشیمی دان دانشگاه لی های می گوید: اساساً انتخاب طبیعی باید چیزی را پیدا کند که حداقل کمی کارکرد دارد و بعد کمی اصلاح می شود و در نسل بعدی کمی بیشتر اصلاح می شود و او می دانست که اگر قرار باشد چیزها سریع تر از معمول یا در یک گام بیش از حد بلند اصلاح بشوند آن وقت این گمان به وجود می آید که شاید چیزی غیر از انتخاب طبیعی در کار بوده است.

با این وجود به راحتی می شود به ایرادات ساختاری ای - مثل پیچیدگی کاهش ناپذیر - در بسیاری از سیستم های بیولوژیکی اشاره کرد و نشان داد که انتخاب طبیعی موانع بسیار بسیار بزرگی در این سیستم ها داشته و می شود اشاره کرد که دانشمندان نتوانسته اند از انتخاب طبیعی برای توضیح چنین مسائلی اسفاده کنند. در نتیجه شواهد زیادی داریم که می گویند بسیاری از سیستم های بیولوژیکی در خلقت نمی توانند با اصلاحات بیشمار متداوم و جزئی داروینی پدید آمده باشند. بنابراین نظریه داروین اکنون از هم پاشیده است. (همان)

ج - پاول نلسون، فیلسوف بیولوژی در موسسه دیسکاوری: ما دنباله‌ای از ایده‌های محکم داریم اما حالا باید جامعه بزرگی از محققان را دور هم جمع کنیم تا این ایده را گسترش بدهند. به نظرم طی ده تا پانزده سال آینده اوضاع اینگونه باشد که همه بگویند "طراح که بود؟"، نه این که بپرسند آیا اصلا طراح هست یا نه؟. در مورد حقیقت داشتن طراحی، من هیچ شکی ندارم. فکر می‌کنم که جامعه علمی بالاخره این حقیقت رو می‌پذیرد. و وقتی که يك حقیقت مسلم در نزد همه شد آنگاه می‌توانیم به سطوح جدید علم نیز برسیم. (همان)

د - اسکات مینیک، بیولوژیست مولکولی در دانشگاه ایداهو: انتقاد می‌کنند که مذهب را به آزمایشگاه نیاورید ولی ما مذهب را نمی‌آوریم بلکه داریم روی هوشمندی پشت خلقت کار می‌کنیم. همه موافق هستند که وقتی به طبیعت نگاه می‌کنیم ظاهر چیزها طوری است که انگار طراحی شده‌اند. اما داروین می‌گوید که این فقط ظاهرشان است. (همان)

●●● - البته آن چه دانشمندان و نظریه‌پردازان غربی، پس از ده‌ها سال مطالعه در تداوم چند قرن مطالعات پیشین می‌گویند، برای خودشان جدید و جالب است، اما اهل قرآن کریم، از ابتدا با این علوم آشنا بوده و به آن "علم یقینی" داشته و دارند، تا آنجا که حتی مصداق حقیقی حقیقت را در هاله‌ای از ابهام نگه نداشته و با اصطلاحاتی چون: «طراح اولیه - هوش برتر - نیروی قوی‌تر و ...» پنهان نموده و از حقیقت شناسی و پذیرش حقیقت فرار نمی‌کنند و به صراحت می‌گویند: الله جلّ جلاله، حیّ، علیم، حکیم، خالق و رب العالمین است. بنابراین، در نسل آدم و خلقت اولیه‌ی بشر نیز به گفته‌ی آفریننده یقین می‌کنند، نه این که نظریات اثبات نشده را بپذیرند و تبعیت کنند، تا وقتی غربی‌ها خودشان رد کنند و نظریه‌ی دیگری بدهند (!؟)

\*\*\*





## گوناگون-مهر ۹۶

چرا مطالب کتب عرفانی اینقدر سخت هستند و به سادگی قابل فهم نیستند آیا این به خاطر ماهیت عرفان است یا نویسنده به عمد سخت می نویسد؟ آیا برای شروع یک سیر معنوی و معرفتی، ابتدا باید به مطالعه روی آورد و شناخت قوی داشت، یا بدون مطالعه هم می شود؟

## پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

کتاب‌های فلسفی، فقهی، تفسیری، حقوقی و ... نیز اگر سخت‌تر نباشند، حتماً آسان‌تر نیستند. بدیهی است که تحصیل و به دست آوردن هر علمی سخت، و هر چه پیش‌روید، سخت‌تر هم می‌شود، حال خواه علوم دینی باشند و یا علوم تجربی، ریاضیات، ادبیات و ... . هیچ شناختی بدون مطالعه به دست نمی‌آید، البته مطالعه نیز فقط مطالعه‌ی سطرهای نوشته شده در کتاب‌ها نمی‌باشد؛ حتی آیاتی که در کتاب وحی نوشته شده، در کتاب هستی، به قلم صنع و خلق، نوشته شده است؛ لذا در کتاب وحی نیز مکرر دستور داده که به زمین و آسمان و هر چه در آنهاست، با دیده‌ی بصیرت، عاقلانه، متفکرانه و عالمانه بنگرید.

## عرفان:

عرفان، یک نوع بازی و سرگرمی نیست، بلکه به طور کلی یعنی "علم شناخت" است، و البته منظور تخصصی آن "شناخت شهودی و درک حقیقت وجود" می‌باشد. حتی مکاتب بشری چون هندویسم یا بودیسم نیز برای خود "عرفان" و راه‌های رسیدن به مدارج بالای "معرفت" دارند، منتهی چون جز به وجود جسمی خود، به هیچ چیز دیگری توجه خاصی ندارد، در نهایت به بخش‌هایی از "معرفت تن" دست می‌یابند.

## عرفان اسلامی:

مقصود از "عرفان اسلامی" نیز همان شناخت "حقیقت هستی" است، که جز خداوند متعال نمی‌باشد.

فیلسوف، وقتی از حقیقت هستی (واجب الوجود) سخن می‌گوید و اقامه برهان می‌کند، با اسم مصداق آن کاری ندارد، چنان که وقتی از قوانینی چون "علت و معلول، حرکت و محرک، حدوث و قدم و ..."، سخن می‌گوید، کاری با اسم‌های مصادیق آن ندارد، بلکه تعریف و برهان را ارائه می‌دهد. می‌گوید: «وجود معلول، وابسته به علت خویش است، و سلسله علل ادامه دارد، تا علت العلل، که او دگیر معلول نیست که علت بخوهد»؛ حال نام آن را هر چه خواستید بگذارید، البته نامی با مسما.

اما، عارف، موضوعش خداوند سبحان است، با موضوع کار دارد، به دنبال شناخت، ارتباط و اتصال با حقیقت هستی است، نه به دنبال شناخت، شناساندن و اثبات! به قول شهید آیت الله مطهری رحمه الله علیه: «فیلسوف به دنبال فطرت دانستن است و عارف به دنبال فطرت عشق».

### علم عشق:

همان‌طور که موضوعات استدلالی با عقل شناخته و درک می‌شوند، عشق و توابع آن نیز با قلب شناخته و درک می‌شوند؛ و البته انسان تا نشناسد، عاشق (یا متنفر) نمی‌گردد و تا عاشق نشود، در پی معشوق نمی‌رود؛ و صد البته "عقل و قلب"، آینه‌ی یک حقیقت هستند و اگر راه درست طی شود، فیلسوف واقعی، عارف واقعی می‌شود و عارف واقعی نیز فیلسوف واقعی می‌گردد.

### نکته:

اما مهم این است که بدانیم، از فراگیری و تکیه بر صرف اصطلاحات و عبارت علمی، فلسفی، عرفانی، حقوقی، اخلاقی هیچ چیزی جز دکان و دستگاه برای سرگرم نمودن و فریب خود و دیگران در نمی‌آید. نه عقل سالمی در وجود خداوند متعال تردید دارد که دیگری بخوهد برایش اثبات عقلی نماید، و نه عشق و معشوق را می‌توان در دفتر و کتاب و درس و بحث پیدا کرد. به قول حافظ رحمه الله علیه:

بشوی اوراق اگر همدرس مایی

که علم عشق در دفتر نباشد

بنابراین، اگر چه آشنایی با هر علمی، ابتدا با همین مطالعات ظاهری حاصل می‌گردد، اما حتی یک مکانیک نیز با بسنده نمودن به چند اصطلاح و فرمول نظری (تئوری)، مکانیک نمی‌گردد، چه رسد به کسی که خواهان و جویای حقایق عالم هستی و ارتباط و اتصال به معشوق حقیقی می‌باشد.

### عرفان نظری و عملی:

بنابراین، علم عرفان را به دو بخش "نظری و عملی" تقسیم کرده‌اند. عرفان نظری، همین آشنایی با تعاریف، قواعد و اصطلاحاتی است که در کتب بسیاری نوشته شده و هر کس می‌تواند بخواند، و اگر کم یا زیاد سخت بود، [مانند هر علم دیگری]، می‌تواند آن را نزد معلم و استاد بیاموزد.

اما "عرفان عملی"، با "شهود" کار دارد، یعنی چشم بصیرت بین دل ببیند و نور این عشق، در قلب پرتوافکنی نماید و یاد معشوق را همیشه زنده نگاه دارد.

اگر چه با دیدن بصیرانه‌ی هر چیزی در این عالم، جلوه و نشانه‌ای از معبود و محبوب دیده می‌شود، ولی چشمی آن را می‌بیند که سعی در پاک ماندن از آلودگی‌ها نماید و قلبی این عشق را درک می‌کند، که سعی در بیرون ریختن بت‌ها، از قلب که "بیت الله" است بنماید.

پس ضمن تلاوت با تأمل قرآن کریم، تفکر در صنع خدا، مطالعه کتاب جهت شناخت نظری بیشتر، اصل همان ذکر و یاد محبوب است که با "تزکیه" به دست می‌آید و کلید و نسخه‌ی تزکیه نیز انجام واجبات و ترک محرمات به قصد قربت می‌باشد. یعنی همان "دین خالص".

از این رو، از ما نخواستند که به "اصطلاح رایج"، عارف شویم، بلکه از ما خواسته‌اند که به توحید و معاد و بالتبع آن نبوت و امامت شناخت و ایمان پیدا کنیم، سپس با "عمل صالح برای خدا - دین خالص" آن را کامل‌تر و محکم‌تر نماییم.

« وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ حُنَفَاءَ وَيُقِيمُوا الصَّلَاةَ وَيُؤْتُوا الزَّكَاةَ وَذَلِكَ دِينُ الْقَيِّمَةِ » (البقرة، ۵)

**ترجمه:** و به آنها دستوری داده نشده بود جز اینکه خدا را پرستند در حالی که دین خود را برای او خالص کنند و از شرک به توحید بازگردند، نماز را برپا دارند و زکات را پردازند؛ و این است آیین مستقیم و پایدار!

### تذکر:

برخی دائماً حرف از عرفان زده و به دنبال کتاب و استاد برای عرفان می‌گردند، در حالی که نه برای حصول کمترین شناخت نظری، زحمتی می‌کشند و نه حوصله و استقامتی برای کمترین اقدام عملی دارند! مواضع شرک آلود در نظریات دارند، حلال و حرام را نیز با هم در کاسه‌ی کوچک وجود ریخته‌اند، و به دنبال جلسات، کتاب‌ها و استاتید عرفان نیز می‌گردند.

بدیهی است که فریبکاران عوام‌سوار به سرعت آنان را پیدا می‌کنند و البته که آنان نیز به سرعت به دنبال همان‌ها می‌روند! اگر بگویید: نماز اول وقت، تفکر و مطالعه، دقت در انجام واجبات و ترک محرمات، یعنی همان "عرفان نظری و عملی"، اصلاً نمی‌پسندند و دنبال کارگردانان دیگری می‌گردند که سناریوی متفاوتی به آنها جهت بازی بدهند، اگر چه نقش آنها در این فیلمنامه، "کمدی تراژدی درام" باشد!

● - حجت الاسلام و المسلمین علی بهجت، فرزند آیت الله بهجت رحمة الله علیه، در مصاحبه‌ای با فارس می‌گفت:

«پدرم با استاد شروع نکرد بلکه با استاد تمام کرد. این یافته ایشان بود و می فرمود: ترک معصیت به دقت و نماز اول وقت، کافی است تا انسان به بالاترین مقامی که برای او امکان دارد برسد. به همین سادگی و از بس این ساده است، کسی باور نمی کند.»

\*\*\*

**آیا ثواب زیارت حضرت عبدالعظیم حسنی، عین زیارت امام حسین (ع) است؟ مثلاً تمام گناهان گذشته زوار بخشیده می شود؟**

### **پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):**

"صواب" به کار نیکو می گویند و "ثواب" به اجر و پاداش برای انجام کار نیکو گفته می شود. در روایات و احادیث، بیان های گوناگونی وجود دارد که ثواب این کار، برابر با آن کار و یا گاه به مراتب بیشتر از آن کار می باشد؛ مثل برابری زیارت حضرت عبدالعظیم و زیارت کربلا (در شرایط خودش)، و یا به مراتب مضاعف بودن ثواب زیارت حرم شریف امام رضا علیه السلام، از ثواب هفتاد عمره و ... . بنابراین خوب و لازم است که اولاً به الفاظ و مفاهیم حقیقی آنها توجه نماییم، و ثانیاً برخورد ما با عمل صالح، محاسباتی و چرتکه ای نباشد، بلکه خالصانه و از روی معرفت باشد. به عنوان مثال:

**الف -** هرگز مقصود از زیارت، مسافرت و دیدن در و دیوار و ضریح نبوده است؛ بلکه مقصود همان "زیارت محبوب" است.

فرض کنید که برای دیدن بزرگی یا عزیزی به خانه اش رفته اید و آن خانه نیز در و دیوار و چراغ دارد و افراد بسیاری نیز در آنجا حضور دارند و صاحبخانه نیز سفره ی گسترده ای برای میهمانان و زائران خود مهیا کرده است. حال اگر میهمانی وارد شود و حواسش به در و دیوار و چراغ، افراد و آمد شده های شان، سفره و محتویات آن باشد، اصلاً به دیدار صاحبخانه نرفته است؛ اگر چه صاحبخانه کریم باشد و به همین سفر و آمد و شدش نیز نظر لطفی بنماید و وقعی نهد. بالاخره او بهتر از کسی است که اصلاً نمی آید.

**ب -** اگر دقت کنیم، متون زیارتی، همه متون معرفتی (شناختی) می باشند و هم چنین برای یک دیگر نیز "زیارت با معرفت" آرزو می کنیم. بنابراین اگر کسی بی معرفت برود و بی معرفت برگردد، زیارتی نکرده است. اگر چه همان توجه اندک، سلام، نماز و ... نیز بخشی از معرفت است.

### **زیارت ارتباط و اتصال است:**

زیارت اولیاء الله، به منظور برقراری ارتباط و اتصالی هدفدار صورت می پذیرد. لذا قصد از آن نیز باید «قریبه الی الله» باشد.

به رفتارهای روزمره‌ی خود نگاه کنیم. کتاب می‌خوانم، تا مطلبی فرابگیرم، مطلب را فرا می‌گیرم، تا دانش و بینش من افزایش یابد؛ این افزایش دانش و بینش به من بصیرت بخشد، تا راه را از چاه و مسیر رشد و کمال را بهتر بشناسم، تا در نتیجه ایمانم تقویت شود و عمل صالح انجام دهم. خب چرا؟ برای رشد، کمال و قرب بیشتر به خداوند متعال.

بنابراین، اگر بین زائر و مزور، ارتباط و اتصالی برقرار نشد و یا آنقدر ضعیف بود که به محض ترک محل قطع شد، زیارت مطلوبی انجام نگرفته است.

### زیارت، اظهار محبت و مودت است:

چرا به دیدن پدر و مادر می‌رویم؟ چرا از دیدار همسر و فرزند و خویشان خوشحال می‌شویم؟ چرا به عیادت بیماران یا افراد گرفتار می‌رویم؟ ... حتی چرا به دیدن یک فیلم، سریال، مسابقه و ... می‌نشینیم؟ چون، نسبت به آنها محبت و حتی مودت (ظهور و بروز عملی محبت) داریم؛ و البته که به قول حکما، «مُحِبٌّ مَائِلٌ بِه لِقَائِ مَحْبُوبٍ اسْت».

پس اگر زیارت در فکر، قلب و عمل، اظهار محبت و مودت نباشد، فایده‌ی چندانی ندارد. اگر چه مزور (زیارت شونده)، شخص شریفی باشد و لطفی نیز بنماید.

### زیارت مضر:

بسیاری از زیارت‌ها، اگر چه مزور حق باشد، برای زایر مضر و خسران‌آور می‌گردد! نماز، برای معراج و لقاء الله است، اما برای سبک شمرندگان و ریاکاران، به حدی اثر سوء دارد که فرمود: «فَوَيْلٌ لِلْمُصَلِّينَ - وای بر نمازگزارانی که ... / الماعون، ۴»؛

قرآن کریم، برای هدایت همگان نازل شده است و برای اهل تقوا شفا و رحمت است، اما برای "ظالم" و کسی که با آن برخورد ظالمانه دارد، نتیجه‌ای جز خسران بیشتر ندارد: «وَلَا يَزِيدُ الظَّالِمِينَ إِلَّا خَسَارًا - به ظالمان نمی‌افزاید، جز بر خسران‌شان / الإسراء، ۸۲»؛

همین طور است هر عبادت دیگری، چون حج و روزه و زیارت - و یا هر عمل به ظاهر نیکویی چون کسب علم، قدرت و ثروت؛ که اگر برای عده‌ای مفید و وسیله‌ی رشد می‌شود، برای عده‌ای دیگر مضر و وسیله سقوط و هبوط بیشتر، حتی تا قعر جهنم می‌گردد.

### بستگی به زائر دارد:

بنابراین، نتیجه و آثار زیارت، کاملاً بستگی به زائر و چگونگی زیارتش دارد. مثل آثار نماز یا تلاوت قرآن کریم و یا شرکت در مجالس دینی و مذهبی.

یاسر، عمار، سمیه، ابوذر، بلال حبشی و ... پیامبر اکرم صلوات الله علیه و آله را بارها زیارت نمودند؛ ابوسفیان، ابوجهل، ابولهب، اسود بن مطلب، ولید بن مغیره و ... نیز همان شخصیت معظم صلوات الله علیه و آله را زیارت کردند و مخاطب همان دعوت قرار گرفتند؛ اما یک گروه به فلاح رسیدند و گروه دیگر هلاک شدند.

این قبله‌ای که ما از دور و نزدیک، رو به آن اقامه‌ی نماز می‌کنیم، در اختیار سعودی‌ها و وهابی‌ها می‌باشد و سبب خسران بیشترشان گردیده است - بسیاری از مردم، نه حرم، بلکه شخص محترم امام حسین علیه السلام را نیز زیارت کردند، اما یا اظهار محبت زبانی نمودند و رهایش کردند و یا حتی کمر به قتل او و خاندانش علیهم السلام بستند! و امروزه بسیاری نه او را دیده‌اند و نه شاید حتی به حرمش مشرف شده‌اند، اما راه او را در مقابله با ظلم و فساد ادامه می‌دهند و چه به مرگ طبیعی و یا شهادت بمیرند، با ایشان محشور می‌گردند.

### بخش گناهان در زیارت:

دست هر چقدر هم آلوده باشد، با اتصال با آب، تمیز می‌شود و البته هر چه آلوده‌تر باشد، باید شستشوی بیشتری انجام پذیرد. بدن حتی اگر سراسر به غیر از آلودگی و کثیفی، نجس هم شده باشد، با یک اتصال به مقداری آب گُر، پاک می‌شود. اما با "آب، آب گفتن، دست تمیز نمی‌شود و با خیمه زدن کنار دریا و اقیانوس و قدم زدن در ساحل آن، نجاست برطرف نشده و تطهیر نمی‌گردد».

بخشش گناهان نیز همین‌طور است. خداوند سبحان، ارحم الراحمین، تواب، غفار، ستار و سریع‌الرضا می‌باشد؛ لذا به محض «استغفار = طلب بخشش و پوشش» و نیز «توبه = بازگشت به سوی او از گناه»؛ گناهان را حتی یکجا و تماماً می‌بخشد. چنان‌که به بندگان گناه‌کارش فرمود:

«قُلْ يُعْبَادِي الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِن رَّحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا إِنَّهُ هُوَ الْعَفُورُ الرَّحِيمُ» (الزمر، ۵۳)

ترجمه: بگو: «ای بندگان من که بر خود اسراف و ستم کرده‌اید! از رحمت خداوند نومید نشوید که خدا همه گناهان را می‌آمرزد، زیرا او بسیار آمرزنده و مهربان است. (که البته معنا و مفهوم رحمن و رحیم، بسیار گسترده‌تر از بخشندگی و مهربانی می‌باشد).

بنابراین، نه تنها در زیارت امامان یا اولیاء الله علیهم السلام، گناهان (به شرط استغفار و توبه) بخشوده می‌شود - نه تنها در چند ساعت وقوف در بیابانی به نام منا در ایام تمتع، گناهان بخشوده می‌شود و ...؛ بلکه حتی با دو رکعت نماز مقبول نیز گناهان آمرزیده می‌شود، البته به شرطها و شروطها؛ که توجه، اخلاص، استغفار و توبه، از شروط آن است. چنان‌که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام (و مشابه آن از دیگر امامان علیهم السلام) فرمودند:

«مَنْ صَلَّى رَكَعَتَيْنِ يَعْلَمُ مَا يَقُولُ فِيهِمَا إِنْصَرَفَ وَ لَيْسَ بَيْنَهُ وَ بَيْنَ اللَّهِ - عَزَّ وَ جَلَّ - ذَنْبٌ» (اصول وافی، ج ۲،

**ترجمه:** هر کس دو رکعت نماز بخواند و بداند چه می‌گوید، از نماز فارغ می‌شود، درحالی که میان او و میان خدای عز و جل گناهی نیست.

### عقلانیت:

خداوند متعال، ابتدا انسان را به زینت عقل (حجت درونی) آراست، سپس برای او پیامبر و کتاب و امام (حجت بیرونی) نیز فرستاد؛ چنان که شناخت آنها نیز با عقل میسر می‌باشد، چه رسد به نماز، زیارت، دعا، توسل و ...

بنابراین، در اسلام، نه تنها هیچ اندیشه و عمل بی‌حکمتی وجود ندارد، بلکه به شدت با هر خرافه‌ای مقابله می‌شود. اگر چه زیارت و دعا نیز جنبه‌ی خرافی پیدا کند.

حال فرض کنید، همسایه‌ای کمک خواسته و فرد می‌تواند به فریادش بشتابد، اما می‌گوید: خیر، بلکه من نماز می‌خوانم و زیارت می‌روم، تا گناهانم بخشوده شود! و اصلاً توجه ندارد که همین بی‌توجهی به همسایه‌اش، خود گناه بسیار بزرگی می‌باشد. لذا ضمن تأکید فراوان بر عبادات مستحبی چون نماز و دعا و ...، پیامبر اکرم صلوات الله علیه و آله فرمودند:

«أَلَا أُخْبِرُكُمْ بِأَفْضَلِ مَن دَرَجَةِ الصَّيَامِ وَ الصَّلَاةِ وَ الصَّدَقَةِ؟ صَلَاحُ ذَاتِ الْبَيْنِ، فَإِنَّ فَسَادَ ذَاتِ الْبَيْنِ هِيَ الْحَالِقَةُ»؛  
(نهج الفصاحه، ح ۴۵۸)

**ترجمه:** آیا به چیزی با فضیلت‌تر از نماز و روزه و صدقه آگاهتان نکنم؟ و آن اصلاح میان مردم است، زیرا تیره شدن رابطه بین مردم ریشه‌کن کننده‌ی دین است.

### افراط و تفریط:

ناچاریم به این نکته نیز متذکر شویم که "افراط و تفریط" نیز از بی‌عقلی است. امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند:  
«احمق را نمی‌بینی، مگر در حال افراط یا تفریط».

بنابراین، کسی که زندگی را رها کند و برای بخشش دائم نماز بخواند و به زیارت حرم‌ها برود، و یا کسی که عمل زده شود و به بهانه "کار و خدمات اجتماعی"، عبادت، تہذیب، ارتباط، اتصال، نماز، زیارت، دعا و توسل را رها کند، در حال افراط و تفریط می‌باشد.

\*\*\*

برخی که از روی تنبلی نماز نمی‌خوانند، به امید این که شاید حضرت توجهی کند و آنها واجبات را انجام دهند در مجالس عزاداری شرکت می‌کنند. آیا واقعاً مؤثر است؟

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):



موضوع را از زوایای گوناگون باید مورد توجه قرار داد، از جمله:

**الف -** تمامی انبیا و اوصیای الهی برای این گسیل شدند که مردم با توجه به آنها و سپس فهم دعوت شان متوجه و متذکر "توحید و معاد" شوند و با نگاه بصیرانه به مخالفان و دشمنان شان، به اهداف پلید و اخلاق رذیلانه‌ی آنها پی ببرند، و در نتیجه با اطاعت و تبعیت از انبیا و اوصیای الهی، در صراط مستقیم قرار گیرند و به رشد، کمال، قرب و فلاح دنیوی و اخروی برسند.

بنابراین، اثر مثبت شرکت در مجالس عزاداری یا ...، در تذکر، بیداری، هوشیاری و هدایت، نه تنها عجیب و بعید نمی باشد، بلکه انتظاری جز این نمی رود و اساساً هدف از شرکت نیز باید همین "معرفت، محبت، مودت و قرب بیشتر به خداوند متعال" باشد.

**ب -** دعوت انبیا و اولیای الهی، به جز این نبوده و تمامی زحمات، مشقات، مصیبت ها و زجرهایی که پیامبر اکرم و امامان صلوات الله علیهم اجمعین متحمل شدند، برای همین تذکر، توجه، بیداری، هوشیاری، بصیرت و هدایت مردمان بوده است. پس نه تنها تعجیبی نیست اگر شرکت در مراسم های مذهبی، سبب آگاهی، هوشیاری و هدایت گردد، بلکه انتظار این است که هر شرکت کننده‌ای، در هر سطحی که هست، بهره‌ی خود را ببرد و بیشتر رشد نماید.

**ج -** اما حتی حاضر شدن در مجلس و مقابل شخص شریف آنان نیز بدون توجه و گوش فرا دادن به دعوت و پیام آنها و سپس تأمل، تعقل، تفکر، تدبیر و تلاش برای اصلاح خود، نه تنها هیچ اثر مثبتی ندارد، بلکه ممکن است آثار منفی نیز داشته باشد، یعنی شخص حاضر و شنونده، به کفر لجوجانه بیفتد و به غیر از انکار، دشمنی هم بنماید. لذا خداوند سبحان فرمود:

« وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ قَالُوا سَمِعْنَا وَهُمْ لَا يَسْمَعُونَ \* إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللَّهِ الصُّمُّ الْبُكْمُ الَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ » (الأنفال، ۲۱ و ۲۲)

**ترجمه:** و مانند کسانی مباشید که گفتند شنیدیم در حالی که نمی شنیدند \* قطعاً بدترین جنبنندگان نزد خدا کران و لالانی اند که نمی اندیشند.

### **نکته‌ی مهم:**

● - تمامی اهل مدینه و مکه، که اهل نماز و حج بودند و بسیار هم امام حسین علیه السلام را دوست داشتند، پیام ایشان را شنیدند و محل نگذاشتند، به راه افتادن ایشان را دیدند و همراه و تابع نشدند. وگرنه ورود ایشان به کوفه، مانند "فتح مکه"، بدون خونریزی انجام می شد، یزید هم ساقط می گردید، نه این که اصلاً به کوفه نرسند و در کربلا، ترور و قتل عام شوند.



● تمامی کوفیان دعوت کننده و خائن، و شامیان طرفدار اسلام معاویه‌ای و یزیدی، در کربلا، هم شخص شریف امام حسین علیه السلام را دیدند و هم دعوت‌ها، تذکرات و پیام‌های ایشان را مستقیم از خودشان شنیدند، اما نه تنها هیچ اثر مثبتی بر آنها نگذاشت، بلکه در لجاجت، حسادت و دشمنی‌شان افزود! چرا که نخواستند پیام و دعوت را درست بشنوند، حقایق و واقعیات را با چشم بصیرت ببینند و با عقل بشناسند و با قلب فهم کنند؛ لذا این دیدارها و ارتباطات، جز بر خسران‌شان نیفزود.

« وَلَقَدْ ذَرَأْنَا لِجَهَنَّمَ كَثِيرًا مِّنَ الْجِنَّةِ وَالنَّاسِ لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا وَهُمْ أَعْيُنٌ لَا يُبْصِرُونَ بِهَا وَهُمْ آذَانٌ لَا يَسْمَعُونَ بِهَا أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلَّ لَهُمْ أَضْلٌ أُولَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ » (الأعراف، ۱۷۹)

**ترجمه:** و در حقیقت بسیاری از جنیان و آدمیان را برای دوزخ آفریده‌ایم [چرا که] دل‌هایی دارند که با آن [حقایق را] دریافت نمی‌کنند و چشمانی دارند که با آنها نمی‌بینند و گوش‌هایی دارند که با آنها نمی‌شنوند! آنان همانند چهارپایان بلکه گمراه‌ترند [آری] آنها همان غافل ماندگانند!

**د -** وقتی معصوم می‌فرماید: حتی زیادی نماز خواندن نیز ملاک ایمان و تقوا نمی‌باشد، چرا که چه بسا عده‌ای از روی عادت نماز بخوانند؛ بدیهی است که شرکت در مجالس عزاداری و حتی روزه گرفتن (که برخی روزه می‌گیرند، ولی نماز نمی‌خوانند) نیز می‌تواند از روی عادت و حتی خرافات باشد؛ پس نه تنها اثر مثبتی نمی‌گذارد، بلکه اثر منفی هم می‌گذارد.

### آثار اعمال:

تمامی اعمال یک شخص به یک دیگر مرتبط هستند و هم چنین تمامی اعمال همه انسان‌ها در یک دیگر تأثیرگذار می‌باشند و بالاتر آن که اعمال بر آیندگان تأثیرگذار است، چنان که اعمال گذشتگان امروزه تأثیر مشابه و چه بسا بیشتری دارد؛ که کربلا و عاشورا و نهضت سیدالشهداء، امام حسین علیه السلام، از جمله نمونه‌های بارز آن می‌باشد.

پس، "لقمه" در نماز و آثارش تأثیر می‌گذارد - نماز در شناخت، محبت و مودت تأثیر دارد - محبت و مودت اهل بیت علیهم السلام نیز [اگر همراه با صداقت، شعور و اخلاص باشد]، حتماً در شناخت و معرفت و نیز محبت به خداوند متعال و بندگی او تأثیر مستقیم و به سزایی دارد، تا جایی که اجر و نتیجه‌ی تمام رسالت را در "مودت اهل بیت علیهم السلام" بیان نمود و همین مهم را از همگان مطالبه نمود، چرا که این مودت، سبب هدایت‌پذیری و حرکت در صراط مستقیم می‌گردد:

« ذَلِكَ الَّذِي يُبَشِّرُ اللَّهَ عِبَادَهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ وَمَنْ يَقْتَرِفْ حَسَنَةً نَّزِدْ لَهُ فِيهَا حُسْنًا إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ شَكُورٌ » (الشورى، ۲۳)

ترجمه: این همان [پاداشی] است که خدا بندگان خود را که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده اند [بدان] مژده داده است بگو به ازای آن [رسالت] پاداشی از شما خواستار نیستم مگر دوستی در باره خویشاوندان و هر کس نیکی به جای آورد [و طاعتی اندوزد] برای او در ثواب آن خواهیم افزود قطعا خدا آمرزنده و قدرشناس است.

### نتیجه:

بنابراین، توجه، معرفت، محبت و مودت به اهل بیت علیهم السلام، در نماز و سایر عبادات، دور شدن از گناهان، مداوای بیماری‌هایی چون تنبلی یا خرافه و ... تأثیر مستقیم دارد، چنان که می‌دانیم اصل اساسی دین، همان "ولایت" می‌باشد و هدایت نیز به جز پیروی و تبعیت از "هادیان الهی" (پیامبر اکرم و اهل بیت علیهم السلام)، ممکن نیست.

و هم چنین توجه و انجام عبادات فردی و اجتماعی، و از جمله نماز، در معرفت و محبت عمیق‌تر و بیشتر به فرستادگان و محبین او اثر مستقیم دارد؛ منتهی تمامی این آثار و کم و کیف آنها، بستگی به شخص و چگونگی اهداف، اندیشه‌ها، مقاصد، افکار و اعمال او دارد.

● - در یک صحنه‌ی واحد و مهشود همگان (مانند کربلا)، بزرگان نمازگزاری، بی‌وفایی و حتی خیانت کردند - اما اشخاصی از سرشناسان و تأثیرگذاران جبهه‌ی مقابل [مانند: حرّ، پسرانش و ...] با مشاهده‌ی حق و شنیدن دعوت حق، و نیز شناخت باطل و دعوتش، به سوی امام برگشتند، متوجه آخرت شدند، قصد قرب خداوند را نمودند و به شهادت نیز رسیدند.

● - زائر کربلای معلا یا سایر حرم‌های شریف، شرکت کنندگان در مراسم مولودی یا عزا، نمازگزاران، قاریان قرآن کریم ... و یا تنبل‌هایی که گاهی به واسطه‌ای چون ایام و مجالس متوجه می‌شوند نیز مستثنا از قواعد کلی نمی‌باشند.

● - بدیهی است که آدم تنبل، اگر بی‌فکر، بی‌بصیرت و بی‌توجه نیز بود، خود امام حسین علیه السلام را ببیند نیز اثری در او نمی‌گذارد، چه رسد به شرکت در مراسم عزاداری ایشان - اما کسی که اندک توجه و تفکری داشته باشد، با یک اشاره متحول می‌گردد. او می‌شنود که فرمودند: «شفاعت ما به کسانی که نماز را سبک می‌شمرند، نمی‌رسد».

بنابراین، توجه و نظر لطف امامان علیهم السلام، همیشه متوجه همگان می‌باشد، به ویژه اگر کسی میهمان آنان شود، قدمی بردارد، حضوری یابد، اندک اندوه یا تأثیری در دلش ایجاد شود، اشکی بریزد و ...؛ اما فایده بردن از توجه آنان، به شخص بر می‌گردد.

● - آیا هیچ پیامبر یا امامی، بیش از خداوند متعال، به بندگان خدا توجه، محبت، لطف و رحمت دارد؟ اما بسیاری در عین حال که خود را مشمول این رحمت می‌بینند، ناشکری می‌کنند و در نتیجه گمراه و گمراه‌تر گردیده و هلاک و عذاب دچار می‌گردند.

● - پس ای کاش، که تمامی سوگواران، از اهل نماز و قرآن، تا خدایی ناکرده تنبل به نماز، یا حتی مبتلایان به گناهان دیگر، از این فرصت و امکان، بهره‌ی مناسب و ماندگار ببرند. انشاء الله

\*\*\*

آیا قدرت علمی و صنعتی و مادی غیر مسلمین دلیل بر حق بودن ایشان نمی‌باشد و نیز دلیل بر این نیست که مشکلات مسلمین ریشه در عقاید ایشان دارد؟

**پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (یکس - شبهه):**

آیا حق با شناخت و رعایت "حق و حقوق است یا با قدرت"؟! این همان اندیشه، اعتقاد و استدلال نظام سلطه است که می‌گویند: «چون کثرت، ثروت و قدرت ما بیشتر است، پس حق با ماست و بقیه باید تسلیم و تابع ما باشند»!

در هر موضوعی (نه فقط دین، سیاست و اعتقادات) اگر پرسش‌هایی از این قبیل، که به بررسی علل پیدایش تحولات، یا علل رشد یا سقوط و انحطاط جوامع و دولت‌ها و حتی جوامع کوچک یا احوال شخصی مربوط می‌شود، پیش بیاید، باید با مطالعه علل و اسباب و البته به دور از شعار توجه، تحلیل و داوری نمود. از جمله موارد قابل توجه این است که اولاً: آن چه به عنوان یک گزاره [مثل پیشرفت و رشد یک جمعیت، یا عقب‌افتادگی جمعیتی دیگر]، واقعاً صدق داشته باشد، و ثانیاً: "علت و معلول"ها نیز سنخیت داشته باشند.

**عقاید و رشد صنعتی:**

حال توجه کنیم که چرا "رشد صنعتی" با "اعتقادات"، در یک ردیف قرار گرفته‌اند و علت و معلول یک دیگر قلمداد شده‌اند؟! و از خود پرسیم:

● - سنخیت صنعت «تکنولوژی» با «اعتقادات» چیست؟ و چرا صنعت و رشد صنعتی می‌تواند دلیل حقانیت یا بطلان یک اعتقاد باشد؟! چه سنخیتی بین این دو وجود دارد؟!!

● - امریکایی‌ها و اروپایی‌های مسیحی - ژاپنی‌ها، چینی‌ها و کره‌ای‌های بودایی و هندو - اغلب صاحبان سرمایه که به حسب ظاهر بی‌دین هستند ولی بالاخره به یک "ایسمی" گرایش دارند؛ همه در صنعت پیشرفت کرده‌اند؛ حال اعتقادات کدام یک بر حق بوده است؟! و یا می‌خواهند بگویند: «هر اعتقادی بر حق است و سببی برای رشد صنعتی می‌شود، به غیر از اسلام»؟!!

● - ارمنستان، صربستان، آلبانی، کشورهای امریکای جنوبی، کشورهای بسیاری در آسیای شرقی و هم چنین کشورهای در آسیای مرکزی و ...، در صنعت و علوم روز عقب مانده اند، و هر کدام به دین و اعتقادی کاملاً متفاوت هستند! حال کدام دین حق و کدام ناحق بوده است؟

● - چرا ملتی با اعتقاد مسیحی، در آلمان، فرانسه و ایتالیا، - یا ملتی با اعتقادات کاملاً مرتجعانه‌ی بت پرستی، در ژاپن، چین و کره به لحاظ صنعتی پیشرفت و توسعه یافتند، اما ملت‌های دیگری با همان اعتقادات توسعه نیافتند؟! پس، این دو امر با یک دیگر رابطه علت و معلولی ندارند که بخواهند عقب افتادگی صنعتی ملل مسلمان را به اعتقاداتشان ربط دهند!

\*\*\* - بنابراین، ربط دادن عقب ماندگی کشورهای اسلامی در صنعت، به اعتقادات آنان، صرفاً شعار ضدتبلیغی در جنگ روانی می باشد. نه رشد کشورهای صنعتی، به علت اعتقادات دینی آنها بوده و نه عقب ماندگی کشورهای اسلامی به خاطر اعتقادات آنان می باشد.

### عقاید و فرهنگ:

بله، عقاید، باورها، آداب و رسوم، ارتباط مستقیمی با ساختار فرهنگی اشخاص و جوامع (ملل) دارند. لذا باید دید که کشورهای پیشرفته‌ی صنعتی، به لحاظ فرهنگی چقدر پیشرفت داشته اند، در چه زمینه‌هایی پیشرفت کرده اند و در چه زمینه‌هایی به حد قرون وسطی و حتی دورتر از آن، عقب گرد داشته اند؟! اگر در آن کشورها، اخلاق و فرهنگ رانندگی نسبتاً بالاست، آیا اخلاق و فرهنگ ازدواج و خانواده نیز رشد نموده یا عقبگرد داشته است؟! تا جایی که فرزندان خود را به خاطر فقر می کشند، و یا حتی به آنها تجاوز می کنند و ...؟! (گزارشات و آمار خودشان مورد مطالعه قرار گیرد).

اگر در آن کشورها اخلاق بانکی، بیمه‌ای، حقوق و بازنشستگی و ... قابل قبول است، ببینیم آیا اخلاق انسانی و انسان دوستانه نیز رشدی داشته یا کاملاً مرتجعانه بوده است؟! خودشان چه می گویند؟!!

● - آمار تلفات در حوادث جاده‌ای در کشوری چون ایران که مردمش مسلمان هستند، بسیار بالاست، اما آیا در امارات، کویت و ترکیه که هم دین ما هستند نیز بالاست؟!!

● - آمار ترورهای درون شهری و به رگبار گلوله بستن مردم در مدارس، دانشگاه‌ها، پارک‌ها و ... در امریکا که مردمش مسیحی هستند، بسیار بالا و وحشتناک است، اما آیا در آلمان یا سوئیس هم که مردمش مسیحی هستند نیز چنین است؟!!

● - به حسب ظاهر، امریکا صنعتی‌ترین کشور دنیا و مدعی‌ترین در حقوق بشر، دموکراسی و لیبرالیسم می باشد و بالتبع امریکا، هم پیمانان بزرگی چون انگلیس، فرانسه و آلمان نیز پیشرفته و مدعی هستند. اما ظاهراً این فرهنگ والا، فقط در لابی‌گری و اباه‌گری جنسی نمود داشته است! نه تنها نژادپرستی بدتر از قرون وسطایی و عصر

جاهلیت، در دولت، مجلس، دادگاه‌ها، پلیس، مدارس، بازار کار و ... در امریکا موج می‌زند، بلکه تمامی جنگ‌ها، آشوب‌ها، فتنه‌ها، لشکرکشی‌ها، قتل‌ها، نسل‌کشی‌ها، تحریم‌ها، تحمیل آوارگی‌ها و ... به ویژه علیه ملل مسلمان، توسط امریکا و همین چند متحدش ایجاد و تحمیل شده است!

**\*\*\*** - بنابراین، اعتقادات و دین، رابطه‌ی مستقیمی با فرهنگ دارد. منتهی اگر اعتقاد و دین حقیقی مردم، همان باشد که "اسمش" را روی خود گذاشته و حمل می‌کنند! آیا العیاذ بالله، حضرت عیسی علیه السلام، چنین فرهنگ منحطی را جایز شمرده‌اند، یا حضر موسی علیه السلام؟! و یا حتی امثال بودا؟! آیا کشتار فجیع مسلمانان در میانمار، در کتب و منابع دینی، اخلاقی و فرهنگی بودا و هندو آمده است، یا در انجیل و تورات؟! کدام پیشرفت؟!

### عقاید و انگیزه:

بله، "عقیده" هر چه که باشد [حق یا باطل]، ایجاد انگیزه می‌کند و این انگیزه موجب توجه و تلاش بیشتری می‌گردد.

اگر عقیده این باشد که زندگی فقط همین دنیاست، انسان به امور دنیایش توجه می‌کند، پس در علوم ابزاری نیز پیشرفت می‌کند - یا اگر عقیده نژادپرستی باشد، بر سلطه‌گری و کشورگشایی باشد - بر پول پرستی و تجمل‌گرایی و شهوت‌رانی و ... باشد نیز انگیزه برای توجه بیشتر به تقویت قوای لازم برای تحقق آنها تشدید می‌گردد. همین‌طور است اگر عقیده‌ی درستی به مبدأ و معاد، اسلام، قرآن، ولایت و روز لقاء و حساب باشد، انگیزه برای "حیات معقول" مضاعف می‌گردد و البته نه تنها هیچ مغایرتی با رشد علمی، صنعتی، تجربی، و تحصیل قدرت و ثروت ندارد، بلکه کاملاً تأیید و تشویق می‌نماید.

● - کشور ایران، بیش از سیصد سال به صورت مستقیم به استعمار و استثمار انگلیس، روس و امریکا درآمده بود، لذا نه تنها وابسته، بلکه نوکر بی‌جبر و مواجب قدرت‌های غربی بود.

این ملتی که زمانی در علوم ریاضی، پزشکی، نجوم، معماری، ادبیات، هنر، صنایع دستی و ... سرآمد جهانیان بودند، به جایی رسیدند که دچار عقب‌ماندگی مفرط، بیماری، قحطی ... و بدتر از همه ذلت شدند و دو دستی نه تنها سرمایه‌های ملی، بلکه خاک کشور خود را تقدیم غربی‌ها کردند!

پس از پیروزی انقلاب اسلامی و توجه جدی مردم به اسلام، استقلال کشور و بازسازی؛ رشد علمی و صنعتی نیز در تمامی عرصه‌ها، از پزشکی [که اوایل انقلاب از هندوستان پزشک وارد می‌کردیم] گرفته تا داروسازی، صنایع نانو، شبیه‌سازی، علوم و صنایع هسته‌ای، هوا و فضا، صنایع نظامی و تسلیحاتی و ... شاهد رشد و پیشرفت بسیار چشمگیری شدیم. چرا که "اعتقادات" با "انگیزه"، رابطه مستقیم دارد.

### عقاید و سیاست (حکومت):

عقیده (دین)، با سیاست و حکومت نیز رابطه‌ی مستقیمی دارد، تا آنجا که گفتند: «سیاست ما، عین دیانت ماست»، و البته دقت داشته باشیم که سیاست هر کسی [حتی کافر و منافق] نیز عین دیانت اوست. دیانت امریکا و انگلیس، اگر چه نام مسیحیت را حمل می‌کنند، همین است که در سیاست استکباری و ظالمانه‌ی آنها می‌بینیم، و دیانت عربستان سعودی، که داعیه اسلام دارد نیز همین است که در سیاست «سعودی - وهابی» می‌بینیم.

حال آیا، یهودیت و مسیحیت حقیقی به آنها اجازه داده‌اند که حکومت‌ها همه فراماسونی و صهیونیستی باشند، یا خداوند متعال، در قرآن کریم، با آن همه آیات مربوط به "ولایت، قسط، عدالت، قضاوت، اتحاد، مقابله با ظلم، وحدت، تعاون در نیکی، عدم یاری در شرور و ...، اجازه داده است که دولت‌های خودفروخته و ذلیل، بر مسلمانان حکومت کنند؟!!

### تذکر خداوند متعال به بندگانش:

در گذشته، اقوامی چون عاد، ثمود و فرعونیان نیز از ثروت، مکنث، قدرت، تجهیزات و تسلیحات بیشتری برخوردار بودند، اما خداوند متعال، نه تنها این امکانات را دلیل بر حقانیت آنها قلمداد ننمود، بلکه انبیايش را با دست خالی، به سراغ آنان فرستاد و آنها را به خاطر طغیان و فسادشان در زمین، هلاک نمود:

أَلَمْ تَرَ كَيْفَ فَعَلَ رَبُّكَ بِعَادٍ \*

مگر ندانسته‌ای که پروردگارت با عاد چه کرد

إِزَمَ ذَاتِ الْعِمَادِ \*

با عمارات ستون‌دار ارم

الَّتِي لَمْ يَخْلُقْ مِثْلَهَا فِي الْبِلَادِ \*

که مانندش در شهرها ساخته نشده بود

وَتَمُودَ الَّذِينَ جَاءُوا الصَّخْرَ بِالْوَادِ \*

و با ثمود همانان که در دره تخته سنگ‌ها را می‌بریدند (و جابجا می‌کردند)

وَفِرْعَوْنَ ذِي الْأَوْتَادِ \*

و با فرعون صاحب خرگاه‌ها [و بناهای بلند صاحب پایه‌های مستحکم حکومتی و سلطه]

الَّذِينَ طَعَوْا فِي الْبِلَادِ \*

همانان که در شهرها سر به طغیان برداشتند

فَأَكْثَرُوا فِيهَا الْفُسَادَ \*

در آنها بسیار تبهکاری کردند

فَصَبَّ عَلَيْهِمْ رَبُّكَ سَوَّطَ عَذَابٍ \*

[تا آنکه] پروردگارت بر سر آنان تازیانه عذاب را فرونواخت

إِنَّ رَبَّكَ لِبِالْمِرْصَادِ \*

زیرا (همانا، به درستی که) پروردگار تو سخت در کمین است.

### علت عقب‌افتادگی کشورهای اسلامی:

بنابراین، علت اصلی عقب‌افتادگی کشورها و ملت‌های مسلمان، این بود که به بهانه‌ی "دین و آخرت"، دنیا را رها کردند و از روی تبلی و بی‌بصیرتی بدان بی‌توجه شدند، و البته به دین و آخرت نیز هیچ توجهی نمودند؛ بلکه فقط پوسته و اسمی را حفظ کرده و به یدک کشیدند. وگرنه می‌فهمند که "دنیا، مزرعه‌ی آخرت آنهاست". دین برای آبادی زندگی دنیا آمده است، و البته نتیجه‌اش، حیات سالم و پاک در دنیا، و فلاح و رستگاری در آخرت می‌باشد.

« مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أَنْثَىٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيَاةً طَيِّبَةً وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ »  
(التَّحَلُّ، ۹۷)

**ترجمه:** هر کس از مرد یا زن کار شایسته کند و مؤمن باشد قطعاً او را با زندگی پاکیزه ای حیات [حقیقی] بخشیم و مسلماً به آنان بخت از آنچه انجام می‌دادند پاداش خواهیم داد.

● - دقت کنیم که برای دنیا، ایمان و عمل صالح خواسته است، نه این که فقط اسم دین را بیاورند و چند عبادت فردی انجام دهند، و نتیجه و پاداش را هم در دنیا و هم در آخرت فرموده است. پس اگر کسی قرآن خواند و عمل نکرد، عالم بی‌عمل شد، خودش و عالم را به تباهی می‌کشد و در آخرت نیز بوی تعفنش، حتی جهنمیان را آزار می‌دهد.

در هر حال، این عوامی، تبلی و بی‌بصیرتی در میان ملت‌های مسلمان، سبب تحریک و انگیزه‌ی بیشتر نظام‌های سلطه‌گردید و آنها نیز دولت‌های وابسته، عقب‌مانده (مرتجع)، خود فروخته، نوکر و دیکتاتور را بر این ملت‌ها حاکم کردند و بالتبع عقب‌افتادگی به علت سکون، بیشتر شد.  
پس علت اصلی، به توجهی به دین، دنیا و آخرت بوده و هست.

● - مگر نمی‌بینیم که در هر عرصه‌ای که جمهوری اسلامی ایران به پیشرفتی نایل می‌گردد، نظام سلطه و مستکبران، که مدعیان پیشرفت، مدنیت، لیبرالیسم، حقوق بشر و ... هستند، با این نظام، این کشور و این ملت چه می‌کنند؟! و در نهایت نیز به صراحت اعلام می‌کنند که مشکل اصلی ما، نوع نگاه و باور آنان به اسلام و قرآن کریم و به ویژه مکتب اهل بیت علیهم السلام است. نگاهی که استقلال، عزت و پیشرفت در تمامی عرصه‌ها را به ارمغان می‌آورد و می‌تواند برای سایر ملل الگو باشد، پس باید به هر قیمتی که شده، سد راه‌شان شد. \*\*\*





## پاسخ‌های کوتاه-مهر ۹۶

س ۳۹۶- برخی معتقدند اگرچه زدن در مصیبت امام حسین علیه‌السلام به خاطر درک درد و رنج ایشان هست؛ پس برای درک مصیبت شهادت امام حسن علیه‌السلام هم باید سم نوشید.

### پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

بله، این جمله، کنایه‌ای در نفی قمه‌زنی، به بهانه‌ی درک مصیبت درست است، نه این که سفارشی بر عمل آن باشد.

قرار نیست برای درک هر مصیبتی، انسان همان مصیبت را به سر خودش بیاورد. فرض کنید که یک عده، برای درک مصیبت زلزله‌زدگان، بروند خانه و ساختمان محل کار خود را روی سر خود آوار کنند! یا برای درک مصیبت غرق شدگان، خودشان را غرق کنند!

بزرگترین و سنگین‌ترین مصیبت اهل بیت علیهم‌السلام، نادانی، سفاهت، بی‌بصیرتی و جهالت تمامی مردم، مسلمانان و البته شیعیانی است که ادعای پیروی نیز دارند.

امیرالمؤمنین، امام علی علیه‌السلام، با همین مصیبت بزرگ مواجه بودند که در جنگ‌هایی چون صفین و خوارج، کاملاً مشهود گردید؛ امام حسن مجتبی علیه‌السلام نیز با مصیبت بزرگ امتی سفیه، بی‌بصیرت و دیناگرا مواجه بودند که حتی فرماندهانش خود را به کیسه‌ای زر فروختند و دیگران نیز فریب نیرنگ‌ها را خوردند و معاویه لعنة الله را به جای حجة‌الله بر خود حاکم کردند، و او را خلیفة‌الله و خلیفة‌الرسول خواندند و آن به سرشان آمد که دیدیم.

حضرت امام حسین علیه‌السلام نیز با مصیبت عظمای بلاهت، سفاهت، بی‌بصیرتی، تبلی، ظاهرگرایی و حماقت انبوه مسلمانان در مکه و مدینه و البته موافقان و دعوت‌کنندگان خویش در عراق مواجه شدند که به کربلا و عاشورا انجامید.

امام زمان، حضرت مهدی، عج‌الله‌تعالی فرجه‌الشریف نیز بزرگترین آزار را همین جهالت، حماقت و سست‌ایمانی مدعیان پیروی از خود بر شمردند. [البته نه این که دیگران، عاقل و بصیرند، بلکه شیعه مدعی است، پس اوست که باید همت کند و مقدمات ظهور را فراهم نماید]. ایشان فرمودند:



« قَدْ آذَانًا جُهْلَاءَ الشَّيْبَةِ وَحُمَقًاؤُهُمْ وَمَنْ دِينُهُ جَنَاحُ الْبُعُوضَةِ أَرْجَحُ مِنْهُ » (احتجاج، ج ۲، ص ۴۷۴)

ترجمه: حقیقتاً که ما را آزار می‌دهند، کم خردان شیعه و احمق‌هایشان و کسی که بال پشه، از دینداری آنان محکم‌تر است.

### درک مصیبت:

● اگر چه شکافتن فرق سر، مسموم شدن جگر و بریده شدن سر، یا عطش و قطع اعضا و قتل عام اهل بیت رسول الله صلوات علیه و آله، "مصیبت" است، ولی آن که به همین مقدار بسنده کند و به جز ظواهر و پوسته را نبیند، جاهل و سفیه است و وقتی در صف پیروان قرار می‌گیرد، خودش مصیبتی بزرگ است!

● چه کسی گفته که برای درک مصیبت اهل بیت علیهم السلام، شیعیان و محبان برونند آن بلاهایی را که دشمن بر سر امامان آورده‌اند، خودشان به نیابت از دشمنان، بر سر خودتان بیاورند؟!

● البته که دشمنان اسلام و مسلمین و به ویژه دشمنان تشیع و شیعیان، بسیار مایلند که شیعیان با قمه، به سر خود، همسر و فرزندان خردسال خود بکوبند، تا وهن اسلام و تشیع گردد و هر کسی که می‌بیند، حالش از این وحشی‌گری به هم بخورد!

در انگلیس (لندن) و در حالی که برپایی مراسم با شکوه عزاداری یا ممنوع می‌شود و یا با کنترل و محدودیت شدید مواجه می‌گردد، همه ساله یک خیابان را خالی می‌کنند، و حتی آمبولانس و ... را نیز حاضر می‌کنند و خودشان خبرنگاران بسیاری را جمع می‌کنند، و به احمق‌های شیعه اجازه می‌دهند که آنجا جمع شده و قمه‌زنی کنند! در حالی که اگر مرگی را در خانه ذبح کنند، و یا به سگی تشر بزنند، تحت تعقیب قانونی و بازداشت پلیسی قرار می‌گیرند!

دشمنان از خودزنی و خودکشی اعتقادی، روانی، فرهنگی و جسمی مسلمانان و شیعیان لذت می‌برند، چرا که زحمت و هزینه‌ی آنان را کم می‌کنند.

●●● پس مصیبت همین است! حالا هر کس دوست دارد مصیبت اهل بیت علیهم السلام را درک کند، بسم الله. از خودش، با بالابردن سطح شناخت، تعقل، تفکر، تأمل و نیز خودسازی و نیز دوست‌شناسی و دشمن‌شناسی (تولا و تبرا) و حضور آگاهانه، فعال، به موقع و مؤثر در میدان آغاز نماید.

\*\*\*



## حقوقی و احکام-مهر ۹۶

چرا اگر پسری زودتر از پدرش بمیرد، از پدر بزرگ به نوهها ارثی نمی‌رسد؟

**پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):**

اولین درس قوانین ارث در اسلام، یک درس اصول عقایدی، در خداشناسی می‌باشد و آن "مالک بودن" خداوند متعال و "مالک نبودن" سایرین (بندگان) می‌باشد.

او مالک زمین و آسمانها و هر چه در آنهاست می‌باشد، « **لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ** »، لذا رازق نیز خود است. "وارث" اصلی همه چیز نیز خداوند متعال است، یعنی همگان می‌آیند، مروزق او هستند و می‌روند، و همه چیز هم چنان در ملک اوست.

بنابراین، کسی مالک چیزی نیست که بخواهد به میل خود وصیت کند که اموالش پس از مرگ او، چگونه تقسیم گردد و به چه کسانی، به چه میزانی برسد. مالک خداست، رازق خداست، وارث هم خداست، پس اوست که تعیین و تکلیف می‌کند و می‌فرماید: آن چه که در اختیار این بندهام گذاشته بودم، حالا چگونه تقسیم شده و به چه میزان، در اختیار چه کسانی از بندگانم قرار گیرد.

**الف -** ارث، که به آن "ما ترک" [آن چه که در اختیار میت بوده، اما آنها را ترک کرده و رفته و باقی مانده است] نیز می‌گویند، مالی از "میت" است که به بازماندگان زنده‌ی او می‌رسد.

**ب -** این بازماندگان، در قوانین و احکام الهی، دسته بندی شده‌اند؛ دسته‌ی اول خانواده‌ی درجه یک او هستند، یعنی پدر، مادر، فرزندان.

**ج -** وجود اعضایی (حتی یک نفر) در هر دسته، مانع از رسیدن ارث به اعضای دسته‌های بعدی می‌شود؛ مثلاً تا فرزندی هست، ارث حتی به نوهها نیز نمی‌رسد، چه رسد به عمو یا دایی.

**د -** اگر پسری قبل از پدرش وفات نموده باشد، دیگر در قید حیات نیست که از او (ماترک پدرش) ارث ببرد تا به واسطه‌ی او، فرزندانش (نوههای پدر بزرگ) نیز سهمی ببرند.

**۵-** پس اگر او زنده بود، از پدرش ارث می‌برد و آن چه به او رسیده، مایملک او می‌شد و پس از وفات، به فرزندان می‌رسید، اما حال که قبل از پدرش وفات نموده، دیگر به او ارث نمی‌رسد [بیان شد که ارث، از میت به زنده می‌رسد].

**و-** اما اگر تمامی فرزندان پدر بزرگ، قبل از خودش وفات نموده باشند، ارث به نوه‌ها می‌رسد.  
**\*-** در واقع، نوه ارث نمی‌برد، چرا که اگر پدرش (فرزند میت) زنده باشد، ارث به او می‌رسد و اگر زنده نباشد، ارثی ندارد که آن را به فرزندان او (نوه‌ها) بدهند. نوه‌ها آنگاه ارث می‌برند که وارثین دسته اول (فرزندان) هیچ کدام زنده نمانده باشند.

**\*-** نوه‌ها، نمی‌توانند به وارثان فعلی میت (فرزندانش) بگویند: چون ما فرزندان فرزند کسی هستیم که به او ارثی نرسیده، شما باید از مایملک خود، سهمی به ما بدهید! همان‌طور که فرزندان آنها نیز سهمی نمی‌برند، بلکه پدر یا مادر زنده‌ی آنها سهم می‌برند.

\*\*\*

**آیا حجاب و محدودیت‌ها سبب نمی‌گردد تا مردان حریص‌تر گردند، یا به تعبیری گرسنه‌تر شوند و ...؟  
خواهشمندم توضیح کامل دهید برای قانع کردن دوستانم می‌خوام.**

**پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):**

ابتدا دنبال شناخت و فهم خودمان باشیم، نه صرفاً پاسخ دادن و قانع کردن دیگران. **مگر میل جنسی مرد به زن و برعکس و نیز شدت آن اشکال دارد که دنبال چاره یا بهانه برای تضعیف آن باشیم؟!**

اگر تا کنون صد سؤال و شبهه در مخالفت با حجاب خانم‌ها برای این پایگاه ارسال شده باشد، بیش از ۹۰ مورد آن از سوی آقایان ارسال گردیده است! گاه در موضع دفاع از آقایان می‌گویند: خانم‌ها همه لخت شوند تا برای مردان عادی سازی شود! و گاه در موضع دفاع از بانوان می‌گویند: چرا زن باید خودش را بیوشاند تا مرد تحریک نشود؟! یعنی خودشان نیز به خوبی می‌دانند که بدحجابی موجب تحریک بیشتر می‌گردد.

این کثرت توجه آقایان به موضوع مخالفت با حجاب بانوان، نشان می‌دهد که مردان به مراتب بیش از خانم‌های طرفدار بدحجابی زنان و مترصد و علاقمند به پوشش‌های نامناسب و تحریک‌کننده‌ی دختران و بانوان می‌باشند؛ چرا که دنبال لذت فراوان، سهل و رایگان می‌باشند؛ مانند گرگان گرسنه‌ای که به دنبال طعمه می‌گردند، اما از شدت تنبلی، تکبر و زیاده‌خواهی، حاضر به زحمت شکار هم نمی‌باشند؛ بلکه دوست دارند شکار با میل و رغبت، با پای خودش به شکارگاه بیاید!

حال بیاییم به دور از شعارهای ضد تبلیغی، موضوع را از سه منظر [آقایان، بانوان و انسان] مورد بررسی قرار دهیم:

### الف - آقایان:

● - مگر شهوت جنسی و حریص تر شدن به آن بد و مذموم است که هزاران بانه برای کمتر تحریک و حریص تر شدن مردان می آورند؟! مگر گرسنگی، تشنگی و نیاز به خواب و ...، بد و مذموم است که شهوت جنسی که نیاز طبیعی دیگر بدن و چرخه ی حیات است، بد باشد؟!

● - از کار افتادن نیروی جنسی [چه در مرد و چه در زن]، یک ضعف و نشانه ی پیری است، لذا اگر کسی دچار پیری زودرس شده، باید فکر دیگری برای معالجه ی خودش بکند.

● - اگر مردی نمی تواند شهوات خود (خوردن، آشامیدن، نیاز جنسی و ...) را کنترل نموده و درست استفاده کند، باید تدبیری در خودسازی خودش بنماید، نه این که بگوید: بهتر است دزدی جایز شود تا شکمش سیر شود، یا خانمها، مقابل چشم او مانور جنسی بدهند، تا شاید یک روزی چشمش عادت کند و دیگر تحریک نگردد.

● - آیا این دسته از آقایان، برای مهار شعله های آتش شهوت خود، راغبند که خانمها در پوشش خود بدن نمایی کنند، تا برای آنان عادی شود و این همه حریص نباشند؟!

● - آیا می گویند: خانمها به صورت عمومی در کوچه، خیابان و محافل عمومی، بدن نمایی کنند، تا شاید چشم ما عادت کند؟! عجب تکبری؟!

● - آیا آن مردی که با دیدن خانمی در پوشش (حجاب) تحریک و حریص می شود، با دیدن جاذبه های جنسی زن، حرصش می خوابد و شهوتش خاموش می شود؟! این دیگر چه مردی است و از کدام سیاره به زمین آمده است؟!

● - مردی که با دیدن وفور جاذبه های جنسی زنانه، بیشتر تحریک نمی شود، حتماً باید به پزشک مراجعه نماید.

### ب - خانمها:

● - آیا یک خانم، برای زیباتر شدن آرایش می کند، یا برای عادی شدن؟!

● - آیا یک خانم، برای تحریک بیشتر، جاذبه های جنسی خود را به نمایش می گذارد، یا برای کنترل و مهار شهوات مردانه؟!

● - آیا خانمها، برای عادی سازی و حفظ خود از چشم چرانی و لذت رایگان آقایان رهگذر، در انظار عمومی بد حجابی می کنند؟!

● - آیا تا به حال دیده‌اید که خانمی وقتی مواجه با هیزی و چشم‌چرانی یک یا چند مرد بگوید: حالا که تحریک شدید، پس من مقابل دیدگان شما عریان‌تر می‌شوم، تا برایتان عادی شود و اینگونه هیز به من نگاه نکنید؟!  
 ● - قصد زن، از آرایش مو و صورت، نمایش بدن، غمزه‌های زنانه، لوندی و ...، جذب مردان است، یا دفع آنان؟!

● - اگر قرار بود که مردان با دیدن زنان در حجاب، بیشتر تحریک و حریص شوند؛ حتماً زنان عالم، با پوشش کامل به بستر همسران خود می‌رفتند!

### انسان:

● - مگر با چندتا شعار می‌توان خلقت انسان (زن و مرد) را تغییر داد؟!  
 ● - آیا فرمول «عریان‌تر شدن زنان، برای عادی سازی در نظر مردان»، فقط بر انسان‌های مسلمان، به ویژه ایرانی‌ها، کارساز است؟! پس چرا در غرب و شرق عالم، به رغم این همه عریانی، نه تنها عادی نشده، بلکه موجب تحریکات بیشتر شده است؟!

\*\*\* - توصیه می‌شود گزارش «آلمان - اطلس خیانت به شریک زندگی (خیانت همسران به یک دیگر)» و گزارشات پیوست آن را حتماً مطالعه نمایید. ([لینک](#))

● - میل و حرص شهوت مرد به زن و بالعکس، طبیعت و غریزه‌ی آنان است. عده‌ای نیز روی این حرص و میل بشری، سرمایه‌گذاری‌های کلانی نموده و سودهای سرشاری می‌برند.  
 ● - آیا برای تحریک بیشتر مردان و بالتبع کسب درآمد از این راه، در کاباره‌ها، کازینوها، بارها، فیلم‌ها، فاحشه‌خانه‌ها، مُدهای لباس زیر و رو ... و حتی رستوران‌ها، فروشگاه‌ها و ...، زنان را نیمه عریان و عریان می‌کنند، یا می‌پوشانند؟!

بدیهی است که اگر حرص شهوت مرد با پوشیدگی زن بیشتر تحریک می‌شد، همه‌ی آنان را می‌پوشاندند! و اگر کثرت دیداری جاذبه‌های جنسی زنانه، سبب عادی سازی برای مردان می‌شد، نه تنها این استثمار زنان نیز به پایان می‌رسید، بلکه در غرب (امریکا و اروپا)، مردان به طور کلی فشل و مقطوع النسل می‌شدند!

### نتیجه:

● - خداوند متعال به زن و مرد، نیروی شهوت جنسی داده است [چنان که اشتهای خوردن و آشامیدن نیز داده است]، چرا که لازمه‌ی رشد، کمال و زندگی دنیوی انسان و ضرورتی برای چرخه‌ی حیات آدمی در دنیا می‌باشد؛ منتهی فرموده که تو را من خلق کردم، نیروهای روحی، روانی و جسمی، و لوازم و اعضای آنها را نیز خودم به تو داده‌ام؛ و هیچ چیزی که من خلق کردم و در خلقت تو سرشته‌ام، بد و مذموم نیست؛ منتهی روش

تربیت، تقویت و استفاده را نیز خودم به تو تعلیم می‌دهم، تا با بندگی و اطاعت، رشد کنی؛ نه این که بنده‌ی هوای نفس خودت و دیگران شوی و به تخریب خود مشغول گردی.

پس، نه زن و مرد بد هستند - نه میل جنسی آنها بد است - نه ثروت و قدرت بد است و نه ازدیاد نسل؛ آن چه که بد است، خارج شدن از پوسته و مسیر انسانیت (فسق) می‌باشد که حتماً تباهی (فساد) به بار می‌آورد:

« **زُيِّنَ لِلنَّاسِ حُبُّ الشَّهَوَاتِ مِنَ النِّسَاءِ وَالْبَنِينَ وَالْقَنَاطِيرِ الْمُقَنْطَرَةِ مِنَ الذَّهَبِ وَالْفِضَّةِ وَالْخَيْلِ الْمُسَوَّمَةِ وَالْأَنْعَامِ وَالْحَرْثِ ذَلِكَ مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَاللَّهُ عِنْدَهُ حُسْنُ الْمَآبِ** » (آل عمران، ۱۴)

**ترجمه:** دوست داشتن خواستنی‌ها [ی گوناگون] از زنان (شهوة جنسی) و پسران (نسل) و اموال فراوان از زر و سیم و اسب‌های نشاندار (مركب‌های مشهور) و دام‌ها و کشتزار [ها]، برای مردم آراسته شده؛ [لیکن] این جمله مایه تمتع زندگی دنیاست و [حال آنکه] فرجام نیکو نزد خداست.

\*\*\*



تاریخ-مهر ۹۶

### چرا امام حسین علیه السلام، زنان و فرزندان را با خودشان به سفر کوفه بردند؟

#### پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

پیش از آن که پرسیم: «چرا این عده را بردند و چرا آن عده را نبردند؟»، باید پرسیم: چه کسانی با امام همراه شدند و چرا و چه کسانی همراه نشدند و چرا؟! - ایشان هیچ کس را به اجبار همراه نبردند. آنگاه که معاویه لعنة الله مُرد و یزید جانشین شد، نامه‌ای برای والی مدینه نوشت و در آن اخذ بیعت از امام حسین علیه السلام و در صورت تمرد بازداشت یا قتل او را گام نخست و حتمی بر شمرد و بالتبع امام مجبور شدند که از مدینه به سوی مکه خارج شوند - آنگاه که در مکه نیز متوجه شدند که قصد ترور بی سر و صدای او را در حال طواف یا ... در داخل حریم دارند - آنگاه که فرمودند اینها بمانه است و دستگاه یزید، قصد جان مرا کرده است و هر کجا که مرا بیابند می‌کشند - آنگاه که خواص عراق (کوفه) برای ایشان نامه نوشتند: «حال که خارج شدید، به طرف کوفه بیایید تا بر ما حکومت کنید و به عنوان یک حکومت قدرتمند در مقابل حکومت یزید در شام بایستیم» - آنگاه که فرمودند: من برای حکومت، کشورگشایی، تفریح یا تباهی خارج نشدم، بلکه برای اصلاح امت جدم خارج شدم و ...؛ بر تمامی مسلمانان [دست کم در مدینه و مکه (حجاز) و عراق] واجب عقلی و تکلیف شرعی بود که ایشان را تبعیت، حمایت و همراهی نمایند، مگر عده‌ای که با عذر شرعی (ناتوانی، بیماری، معلولیت ... و یا امر مستقیم امام علیه السلام)، مجبور به ماندن شوند. بنابراین، در این امتحان بزرگ الهی، اکثریت باختند و عده‌ی قلیلی سربلند بیرون آمدند، این است که خود ایشان فرمودند: «دین لقلقه زبان مردم شده است و تا وقتی دین به کار دنیای‌شان بیاید دیندار هستند و آنگاه که امتحانی پیش آید، دینداران اندک می‌باشند».

● - ... « قَالَ الَّذِينَ يَظُنُّونَ أَنَّهُمْ مُلَاقُوا اللَّهِ كَمْ مِنْ فِئَةٍ قَلِيلَةٍ غَلَبَتْ فِئَةً كَثِيرَةً بِإِذْنِ اللَّهِ وَاللَّهُ مَعَ الصَّابِرِينَ » (البقره، ۲۴۹)

ترجمه: ... کسانی که به دیدار خداوند یقین داشتند گفتند: بسا گروهی اندک که بر گروهی بسیار به اذن خدا پیروز شدند و خداوند با شکیبایان است.



ظاهر آیه، مربوط به درگیری و جنگ بین سپاهیان "طالوت و جالوت" می باشد که لشکریان طالوت بسیار بودند و گمان شان بر این بود که کسی قدرت مقابله با آنها را ندارد، اما لشکریان جالوت که در موضع دفاع از حق قرار داشتند، بسیار قلیل بودند، اما با توکل بر خدا، برای امر مهمی به میدان آمده بودند؛ و قرار بود این لشکر اندک، به یاری خدا، بر آن لشکر انبوه و قدرتمند، غلبه نماید، و نمود کامل این معنا، حرکت ایشان و وقایع کربلا و عاشورا بوده و هست؛ و این آیه، حقیقتی است که همیشه تداوم و جریان دارد.

● - سیدالشهداء، امام حسین علیه السلام، برای یک حمله جنگی خارج نشده بودند، بلکه قرار بود تمام حق را در مقابل تمام باطل، برای عقل، قلب، عاطفه، شعور، غیرت و انسانیت در تمامی تاریخ تجلی دهند، تا اسلام ناب محمدی صلوات الله علیه و آله، پس از انحراف کامل امم و ملت های مسلمان، یک بار دیگر برای بشریت زنده شود و تفاوتش با اسلام معاویه ای، اسلام یزیدی، اسلام خدعه و فریب، اسلام ظلم و تعدی (به قول امروز، اسلام امریکایی و انگلیسی) آشکار گردد.

### اهل بیت علیهم السلام:

اسلام، صرفاً یک مکتب یا مذهب تئوری نمی باشد، بلکه دین خدا و تنها راه سعادت فرد و جامعه در طول تاریخ می باشد؛ از این رو، نه تنها به نظریه پردازی در عرصه های گوناگون: اعتقادی، اخلاقی، حقوقی، سیاسی، اقتصادی و ... بسنده ننموده است، بلکه کتاب را به پیامبر صلوات الله علیه و آله، نازل نموده و فرمان اطاعت و تبعیت از او را داده است و ایشان را به عنوان بهترین الگو (اسوه حسنة) معرفی نموده است.

پس، اسلام خلاصه می شود در "معرفت، اطاعت و تبعیت از رسول اعظم و خاتم الانبیاء صلوات الله علیه و آله". اما اسلام، نه تنها فقط برای مردمان اندک و جوامع کوچک عصر ایشان نیامده، بلکه آخرین دین است و برای همگان در تمامی زمان ها آمده است، لذا رهبری «ولایت و امامت» آن نیز باید ادامه داشته باشد. چرا که هیچ کسی با اکتفا با خواندن کتاب، هدایت نمی شود. هر راهی، راهبر می خواهد، وگرنه به گمراهی و هلاکت ختم می گردد.

از این رو، خداوند متعال به صراحت تأکید نمود که بشارت بزرگ انبیا و اجر رسالت خاتم الانبیاء، در مودت (ظهور و بروز مودت) به اهل بیت علیهم السلام نمود و تحقق می یابد « قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى ». »

● - بنابراین، وقتی دو جریان فکری و عملی متضاد، تحت عنوان یک نام [اسلام] پدید می آیند، یکی قوی شده و دیگری تضعیف شده است، یکی قدرت و ثروت را در اختیار گرفته و بالتبع ابزار تبلیغاتی نیز در اختیار اوست و به اذهان عمومی جهت می دهد، و به دیگری از زاویه دید همان القائات ضدتبلیغی نگاه می شود ... امکان



تشخیص حق از باطل برای اذهان عمومی عصر حاضر نیز از بین می‌رود، چه رسد به مردمان اعصار بعدی که در زمان و صحنه حضور نداشتند و هیچ کدام را ندیدند و مخاطب مستقیم هیچ کدام نبودند.

### ملاک و محک (میزان):

در اینجا مردم، نیاز به ملاک، محک و میزانی برای تشخیص پیدا می‌کنند. اگر گفته شود که این میزان فقط نام اسلام است، فقط همین ظاهر قرآن کریم است، حفظ ظواهری چون نماز، حج و سایر واجبات می‌باشد، پاسخ داده می‌شود که هر دو مشابه هم بودند، حالا یکی فرهیخته‌تر و متقی‌تر، یکی کمت! حتی در همان صحنه کربلا، وقتی امام حسین علیه السلام، آیه‌ای از قرآن کریم را تلاوت نمودند، یکی از دشمنان گفت: ما نیز همین را می‌گوییم و مصداق مؤمنان در این آیه ما هستیم و العیاذ بالله، مصداق کفار شما!

پس در چنین شرایطی، هیچ محک، ملاک و میزان متقن و روشنی باقی نمی‌ماند به غیر از همان ملاک و میزان چگونگی تحقق "اجر [نتیجه و اثر] رسالت"؛ که به تناسب "مودت به اهل بیت علیهم السلام"، میزان و سنجیده می‌شود.

### اهل بیت (خانواده):

بنابراین، سیدالشهداء، امام حسین علیه السلام، با برگزیدگان اهل بیت راهی می‌شوند که از همان ابتدای حرکت از مدینه، تا مکه، تا در طول مسیر به طرف کوفه، تا کربلا و روز عاشورا، معلوم شود که گروه‌های مردمی، اعم از خواص، عوام، رؤسای اقوام‌شان، قبایل، احزاب، چپی‌ها، راستی‌ها، تندروها، کندروها و ...، چه مواضعی در قبال آنان اتخاذ می‌کنند، چقدر مودت دارند و چقدر مسلمان حقیقی هستند.

### بانوان و کودکان:

بانوان برگزیده‌ی همراه امام حسین علیه السلام، فقط یک عده اعضای خانواده و خویشان نبودند، بلکه شخصیت‌هایی بودند که تحقق هدف والای زنده کردن اسلام حقیقی و هدایت مردمان در طول زمان، از آنان بر می‌آمد؛ چنان که سرآمد مردان نیز شخصیت‌های بارزی چون امام سجاد، حضرت ابوالفضل العباس، حضرت علی اکبر، قاسم بن الحسن، عبدالله الحسن و ... بودند.

\*- امام حسین علیه السلام، خودشان فرزند امیرالمؤمنین و فاطمه زهراء بودند، یعنی سر سلسه‌ی همان اهل بیتی که اجر رسالت در مودت آنها ترسیم و تبیین شده است.

\*- حضرت زینب کبری علیها السلام نیز فرزند امیرالمؤمنین و فاطمه زهراء بودند، چنان که حضرت عباس علیه السلام و سایر برادرانی چون: عبدالله، جعفر، محمد، ابراهیم، عون، عتیق و ... نیز همه فرزندان امیرالمؤمنین، امام علی علیه السلام بودند.

\*- حضرت ام کلثوم علیها السلام نیز دختر امیرالمؤمنین علیه السلام بودند.

\* - حضرت زینب صغری علیها السلام نیز از دیگر دختران امیرالمؤمنین علیه السلام بودند.

\* - بانوی بزرگ دیگر، فاطمه، دختر امام حسن مجتبی علیه السلام بودند با کنیه‌ی (ام عبدالله و ام الحسن)، همسر امام سجاد و مادر حضرت امام باقر علیهم السلام که به همراه همسر و فرزند خردسال خود عازم شدند. بانویی که امام صادق علیه السلام در شأن ایشان فرمودند: «در میان فرزندان امام حسن (ع) زنی با فضیلت تر از او وجود نداشت».

\* - رقیه، دختری دیگر از امیرالمؤمنین علیه السلام بود. لقبش ام کلثوم صغری و مادرش ام حبیبه است که نامشان «صهبا» بود. دختر او عاتکه نیز با او بود که بعد از شهادت امام حسین (ع) و هنگام حمله دشمن به خیام در زیر پای اسبان به شهادت رسید.

\* - رمله، همسر امام حسن مجتبی علیه السلام و مادر حضرات قاسم و عبدالله، فرزندان امام حسن (ع) بود که در کربلا حاضر شد و شاهد جانبازی و شهادت فرزندانش بود.

\* - حضرات فاطمه، سکینه، رقیه و رباب نیز خانواده‌ی امام حسین علیه السلام بودند که همراه پدر و همسر خود عازم شدند.

\* - در واقع باید معلوم می‌شد که این لشکرکشی عظیم و شوق به این جنایات هولناک، فقط علیه امیرالمؤمنین و فاطمه و اولاد ایشان علیهم السلام بوده است - یعنی دشمنی با اهل بیت، به جای مودت نسبت به آنها - چنان که یزید گفت: حقی بود از پدراتم، که من از این خاندان پس گرفتم. و معلوم شد که در میان انبوه مسلمانان، فقط تعداد خیلی کمی به آنها مودت داشتند! پس دین لقلقه‌ی زبان شده بود.

### نتیجه:

بنابراین، اگر هیچ حکمتی بیان نشود، جز همین که فرزندان امیرالمؤمنین و فاطمه زهراء علیهم السلام، با خانواده‌ی خود، بدون قصد جنگ و حتی بنا به دعوت مسلمانان، به راه افتادند تا برای همگان در طول تاریخ معلوم شود که اسلام جعلی و بدلی، کدام است و به جای "مودت به اهل بیت"، چه خصومت و لجاجتی در دل داشتند و دارند که اگر فرصتی بیابند چه می‌کنند، کافیست.

پس این همراهی و حضور خاندان، به تمامی مسلمانان و مردمان جهان، تا آخر الزمان، ملاک، محک و میزان تشخیص حق از باطل را داد، مضافاً بر این که برای تبیین نقش هر کدام از آنان در این نهضت و نیز اثرشان در بقا، تداوم و تحقق اهداف آن، باید کتاب‌ها نوشت؛ به ویژه نقش دختر امیرالمؤمنین و فاطمه زهراء، حضرت زینب کبرا علیها السلام.

\*\*\*



## اعتقادی-آبان ۹۶

دلش چیه که اگر کسی خدا رو قبول و باور نداشته باشه بقیه چیزها مثل نبوت و... نتیجه و فایده‌ای نداره. چون به دوستی دارم که میگه این‌ها همش کار شخص هست؛ کلاً همش فکر شخص هست تا خدا.

## پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

به ویژه کسانی که اهل ریاضیات هستند، ذهن‌شان با "منطق فکری و نظام ذهنی" بیشتر آشنایی دارد و می‌دانند که فکر و ذهن نیز باید بر اساس اصول منطقی، نظام‌مند باشند و اگر نباشد، حتماً با خلط مبحث و در نهایت سردرگمی مواجه خواهند شد.

در این پرسش، دو بحث مجزا و مستقل مطرح شده است: یکی دلیل بی‌فایده بودن سایر باورها، بدون توحید - و دیگری این که اسلام و قرآن کریم و...، تراوشات ذهنی و فکری اشخاص می‌باشد! حال اگر کسی پرسش نخست را مطرح نمود و دلیل را آن «چون» دوم بیان داشت، معلوم می‌شود که ذهنش دچار خلط مبحث شده است.

**الف -** یک موقع کسی می‌گوید: من اشخاصی به نام‌های محمد، علی، فاطمه، حسن، حسین و... علیهم السلام را می‌شناسم، گفتارشان را خوانده‌ام، تاریخ‌شان را مطالعه کرده‌ام و در نتیجه آنها را به عنوان انسان‌های دانشمند، نابغه و فرهیخته قبول دارم، همان‌گونه که سایر نوادر عالم بشریت، چون افلاطون، ارسطو، سقراط، دینون، فیثاغورث و... را می‌شناسم و وجودشان را قبول دارم.

بدیهی است چنین شناختی، هیچ ربطی به توحید، نبوت، ولایت، امامت و... ندارد، چرا که اینها "مقامات" هستند و نه افراد. پس برخی در این مقامات و درجات قرار گرفته‌اند. مثل این که بگویید: فیلسوف، حقوقدان، پزشک، کارفرما، کارگر، فرمانده، فرمانبر و...؛ اینها مقامات، درجات یا مسئولیت‌هایی هستند که برخی را شامل می‌گردد.

**ب -** اما، وقتی صحبت از نبوت می‌شود، یعنی کسی که از سوی خداوند متعال انتخاب شده تا "انباء" = اخبار "غیبی" را از خداوند متعال اخذ نماید و اگر از سوی او مأمور شد که به سوی مردم رود و آنها را به دین و

آیین الهی دعوت کند، به او "رسول" می‌گویند. رسول، یعنی فرستاده. حال فرض بگیرید که کسی وجود فرستنده را قبول نداشته باشد، بعد راجع به "فرستاده"ی او بحث و جدل نماید!

● - بنابراین، اگر کسی موحد نشد و نسبت به توحید به معرفت و ایمانی نرسید، معنا ندارد که نبی و رسول او را قبول نماید و اگر ادعای قبول داشته باشد که کاملاً بی‌معنا، غیر واقعی و البته دروغ است.

از این رو، کسی که توحید ندارد، شخصی به نام محمد مصطفی صلوات الله علیه و آله را قبول می‌کند، اما او را نبی و رسول خدا نمی‌شناسد، چون اصلاً خدا را قبول ندارد که فرستاده‌اش را قبول داشته باشد. لذا ناچار است بگوید: "هر چه گفته، سخنان خودش بوده است"؛ البته اگر نگوید: دیگران به او یاد داده‌اند! (در قرآن کریم به تمامی این مواضع و اتهامات گوناگون اشاره شده است).

● - ولایت و امامت نیز همین‌طور است. ولایت از آن الله جلاله می‌باشد و در کسانی که از سوی او تعیین شده‌اند، جریان می‌یابد و ظهور می‌نماید؛ چنین کسانی، از سوی او، صاحب ولایت شده‌اند و آنها را «ولّی الله» می‌گویند، حال نامشان هر چه می‌خواهد باشد.

"امام"، جانشین نبی الله و رسول الله است برای هدایت مردمان؛ پس اگر کسی خدا را قبول نکرد و بالتبع نبی و رسول او را قبول ننمود، معنا ندارد که کسی را به عنوان "ولّی الله" - "حجة الله" - یا امامی که از جانب او منصوب و مأمور شده و جانشین رسول (ص) است را قبول کند. از این رو، در نهایت اگر دشمنی نکند، می‌گوید: بله، اشخاصی به نام‌های "علی"، "فاطمه، حسن و حسین و...."، شخصیت‌های نادر و نابغه‌ای بودند، اما امام منصوب از ناحیه‌ی خدا نبودند!

### نتیجه:

بنابراین، باور اشخاص به عنوان خودشان، اشکالی ندارد، اما شناخت و باور آنها به عنوان نبی، رسول، ولی الله، حجة الله، امام، خاتم الانبیاء، رحمة للعالمین و...؛ بدون شناخت و باور خدا (توحید) هیچ معنا و مفهومی ندارد و اساساً محال است.

● - بحث راجع به قرآن کریم نیز همین‌طور است. فرض کنید کسی وجود شخصیتی به نام "حافظ" را قبول نداشته باشد، بعد بخواهد بحث کند که آیا این غزلیات از حافظ است و یا خیر؟! پس بدیهی است که اگر وجود چنین شخصیتی در گذشته را قبول ندارد، باید بگوید: این غزلیات از او نیست و شعرا و نویسندگان دیگری آنها را سروده و نوشته‌اند و سپس مدعی شده‌اند که اینها از شخصیتی به نام حافظ می‌باشد!

پس کسی که خدا را نشناخته و باور نکرده است، نمی‌تواند بگوید: این کتاب وحی خداست، یا نیست! لذا چون کتاب هست و قابل انکار و کتمان نیز نمی‌باشد، باید بگوید: سخنان خودشان است!

### بحث، یا جدل بی‌منطق:

حال فرض کنید شما بخواهید به کسی که اساساً وجود کشوری به نام امریکا را قبول ندارد، اثبات کنید که این جنایات در سرتاسر جهان، کار امریکاست! یا به کسی که وجود شخصیتی به نام "ملاصدرا" را قبول ندارد، اثبات کنید مبحث "حرکت جوهری ماده" از اوست! یا به کسی که وجود ابر، حرکت و فعل و انفعالات آن را قبول ندارد، اثبات کنید که "باران از ابر می بارد".

اثبات این که آیات قرآن کریم وحی الهی است، به کسی که وجود خود الله جلّ جلاله را قبول ندارد، دقیقاً مانند مثال‌های مذکور می ماند.

● اگر در آیات قرآن کریم تأمل و تفکر نماییم، متوجه می شویم که بیشتر آیات در جهت اثبات وحیانی بودن قرآن کریم، خطاب به کسانی است که مدعی می شدند خدا را قبول دارند، اما ادعای نبوت پیامبرش را قبول ندارند، لذا می گفتند: شعر است، بافته است، سخنان خودش است، دیگری به او آموخته است، دروغ می گوید که وحی است، اگر خدا وحی فرستاده، چرا به او فرستاده و به ما نفرستاده است، ما هرگز قبول نمی کنیم، مگر آن که مثل همان آیات از سوی خدا به خود ما نازل شود و ...؟!

پس اینها، دست کم به گمان خودشان، از مبحث توحید عبور کرده و سپس درباره‌ی نبوت، وحی، شخص پیامبر و گفتار او که وحی هست یا نیست، تردید، تشکیک، جدل و انکار نموده و می نمایند.

### قبول یا رد عقلی:

همان‌طور که "قبول" هر چیزی، ادعایی، دعوتی و سخنی، باید مستدل به دلایل عقلی و براهین متقن و محکم باشد، "رد، تکذیب یا انکار" آن نیز باید به دلایل عقلی مستدل باشد. نه این یک نفر فکر نکرده، بگوید: «من وجود خدا را قبول ندارم» و حتی یک صفحه از قرآن نخوانده، شعار دهد که «من وحیانی بودن آن را قبول ندارم»! پرسید: آیا اصلاً خواننده‌ای که حالا قبول یا رد نمایی؟!

● خداوند متعال که خود خالق، مالک و ربّ العالمین است، برای اثبات وجود، خالقیت، مالکیت، الوهیت، ربوبیت، رزاقیت و رحمت خودش، دلایل متفاوت عقلی، علمی و حتی تجربی اقامه کرده است. فرموده در زمین و آسمان‌ها و هر چه در آنهاست مطالعه کنید. هم مطالعه طبیعی (علوم تجربی) نمایید و هم نتایج عقلی بگیرید. از چگونگی خلقت یک شتر فکر کنید، تا رفعت آسمان، تا گسترانیده شدن زمین، تا نصب شدن کوه‌ها در زمینی که به سرعت در حال حرکت است، تا خلقت خودتان و ... .

● پس اگر کسی، حتی یک نگاه ساده به خلقت بیاندازد، ناچار است که به وجود خالق آن اقرار نماید، پس اوست که اگر انکار می کند، باید برای رد، تکذیب و انکار خودش، دلیل عقلی بیاورد.

● قبول اصولی چون نبوت و بالتبع وحی، یا ولایت و بالتبع هادی، راهنما و امام نیز مقوله‌های عقلی هستند که پس از شناخت و باور توحید، مطرح می شوند. لذا برای همه آنها نیز دلایل عقلی اقامه نموده است، (اصول

دین تحقیقی است و تقلید در آن جایز نیست)؛ پس اگر کسی منکر است، باید دلایل عقلی برای رد و انکارش اقامه نماید.

شعارهایی چون: «من قبول ندارم، من باور نمی‌کنم، به نظر من، و من، من، من»، همه همان منیت و تکبر توأم با جهل (بی‌خردی) و نیز نادانی و بی‌بصیرتی می‌باشد؛ لذا قابل پذیرش نیستند، مگر آن که برای آنها دلیل عقلی بیاورند.

● - بنابراین، اگر مقوله توحید برای کسی حل نشد، خدا را نشناخت و به او ایمان نیاورد، بحث در مورد نبوت، ولایت، امامت، قرآن مجید، وحی و ... با او کاملاً غیر منطقی می‌باشد. نه خودش باید از این راه وارد شود و نه مخاطب یا راهنمایش باید از اینجا شروع نماید.

\*\*\*

با این که در قرآن کریم بر «لا اکراه فی الدین» تصریح شده، چرا من نمی‌توانم دین خود را انتخاب کنم، بدحجابی بدتر است یا رشوه؟ آیا مشکلات به خاطر انتخاب کورکورانه نیست؟

### پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

آیا تمام این آیه و تمام دین و قرآن مجید، و تمام مبحث اختیار و انتخاب و ...، خلاصه شد در حجاب؟! اگر چه این موضوع این آیه و سؤالات و شبهات مربوط به آن، بارها طرح شده و مورد بحث قرار گرفته است، اما دوباره و به صورت اجمال به چند نکته‌ی مهم اشاره می‌شود:

#### الف - دین و ایمان مردم:

بسیار بسیار دقت نمایید که برخی تا خودشان در امری می‌لغزند، ابتدا سریعاً دیگران را به نفهمی و کوری و ... متهم می‌نمایند، چرا که ریشه تسلیم نشدن در برابر خداوند متعال، همان "تکبر" و خودبزرگی بینی مقابل دیگران است. همین تکبر است که ابلیس لعین را نیز از آن مقام ملکوتی، به پست‌ترین درجات و مقامات وجودی کشاند و دیگران را نیز به هلاکت می‌کشاند.

امروزه نیز همین‌طور است و هیچ اختصاصی به اسلام و غیر اسلام ندارد، همیشه مستکبران، ظالمان، فاسقان و فاسدان، به جای آن که به ضعف‌های خود دقت کنند، معترف باشند و برای اصلاح اهتمام ورزند، دیگران را پست و ابله می‌خوانند؛ چنان که از فرعونیان در گذشته گرفته تا قدرت‌های امروزی، خودشان را انسان‌های درجه یک، فهمیده، با شعور، متمدن و ... می‌دانند و تمامی مردمان جهان، از جمله ملت‌های خودشان و بالاخص مسلمانان را انسان‌های درجه سه و پایین‌تر می‌خوانند!

در رفتار مردمان عادی نیز همین‌طور است! لذا در مورد تکبر و مواضع اهل کفر و فساد فرمود:

«وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ لَا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ قَالُوا إِنَّمَا نَحْنُ مُصْلِحُونَ \* أَلَا إِنَّهُمْ هُمُ الْمُفْسِدُونَ وَلَكِنْ لَا يَشْعُرُونَ » (البقره، ۱۱ و ۱۲)

**ترجمه:** و چون به آنان گفته شود در زمین فساد مکنید می گویند ما خود اصلاح‌گریم! \* بهوش باشید که آنان فسادگراند لیکن نمی فهمند (شعور درکش را ندارند).

« وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ آمِنُوا كَمَا آمَنَ النَّاسُ قَالُوا أَنُؤْمِنُ كَمَا آمَنَ السُّفَهَاءُ أَلَا إِنَّهُمْ هُمُ السُّفَهَاءُ وَلَكِنْ لَا يَعْلَمُونَ » (البقره، ۱۳)

**ترجمه:** و چون به آنان گفته شود همان گونه که مردم ایمان آوردند شما هم ایمان بیاورید می گویند آیا همان گونه که کم خردان ایمان آورده‌اند ایمان بیاوریم؟! هشدار که آنان همان کم‌خردانند ولی نمی دانند.

### ب - دین و اجبار در آن:

بسیار مطرح شد که "دین" با "شریعت" متفاوت است. دین به اعتقادات می گویند و شریعت به حقوق، احکام و قوانین. مقوله "دین" به بُعد نظری و اعتقادی توجه دارد و شریعت به بُعد عملی. اگر چه ایمان یا کفر، با عمل رابطه و تأثیر مستقیم دارد.

فرمود: « لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ »، چون هیچ کس نمی تواند عقیده‌ای را به زور بر دیگری تحمیل نماید. نه کسی می تواند به زور و اجبار کسی را مؤمن به توحید، معاد، قرآن، ولایت و اسلام نماید، اگر چه شخص شریف پیامبر اعظم صلوات الله علیه و آله باشد - و نه کسی می تواند دیگری را به زور و اجبار به کفر و بدتر از آن دشمنی و عناد با خداوند متعال بکشاند، اگر چه شخص ابلیس لعین باشد. به پیامبر اعظم صلوات الله علیه و آله فرمود: « فَذَكِّرْ إِنَّمَا أَنْتَ مُذَكِّرٌ \* لَسْتَ عَلَيْهِمْ بِمُصَيِّرٍ - پس تذکر ده که تو تنها تذکردهنده‌ای \* تو را بر آنان تسلطی نیست / الغاشية ۲۱ و ۲۲ »، و راجع به ابلیس و سایر شیاطین جن و انس نیز فرمود: بر کسی تسلط ندارند، بلکه تسلط آنان فقط بر کسانی است که خودشان ولایت و سرپرستی آنها را می پذیرند: « إِنَّهُ لَيْسَ لَهُ سُلْطَانٌ ... / النحل، ۹۹ و ۱۰۰ »

### بنابراین:

**یک -** در "دین = اعتقادات و باورها"، هیچ اجبار و اکراهی نیست، بلکه هر کسی هر دینی دارد، خودش انتخاب کرده است.

**دو -** چنین نیست که اگر کسی ایمان به الله و معاد آورد، نادان، ابله و سفیه باشد و انتخابش کورکورانه باشد، و هر کس این حقایق روشن را نشناخت و باور نکرد، بسیار روشنفکر و اصلاح‌گرا باشد. و اگر موضوع با عقلانیت سنجیده شود، عکسش صادق است.



**سه -** لازم است که آیه کامل خوانده شود، نه این که تجزیه و مُثله شده و فقط چند کلمه از آن مستمسک قرار گیرد. در آیه به ایمان به الله و کفر به طاغوت تصریح شده است.

### ج - شریعت و اجبار:

بیان شد که شریعت، همان حقوق، قوانین و احکام می باشد و اجرای قوانین، و به ویژه قوانین اجتماعی و یا حتی قوانین فردی که نفع یا ضررش متوجه دیگران می شود، نه تنها در اسلام، بلکه در تمامی ادیان، مکاتب و جوامع متفاوت، اجباری می باشد و به همین دلیل ضمانت اجرایی هایی چون: بازداشت، جریمه، حبس کوتاه مدت یا بلند مدت، تبعید و حتی اعدام دارند.

بدیهی است که در هیچ دین، مکتب، حکومت و جامعه ی دیگری (حتی جوامع کوچک و بدوی)، هیچ کس اجازه ندارد تحت عناوینی چون: لا اکراه فی الدین - آزادی - دموکراسی - لیبرالیسم و یا در یک کلمه «من!»؛ هر کاری که می پسندد و دلش می خواهد انجام دهد. بلکه همگان باید ملزم به اجرای قوانین باشند، اگر چه نه تنها آن قوانین را نمی پسندند، بلکه میل شاد درست در نقطه ی مقابل آن قوانین قرار دارد. چند در صد از مردمان جهان، در ممالک متفاوت، با قوانین مالیات و یا نظام وظیفه (سربازی) و نیز فراخوان اجباری برای جنگ و ... موافق هستند؟!

● - شریعت و احکام اسلامی نیز نه تنها مستثنای از این قواعد کلی نمی باشند، بلکه بسیار جامع تر و محکم تر می باشند و به همین دلیل شریعت اسلام، هم در مبدا و منبع حکمت و صدور احکام (که خداوند علیم و حکیم است) غنی تر است و هم در ضمانت اجرایی محکم تر است، که به بهشت و دوزخ - و فلاح یا عذاب ابدی ختم می گردد.

هر حکم، شریعت و قانونی، به لحاظ رفتار و آثار، جنبه های گوناگونی دارد:

- ۱- برخی احکام شخصی هستند و به حسب ظاهر اثر مثبت یا منفی بر دیگران ندارند - اگر چه به حسب واقع، هیچ کاری نیست که بازتاب و اثری کم یا زیاد، بر دیگران نداشته باشد. [مانند این که کسی چیز نجسی را بخورد یا نخورد، یا پس از تماس با نجاست، خود را تطهیر نکند یا نکند].
- ۲- برخی از احکام شخصی هستند، اما آثار اجتماعی دارند، لذا انجام آن اجباری می شود. مانند برخورداری از حداقل تحصیلات. چنان که اگر پدر و مادری کودک خود را به مدرسه نفرستند، پلیس دخالت کرده و با حکم قانون، آنان را اجباری به مدرسه می فرستد - یا همین طور است شرابخواری، که به حسب ظاهر میل و حقوق شخصی است. در کشورهای غربی که تولید، توزیع و مصرف مشروبات الکلی آزاد است نیز قوانین مشابه و متفاوتی وجود دارد که محدودیت آور است؛ چنان که در برخی از شهرهای کانادا، حمل



بطریب شرابی که درش باز شده باشد، در حین رانندگی نیز تخلف است، چه رسد به نوشیدن آن ولو به یک جرعه.

مثال: اگر کسی در خانه و خلوت خود، به بهانه‌ی "لا اکراه فی الدین"، تصمیم بگیرد که پشت به قبله نماز بخواند، کسی با او کاری ندارد و در نهایت متذکرش می‌شوند که جهت قبله آن است - اما اگر کسی در نماز جماعت این کار را انجام دهد و به تذکر نیز اهمیت ندهد، تحت عناوینی چون: بدعت‌گذاری، مسخره کردن، تسخیف، ضدتبلیغ و ...، با او برخورد می‌شود.

۳- برخی از احکام شخصی هستند که مستقیماً حقوق اجتماعی را متأثر می‌کنند؛ مثل این که یکی بگوید: دوست دارم صبح و شب، بروم وسط کوچه و عربده بکشم - یا با سگم وارد فروشگاه‌ها یا اماکن مقدس شوم - یا کاملاً عریان در اجتماع ظاهر شوم ... - یا بگویم: من آزادم و دوست دارم که دزدی کنم، رشوه بگیرم، اختلاس نمایم ... و یا به کشور و ملت‌م خیانت کنم، در مطبوعات و رسانه‌ها جو سازی کنم، تحت عنوان آزادی بیان، به دیگران اهانت کرده یا آنها را متهم کنم و با انتشار دروغ و شایعه، اذهان عمومی را مشوش نمایم!

پس در تمامی این موارد، رعایت و اجرای قوانین وضع شده برای همگان الزامی است و در هیچ دین و مکتبی، خبری از "لا اکراه" در برابر قوانین نیست، چرا که قانون را برای ایجاد امنیت فردی و اجتماعی وضع می‌کنند و اگر رعایت نشود، هرج مرج و ناامنی جایگزین می‌گردد و البته رعایت قانون، ضمانت اجرایی قهریه می‌خواهد.

### حجاب و رشوه:

جالب و قابل تأمل است که معنای بلند «لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ» را به مثابه‌ی آزادی در بدحجابی، تحریک اذهان عمومی، رواج بی‌عفتی، از بین بردن امنیت روانی و اخلاق عمومی، به مخاطره انداختن قانون خانواده و ... قلمداد می‌کنند و هیچ دقت نمی‌کنند که اگر قرار باشد یک فساد (تباهی)، به این بهانه توجیه شود، مابقی مفاسد (فریب و اغفال، تجاوز، بی‌ناموسی، فحشاء، دزدی، قتل و ...) نیز به همین بهانه، قابل توجیه می‌گردد و اگر کسی بگوید: «خیر، در حجاب تکلیفی نباشد، اما در بقیه امور و حتی توابع نامطلوبش قوانین و مقررات سختی باشد»، خودش قانون گذاشته و نقض غرض کرده است!

این که تا دو تا خبر از "رشوه" می‌شنوند، بگویند: «این بدتر است یا آن»، توجیه است. یکی می‌تواند بدحجابی می‌کند - دیگری می‌تواند تجاوز می‌کند - آن یکی می‌تواند رشوه می‌گیرد ... و خلاصه هر کدام به اندازه ظرفیت خود طغیان و فساد می‌کنند، حال این که کدام بد است و کدام بدتر و کدام بدترین، دلیل نمی‌شود که اگر یکی بدترین نشد، در بدی مجاز باشد.

در حدیث می فرماید: راشی و مراشی (رشوه دهنده و رشوه گیرنده) هر دو در جهنم هستند - چنان که بد حجاب و نیز چشم چران به حرام (زن و مرد) نیز هر دو در جهنم هستند - چنان که مستکبر و آن مستضعفی که به اختیار این استکبار را پذیرفته، یا ظالم و آن مظلومی که به اختیار این ظلم را گردن نهاده و به آن راضی شده، هر دو در جهنم هستند؛ و البته جهنم نیز درجات و مراتب دارد.

\*\*\*

www.x-shobhe.ir



## قرآن مجید و حدیث - آبان ۹۶

دائماً در ذهنم خطور می‌کند که شاید قرآن کلام خدا نیست، شاید امام حسین (ع) یا کلاً امامی نبوده ... ،  
و یک عده این حرف‌ها را درآوردند؟

### پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

ابتدا به چند نکته در خصوص کارکرد ذهن توجه کنیم:

**یک -** ذهن به قول امام خمینی رحمه الله علیه، "هرزه گرد" است. یعنی یک لحظه نیز توقف ندارد و مرتب از این طرف به آن طرف می‌رود.

**دو -** ذهن، عادت هم می‌کند. مثل این که عادت کند که هر گاه رها شد، متوجه موضوع خاصی شود و یا هر گاه نشانه‌ای را دید، متوجه یک موضوع خاصی گردد. به قول معروف «شرطی می‌شود».

**سه -** در عین حال ذهن، قابل کنترل، مهار و حرکت و گردش بر اساس فرمان می‌باشد.

**چهار -** اگر ذهن به کنترل عقل درنیاید، حتماً به کنترل نفس در می‌آید.

به عنوان مثال: وقتی انسان علم ندارد که قرآن کریم وحی است و هم چنین علم ندارد که وحی نیست، باید در ذهنش بگوید: «شاید وحی هست، و شاید هم نیست»؛ اما اگر متمایل شد به این که وحی نیست، چون دلیل عقلی و علم ندارد، حتماً تابع امیال و وسوسه‌های نفس گردیده است.

### مراتب شناخت:

نکته‌ی دیگر آن که شناخت مراتب دارد و در اغلب موارد، نمی‌شود بدون شناخت اصل، فرع را شناخت. مثل این که کسی نشناسد و نداند که اساساً عالم هستی خالق و ربی دارد یا خیر؟ سپس در این بیاندیشد که آیا "قرآن مجید" وحی خداوند هست یا خیر؟!

بنابراین، با تردید در وجود فاعل، نمی‌شود در "انتساب فعلی به او" بحث نمود. فرض کنید کسی در اصل وجود شخصیتی به نام حافظ تردید داشته باشد و سپس بحث کند که آیا این غزلیات سروده‌ی اوست یا خیر؟!

### توحید:

بنابراین، بحث کردن در مورد وحیانی بودن قرآن مجید، بدون شناخت و ایمان به خداوند سبحان، بی مورد است و به نتیجه‌ای نمی‌رسد. اما اگر انسان با عقل و علم و ایمان بیاورد که:

- - عالم هستی خود به خود به وجود نیامده و خالق علیم و حکیمی دارد؛
- - این خالق، عالم را بیهوده و عبث نیافریده، پس حتماً به سوی هدف ربوبیت و هدایت می‌نماید؛
- - انسان به دلیل برخورداری از کمال "اختیار و انتخاب"، به غیر از هدایت تکوینی، نیاز به هدایت تشریحی (نبوت و وحی) دارد و ...؛

آن وقت دنبال این می‌گردد که این انبیا و رسولان کدامند و آیا کتابی از آنان هست یا خیر و آیا تورات، انجیل و قرآن کریم وحی می‌باشند یا خیر و ...؟

### قرآن مجید:

اگر کسی شناخت و ایمانی به توحید، معاد و بالتبع نبوت نداشته باشد، برای او چه فرقی دارد که قرآن کریم وحی هست یا نیست؟ به فرض که باشد، برای کسی که با قرآن مجید کاری ندارد، چه تفاوتی می‌کند، به جز بوسیدن و سر تاخچه گذاشتن، یا پشت آینه خورد و قرار دادن، یا سر سفره عقد و سر قبر گذاشتن آن و قرائت آن در مجالس ترحیم؟!

اما کسی که می‌خواهد بشناسد و بداند، دست کم مطالعه‌ای در کتاب مورد نظرش می‌نماید و سپس در مورد مبدأ و مبانی آن و مطالب مندرج در آن بحث می‌کند. آیا می‌شود بدون هیچ مطالعه و شناختی از قرآن کریم، بحث نمود که آیا قرآن مجید وحی هست یا نیست؟ و ذهن را بین "شاید"ها، بیهوده گرداند و چرخاند؟!

- \* - قرآن مجید [چه وحی باشد یا نباشد، که هست]، کتاب هستی‌شناسی است؛
- \* - کتاب مبدأ و هدف شناسی است؛
- \* - کتاب خداشناسی و معاد شناسی است؛
- \* - کتاب انسان‌شناسی و جامعه‌شناسی است؛
- \* - کتاب اخلاق و رفتار شناسی است؛
- \* - کتاب تفصیل [جداکننده حق و باطل] است؛
- \* - کتاب "تبیان و بیان" است، یعنی مرزهای حق و باطل، نور و ظلمت و ... را روشن و معین می‌کند؛
- \* - کتاب حقوق و بایدها و نبایدهای منطبق با هستی و هدف است؛
- \* - کتاب آموزش علم و حکمت است؛
- \* - کتاب آگاهی بخشی از غیب و شهود است؛
- \* - کتاب استدلال عقلی و ذکر و یادآوری قلبی است؛

\*- کتاب بشارت و انذار نسبت به عاقبت امور است و ... .

### وحيانيت قرآن:

واضح است که از دو حال خارج نیست، یا آیات این کتاب، وحی الهی است و یا نیست؟ و اگر نباشد، لابد گفتار و بیانات شخصی دانشمند، در چهارده قرن پیش می باشد.

از این رو، خداوند متعال در اثبات وحيانيت، در همین قرآن، تحدی نموده است. یعنی می فرماید: اگر کلام الله نباشد، لابد کلام بشر است، پس اگر بشری در آن زمان توانسته چنین بیاندیشد و بگوید، شما نیز می توانید. و اگر گفته شود: او نابغه بوده و ما نیستیم؛ می فرماید: بروید تمامی دانشمندان، اندیشمندان، علوم و امکانات خود را جمع کنید، دست کم یک سوره مثل آن بیاورید و اگر نتوانستید که نمی توانید، پس چرا جدل بیهوده می کنید، بپذیرید که گفتار بشر نیست، پس کلام الهی است.

### امامت:

راجع به امامان علیه السلام نیز همین طور است. یک موقع در ذهن سؤال پیش می آید که آیا اشخاصی به نام های محمد، علی، فاطمه، حسن، حسین و ... علیهم السلام، در تاریخ وجود داشته اند یا نداشته اند؟! خب یکی مطالعه تاریخی (ولو اجمالی و گذرا) لازم است.

تاریخ، یک علم است، اصول و چارچوب های مشخص و متقنی دارد؛ وگرنه انسان از گذشته، جز آن چه با چشم خود دیده را نمی شناخت و باور نمی نمود، حال خواه تاریخ ادوار و حکومت ها باشد، خواه تاریخ اشخاص.

اما یک موقع بحث از این است که آیا آنها "ولّیّ الله، حجة الله و امام" بودند یا نبودند؟!

بدیهی است که این شناخت نیز مراتب دارد و تا کسی به توحید، معاد و نبوت، شناخت، علم و البته ایمان نداشته باشد، اندیشیدن، سخن گفتن، بحث کردن و کنکاش ذهن در مورد این که اشخاص مورد نظر، امام بودند و یا نبودند، بی جا و بی منطق است و به نتیجه روشن و متقنی راه نمی یابد.

### نتیجه:

اگر انسان بخواهد بدون هیچ مطالعه، تفکر، تعمق، یک گوشه بنشیند و دائماً ذهن خود را در دور باطل بچرخاند و بپرسد: آیا خدایی هست یا نیست؟ آیا پیامبری هست یا نیست؟ آیا وحی و کتابی از سوی خدا هست یا نیست؟ آیا این قرآن مجید وحی است یا نیست؟ آیا چنین اشخاصی در تاریخ بوده اند یا نبوده اند؟ آیا آنان ولّیّ الله و امام بودند یا نبودند و ...؟! به هیچ نتیجه ای نمی رسد.

اما، در مواردی نگاه با بصیرت، نتیجه ی عقلی و عملی می دهد، لذا فرمود: خوب و با بصیرت به زمین و آسمان و هر چه در آنهاست و چگونگی خلقت آنها بنگرید.

بدیهی است که این نگاه، باید همراه با تفکر و تعقل باشد، وگرنه حیوانات نیز می بینند و چه بسا با ظرافت، قدرت و شعاع دید بیشتری ببینند. لذا فرمود: در نظام خلقت، تفکر کنید و بیاندیشید. در مواردی، مطالعه منبع تأمین و راه گشا عقل و علم می گردد. البته باز هم با تفکر و بصیرت. لذا فرمود تعقل و تعمق نمایید.

در مواردی، دقت در تجربیات تقویت کننده ی عقل می گردد.

و در تمامی موارد، نفس حیوانی باید تحت فرمان قرار گرفته و کنترل شود، وگرنه بر چشم و گوش جان، پرده می افتد و چون راه ورودی بسته می شود، عقل و قلب نیز مهور شده و از فعالیت و پرتوافکنی باز می ماند؛ و البته دیگر هیچ تذکری نیز مؤثر نمی افتد.

« أَفَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلَهُهُ هَوَاهُ وَأَضَلَّهُ اللَّهُ عَلَىٰ عِلْمٍ وَخَتَمَ عَلَىٰ سَمْعِهِ وَقَلْبِهِ وَجَعَلَ عَلَىٰ بَصَرِهِ غِشَاوَةً فَمَنْ يَهْدِيهِ مِنْ بَعْدِ اللَّهِ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ » (الجاثیه، ۲۳)

**ترجمه:** هیچ دیدی آن کسی را که هوای نفس خود را خدای خود گرفت و خدا او را با داشتن علم گمراه کرد و بر گوش و قلبش مهر نهاد و بر چشمش پرده انداخت، دیگر بعد از خدا چه کسی او را هدایت می کند آیا باز هم متذکر نمی شوید؟

\*\*\*

اگر کسی به زیارت اربعین امام حسین (ع) برود ولی بخاطر شلوغی و ازدحام نتواند وارد حرم شود و در مثلاً چند کیلومتری حرم زیارت کند، جزو زوار امام حسین (ع) در اربعین محسوب می شود؟ و آیا اگر کسی در راه زیارت امام حسین (ع) بر اثر حادثه و بیماری بمیرد، شهید محسوب می شود؟

**پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):**

ارزش نماز، روزه، حج، جهاد و هر عبادت و عمل دیگری و از جمله زیارت حج الله و اولیاء الله، به هدف و میزان خلوص نیت آن بستگی دارد، نه صرفاً به عملکردهای فیزیکی (حرکت اعضای بدن، بیان الفاظ، رفت و آمدها و ...).

چرا در ابتدای نماز (و هر عبادت دیگری)، نیت «قربة الی الله» می نماییم؟ چون: هر کسی و به هر هدف و نیتی، از جمله "ریا = نمایش ظاهری برای فریب مردم" می تواند نماز بخواند؛ اما خداوند متعال خریدار اقامه ی نمازی است که برای او، به یاد او و در راستای اطاعات و بندگی او باشد.

**توجه به چند آیه:**

● - به حضرت ابراهیم علیه السلام فرمود:

« قُلْ إِنَّ صَلَاتِي وَنُسُكِي وَمَحْيَايَ وَمَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ » (الأنعام، ۱۶۲)

ترجمه: بگو: «در حقیقت، نماز و تمام عبادات من، و زندگی و مرگ من، همه برای خداوند پروردگار جهانیان است.»

● - به حضرت موسی علیه السلام (و بالتبع همگان) فرمود:

« إِنِّي أَنَا اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدْنِي وَأَقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِي » (طه، ۱۴)

ترجمه: همانا من «الله» هستم؛ معبودی جز من نیست! مرا بپرست، و نماز را برای یاد من بپادار!

به حضرت مریم علیها السلام فرمود:

● - « يَا مَرْيَمُ اقْنُتِي لِرَبِّكِ وَاسْجُدِي وَارْكَعِي مَعَ الرَّاكِعِينَ » (آل عمران، ۴۳)

ای مریم! (به شکرانه این نعمت) برای پروردگار خود، خضوع کن و سجده بجا آور! و با رکوع کنندگان، رکوع کن!

● - هم چنین به پیامبر اعظم صلوات الله علیه و آله فرمود: « فَصَلِّ لِرَبِّكَ وَأَحْزِرْ - پس برای پروردگارت نماز بگزار

و (شتری را) قربانی کن / الکوثر، ۲ » و نیز فرمود: « وَارْتَبِكْ فَاصْبِرْ - و برای پروردگارت شکیبایی کن / المدثر، ۷ »

● - و هم چنین به تمامی خداشناسان، مؤمنان به توحید و معاد و بندگان مطیعش فرمود که یک عده باید در

مقابل دنیاطلبان و سلطه‌گران سوداگر بایستند و بجنگند، اما «فی سبیل الله» و تأکید نمود که ارزش مردن و یا

کشته شدن در راهی، به هدف و نیت درست (فی سبیل الله) بودن آن است:

« فَلْيُقَاتِلْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ الَّذِينَ يَشْرُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا بِالْآخِرَةِ وَمَنْ يُقَاتِلْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَيُقْتَلْ أَوْ يَغْلِبْ فَسَوْفَ نُؤْتِيهِ أَجْرًا

عَظِيمًا » (النساء، ۷۴)

ترجمه: پس باید کسانی که زندگی دنیا را به آخرت سودا می‌کنند، در راه خدا بجنگند و هر کس در راه خدا بجنگد

و کشته یا پیروز شود به زودی پاداشی بزرگ به او خواهیم داد.

و هم چنین فرمود که قرض، قرض الله باشد - انفاق در راه او باشد - جهاد با مال و جان در راه او باشد

(وَجَاهِدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ) ... و در یک جمله نیز فرمود که دین‌تان را برای او خالص کنید و او را

مخلصانه عبادت نمایید که دین حقیقی و پایدار یعنی همین:

« وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ حُنَفَاءَ وَيُقِيمُوا الصَّلَاةَ وَيُؤْتُوا الزَّكَاةَ وَذَلِكَ دِينُ الْقَيِّمَةِ » (البینة، ۵)

ترجمه: و به آنها دستوری داده نشده بود جز اینکه خدا را بپرستند در حالی که دین خود را برای او خالص کنند و

از شرک به توحید بازگردند، نماز را برپا دارند و زکات را بپردازند؛ و این است آیین مستقیم و پایدار!

زیارت:

زیارت نیز، چه زیارت مستقیم شخص شریف امام علیه السلام باشد و چه زیارت حرم و مرقد ایشان، و چه زیارت از راه دور یا نزدیک، یک "عبادت" است؛ پس اگر به قصد "قربه الی الله" نباشد، هیچ فایده‌ای ندارد؛ چنان که نماز و روزه نیز بدون این هدف، نیت و قصد، هیچ فایده‌ای ندارد، تازه اگر موجب ضرر و خسران بیشتر نگردد. پس اگر زیارت را صواب (کار نیکو) برشمرده‌اند و برایش ثواب‌ها (پاداش‌ها) بیان داشته‌اند، مشروط بر این است که با نیت خالص و از روی محبت و مودتی قربه الی الله باشد. چنین زائری، دست پر بر می‌گردد و زیارتش نیز ذخیره‌ی آخرتش می‌گردد.

### عمل و اتصال:

در عین حال، صرف «هدف، نیت و قصد» کافی نیست، بلکه انسان باید حالات درونی را با عمل بیرون بریزد. چنان که صرف باور و محبت خدا کافی نیست، بلکه باید با اطاعت، به سوی محبوب برود و در عمل او را عبادت نماید.

« الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ طُوبَىٰ لَهُمْ وَحُسْنُ مَآبٍ » (الرعد، ۲۹)

**ترجمه:** کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده اند خوشا به حالشان و خوش سرانجامی دارند از این رو فرمود: مجاهد با کسی که نشسته و حرکتی نمی‌کند، یکسان نمی‌باشد. بسیار فرق است بین دوستی که می‌تواند از دور سلامی دهد و نمی‌دهد - می‌تواند گامی بردارد به زیارت امام یا حرم‌شان برود و نمی‌رود - می‌تواند در حفظ شعایر و پویایی راه او گامی بردارد و بر نمی‌دارد!

### جماعت:

اما، چه در اندیشه‌ها و اعتقادات نظری، و چه در عمل، حُسن، کمال، زیبایی و اثر "جماعت"، به مراتب بیشتر است و تمامی تحولات و تغییر سرنوشت جوامع نیز با حضور "جماعت" شکل پذیرفته و محقق می‌گردد. لذا فرمود: « **وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا وَاذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ كُنْتُمْ أَعْدَاءً فَأَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ فَأَصْبَحْتُمْ بِنِعْمَتِهِ إِخْوَانًا وَكُنْتُمْ عَلَىٰ شَفَا حُفْرَةٍ مِنَ النَّارِ فَأَنْقَذَكُمْ مِنْهَا كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ »** (آل عمران، ۱۰۳)

**ترجمه:** و همگی (جمعاً) به ريسمان خدا چنگ زنيد و پراکنده نشويد و نعمت خدا را بر خود ياد کنيد آنگاه که دشمنان [یکدیگر] بوديد، پس میان دل‌های شما الفت انداخت تا به لطف او برادران هم شدید و بر کنار پرتگاه آتش بودید که شما را از آن رهانید این گونه خداوند نشانه‌های خود را برای شما روشن می‌کند باشد که شما راه یابید.

● - عباداتی چون زیارت، شرکت در سایر تظاهرات‌هایی که برای خداوند سبحان انجام می‌گیرد و هر کار خیر دیگری، به مانند "نماز جماعت" است که آحاد آن با اتصال به یکدیگر، به "امام" وصل می‌شوند و توسط او، به اقیانوس بیکران الهی وصل می‌شوند. بنابراین هیچ فرقی در این حضور و مشارکت، بین کسی که در صف اول



پشت سر امام ایستاده، با کسی که در صفوف تشکیل شده در خیابان‌ها و کوچه‌ها ایستاده، اما "وصل" شده، وجود ندارد.

قانون جماعت (چه در حق و چه در باطل) مثل قوانین حاکم بر ظروف مرتبته، در فیزیک می‌ماند.

● - اگر صد هزار ظرف کوچک (بندانگشتی) و ظرف بزرگ (منبع‌های پر حجم)، به یک دیگر متصل باشند و فقط یکی از آنها به آب دریا وصل باشد، همان آب دریا در تمامی این ظروف جای می‌گیرد، منتهی در هر ظرفی، به اندازه‌ی ظرفیتش. و هم چنین است اگر این ظروف مرتبته، (ولو به یک سکوت یا سخن بی‌جا) به باطل، طاغوت و جهنم وصل شوند.

### مرگ یا شهادت:

نه چنین است که هر کس آرام و در بستر جان داد "شهید" نباشد، و نه چنین است که هر کس به دلیلی کشته شد (اگر چه به ضرب گلوله‌ی دشمن اسلام)، "شهید" باشد.

"شهید" کسی است که در راه خداوند سبحان، قدم بر داشته، حرکت نموده، او را قصد کرده و برای او به صحنه آمده است؛ بنابراین، اگر کسی به این راه آمد و در این راه عمرش به سر آمد و یا به هر دلیل و اسباب دیگری کشته شد، نزد خداوند متعال، "شهید" محسوب می‌گردد:

« وَمَنْ يُهَاجِرْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ يَجِدْ فِي الْأَرْضِ مُرَاعِمًا كَثِيرًا وَسَعَةً وَمَنْ يَخْرُجْ مِنْ بَيْتِهِ مُهَاجِرًا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ ثُمَّ يُدْرِكُهُ الْمَوْتُ فَقَدْ وَقَعَ أَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا » (النساء، ۱۰۰)

ترجمه: و هر که در راه خدا هجرت کند، در زمین اقامتگاه‌های فراوان و گشایشها خواهد یافت؛ و هر کس [به قصد] مهاجرت در راه خدا و پیامبر او، از خانه‌اش به درآید، سپس مرگش دررسد، پاداش او قطعاً بر خداست، و خدا آمرزنده مهربان است.

### نتیجه:

بنابراین، باید به قصد "قربة الی الله" - به قصد هجرت از دل و وطن، به سوی الله و رسول الله و امامان صلوات الله علیهم اجمعین - به قصد تعظیم شعائر الله - به قصد عرض ارادت و مودت قربة الی الله - به قصد جهاد فی سبیل الله فرهنگی و سیاسی ... و بالاخره به قصد تمرینی برای ظهور امام زمان علیه السلام و حرکت فوج فوج مردم به سوی ایشان، قصد زیارت حرم، زیارت اربعین و سایر زیارات را نمود و با پیوستن به خیل عظیم مؤمنان، به "حبل الله" متصل شد؛ و در چنین حالتی، طول صفوف جنود الهی، فاصله یا افتراق از هدف ایجاد نمی‌نماید. همه در یک صف هستند.

در چنین حالتی، از همان لحظه‌ای که نیت می‌کنید، جزو عابدان و زائران قرار می‌گیرید و سفر زیارتی شما از همان لحظه‌ای که از خانه‌ی خود خارج می‌شوید آغاز می‌گردد و اگر کسی در این راه بمیرد یا کشته شود، "شهید" است.

\*\*\*

www.x-shobhe.ir



سیاسی-آبان ۹۶

چرا رهبری اقدامی در جهت مبارزه با فساد در قوه ی قضاییه انجام نمی دهند؟ این را می پرسم، چون رئیس این قوه مستقیم توسط ایشان انتخاب می شود.

**پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):**

انبیا و امامان علیهم السلام، همگی به صورت مستقیم، از ناحیه ی خداوند متعال انتخاب و منصوب می گردند و همگی معصوم نیز هستند، اما چه بسا امت شان "بنی اسرائیل"، "خوارج" یا "کوفی" شوند.

● - حالا قوه ی قضاییه، به دلایلی مورد حمله است؛ لذا از اینجا شروع کرده اند و بعد به مابقی دستگاه ها حمله می کنند و البته هدف نهایی آنها نیز "رهبری" می باشد. وگرنه متأسفانه فساد و از جمله فساد اقتصادی و بدتر از آن "نفوذ"، در جاهای دیگر نیز مشهود است؛ و تذکرات علنی مقام معظم رهبری نیز به خاطر اطلاع، هوشیاری و بصیرت عموم مردم است، وگرنه به خودشان و به صورت خصوصی، بسیار متذکر شده اند.

● - کار رهبری در انتصاب، این است که رییس یا مسئولی متناسب با مقتضیات و امکانات برای یک مجموعه ای انتخاب و منصوب نماید و کار اجرایی با او نیست. بدیهی است که اگر قرار باشد برای هر نهاد یا مجموعه ای تحت پوششی مسئولی بگمارند و سپس خودشان وارد عملیات اجرایی گردند، نه آن انتصاب معنا و مفهومی دارد و نه این کار شدنی است.

این توقع، مثل این است که گفته شود: چون رییس صدا و سیما را ایشان منصوب می کنند، پس تمامی مدیران، کارگردانان، بازیگران، فیلم نامه نویسان، مجریان اخبار و گزارشگران ورزشی و ... را نیز ایشان انتخاب کنند! یا چون رییس بنیاد مستضعفان را ایشان منصوب می کنند، پس تمامی مدیران، کارمندان را خودشان تحت نظر داشته باشند و عملیات اجرایی در معاملات و نقل و انتقال املاک و ... را نیز خودشان انجام دهند. یا چون فرماندهان ارشد ارتش و سپاه را ایشان منصوب می کنند، تمامی امور اجرایی را نیز خودشان انجام دهند ... و یا آن که دست کم، نواقص موجود را خودشان برطرف کنند (یعنی همان امور اجرایی).

- - جمع تشخیص مصلحت نظام و حتی مجلس، قوه قضاییه، قوه مجریه و ...، همه و همه بازوهای رهبری هستند، حال چه مستقیم منصوب گردند و چه به واسطه‌ی انتخاب مردم در جایگاهی قرار گیرند؛ بنابراین اگر ضعیف عمل کنند، رهبری نمی‌تواند حکومت دیگر و مستقلی ایجاد نموده و شخصاً وارد امور اجرایی گردد.
- - به عنوان مثال: تبیین سیاست‌های کلی نظام، بر عهده‌ی رهبری می‌باشد. خب سند چشم‌انداز بیست ساله کشور تدوین شد، به جمع تشخیص مصلحت فرستاده شد تا نقطه‌نظرات اعلام گردد و بالاخره در سال ۱۳۸۹ به تمامی قوا و دستگاه‌ها ابلاغ گردید. حال اگر بیشتر دستگاه‌ها اعلام می‌کنند که از سند چشم‌انداز عقب هستیم، یعنی ضعف مجلس و دولت و نهادها؛ حالا رهبری چه کند؟ همه را برکنار نماید و خودش انجام دهد؟!
- - گاهی مدیریت‌ها، از رهبری گرفته تا منصوبین یا منتخبین، همه عالی هستند، اما بدنه ضعیف است، حال یا ضعف ناشی از کمبود قوانین است، یا ضعف برنامه‌ریزی، یا ضعف نیروی اجرایی، یا ضعف بودجه و به طور کلی ضعف بدنه! حال رهبری چه کند؟!
- - بالاخره این نمایندگان مجلس (قوه مقننه) و این رییس جمهوری (قوه مجریه) را مردم انتخاب کرده‌اند و قوه‌ی قضاییه نیز برخوردار از دادگستری و وزیر دادگستری در دولت می‌باشد؛ قضات، دادستان‌ها، وکلا و سایر کارگزاران بخش‌های اجرایی، همه زیر مجموعه‌ی وزارت دادگستری می‌باشند که از بدنه‌ی همین مردم هستند. پس اگر ضعف برنامه و اجرا داشته باشند و یا خلاف‌هایی چون رشوه و ... مرتکب گردند، چه می‌شود کرد؟ در نهایت رییس قوه قضاییه توسط رهبری یا وزیر دادگستری توسط دولت، تغییر می‌یابد و بدنه با کمی تغییر در ساختار کیفی و کمی، همچنان باقیست. حال آیا رهبری می‌تواند که کل این ساختار را تعطیل نموده و همگان را از کار منفصل نموده و خودشان با کارگروهی از ملائکه وارد صحنه شده و عمل نمایند؟!
- - کار رهبری، رصد تمامی شرایط داخلی و خارجی در عرصه‌های گوناگون سیاسی، نظامی، فرهنگی، اقتصادی ... و تدوین دستورالعمل‌ها و راه‌بردهای کلی است. حال فرض بفرمایید که نزدیک به یک دهه است که ایشان بر «اقتصاد مقاومتی» تأکید دارند که کار مجلس و دولت است، اما این شده نتایج کار که شاهدیم؟! یا از همان ابتدا متذکر شدند که "مذاکره با امریکا"، فایده‌ای ندارد و عده‌ای فشار آوردند و حتی در حال لبخند زدن به دشمن، سیاست‌ها نظام را مقصر معرفی کردند و گفتند: «شما دشمنی می‌کنید، وگرنه امریکا که کاری با ما ندارد، باید گفتگو و مذاکره نمود و به تفاهم و مصالحه رسید؛ گفتند: ما همه تحریم‌ها را لغو کردیم، و این شد نتیجه‌اش که حالا می‌گویید: «مذاکره با امریکا دیوانگی است»!
- - بنابراین، یک رهبر، اگر چه شخص معصوم علیه السلام باشد، فقط می‌تواند بر اساس امکانات، شرایط و مقتضیات کار کند. رهبر، اگر امام حسن مجتبی علیه‌السلام نیز باشند، اما کارگزاران خود را به معاویه بفروشدند و مردم نیز بگویند: خسته شدیم، کمی کنار بیاییم، شاید سفره‌ی ما رنگین‌تر شود، همان می‌شود که شد. [که

الحمد لله اگر چه ضعف‌های بسیاری در مسئولین دیده می‌شود و مردم نیز گاه انتخاب‌های احسنی ندارند، اما چون مجموعه و شاکله‌ی نظام و مردم درست است، چنین اتفاقی اینجا نیافتاده و نمی‌افتد، انشاء الله].

### جو چرا رهبر کاری نمی‌کند؟

البته گاهی احساس می‌شود که این فقط رهبر است که کار می‌کند و یک تنه در مقابل تمامی چالش‌ها، فتنه‌ها و دشمنی‌های داخلی و خارجی ایستاده است.

\*- این یک ترفند و تاکتیک است که از یک سو اطاعت نکنند، خلاف نیز عمل کنند و وقتی کار خراب شد، فرافکنی کنند که «چرا رهبر اصلاح نمی‌کند»؟!

\*- مجلس، بالاترین قدرت است که نمایندگانش توسط مردم انتخاب می‌شوند. مجلس گاه یک رییس جمهور را برای گران شدن قیمت گوجه‌فرنگی به انتقاد می‌کشد و گاه در برابر جنگ نیابتی اقتصادی که به ورشکستگی یا تعطیلی کارخانجات و شرکت‌ها می‌انجامد، هیچ عکس‌العملی از خود نشان نمی‌دهد!

\*- رییس جمهور، پس از رهبری، بالاترین مقام اجرایی کشور است که توسط مردم انتخاب می‌شود و حکمش پس از تأیید صحت انتخابات از سوی شورای نگهبان، توسط رهبر تفویض می‌گردد؛ و مجموعه‌ی دولت با تمامی زیر مجموعه‌ها، از بانک مرکزی گرفته تا وزارتخانه‌ها و سازمان‌های متفاوت که در اختیار دارد، امور اجرایی را برعهده دارد؛ حال اگر عمداً یا سهواً خوب کار نکرد، رهبر چه کند؟! همه را برکنار نماید و خودش مجلس و دولت تشکیل دهد؟!

\*\*\*- اما در فضای مجازی، ترفند و سیاست "خوارچ در زمان امیرالمؤمنین علیه السلام" را دنبال می‌کنند، یعنی پس خرابکاری، به جای آن که انگشت انتظار، توقع، انتقاد و تقصیر را به سوی خودشان و مقصران نشانه روند، به سوی امام امت و رهبر نشانه می‌روند و در نهایت می‌گویند: «حال به فرض که ما خطا کردیم، چرا او جلوی ما را نگرفت و یا کار را اصلاح نمود»؟!

### جهنم:

ابلیس لعین، پس از تکبر، معصیت و توجیهاتش، وقتی دید فایده‌ای ندارد، گناه را متوجه خداوند کرد و گفت: «تو مرا اغفال کردی»؛ در قرآن کریم می‌خوانیم که در محشر نیز گناهکاران پس از این که دیدند توجیهاتشان مقبول نیست و همه چیز ثبت شده و راه فراری وجود ندارد، به خداوند می‌گویند: «اگر تو می‌خواستی، ما گمراه نمی‌شدیم».

این روحیه‌ی استکباری و تاکتیک، ترفند و توجیه گناهکاران، هم چنان در هر امر و فضای مشهود می‌باشد.

### بصیرت:

از این رو باید بصیر باشیم و فریب نخوریم. اجاره ندهیم که یک عده به انحراف روند، تنبلی کنند، درست کار نکنند، حتی کار نادرست انجام دهند، دستاوردها را به باد دهند، مانع از رشد کشور و ملت شوند ... بعد انگشت اتهام را به سوی رهبر گرفته و بگویند: «پس چرا او کاری نمی کند و اصلاح نمی نماید؟! این دشمنی دو سویه است، تیر دو کمانه است؛ از یک سو کشور را فلج می کنند و از سوی دیگر می گویند: «چرا رهبری کاری نکرد»؟!»

### مقام معظم رهبری:

در واقع رهبری، یک مدیریت کلان ارزشی است. همین طور که اشاره کردم، گاهی اوقات فشارها، مزیقه‌ها و ضرورتها، مدیریت‌های گوناگون را به بعضی از انعطاف‌های غیر لازم یا غیر جائق وادار میکند؛ رهبری بایستی مراقب باشد، نگذارد چنین اتفاقی بیفتد. این مسئولیت بسیار سنگینی است. این مسئولیت، مسئولیت اجرائی نیست؛ دخالت در کارها هم نیست. حالا بعضی‌ها دوست می‌دارند همین طور بگویند؛ فلان تصمیم‌ها بدون نظر رهبری گرفته نمی‌شود. نه، اینطور نیست.

... دستگاه‌های گوناگون - قوه قضائیه، قوه مجریه، قوه مقننه - مثل همه‌ی دنیا، کارهای موظف قانونی خودشان را دارند انجام می‌دهند، با اختیارات کاملی که در قانون اساسی معین شده؛ اما حرکت کلان و کلی نظام اسلامی به سمت آن آرمان‌ها باید منحرف نشود؛ اگر منحرف شد، باید گریبان رهبری را گرفت، او را بایستی مسئول دانست؛ او مسئول است که نگذارد. (۱۳۹۰/۷/۲۴)

\*\*\*

شبهه می‌کنند که جمهوری اسلامی ایران، در زمانی با گروه طالبان و القاعده ارتباط و رابطه داشته است و در زمانی هم با سران طالبان در تهران دیدارهایی داشته است. به غیر از جنگ مداوم نظام اسلامی با تمامی این تروریست‌ها و حمایت غرب از آنها، چه پاسخ دیگری می‌توان برای فریب خوردگان در این شبهه اقامه نمود؟

### پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

فرض کنید که کسی با شما دشمنی داشته باشد و نزد دستگاه‌های اطلاعاتی ... یا اذهان عمومی، مدعی شود که شما با یکی از شبکه‌های تروریستی، سرقت، قاچاق و یا هر نوع فساد دیگری ارتباط دارید؛ حال آیا او باید دلیل و سندی بر ادعای خود اقامه نماید، یا شما باید به دستگاه‌های مرتبط و نیز تک تک مردم مراجعه کرده و با دلیل و سند، ثابت کنید که چنین نیست؟!!

فرض کنید، کسی بگوید: «فلانی آدم دورغ‌گویی است و یا العیاذ بالله زناکار است!»، آیا مدعی باید دلیل و سند و شاهدهی اقامه کند، و یا این که فلانی برود تمامی جملاتی که در طول زندگی بیان داشته را بیاورد و اثبات

کند که هیچ کدام دروغ نبوده و یا تمامی ارتباطات جنسی خود را شرح دهد که هیچ کدام زنا نبوده، و یا از تمامی زنان بدکار گواهی بگیرد که با آنها زنا نکرده است؟!

● - همیشه مشکل اصلی در ارتباط با "ادعاها" همین است که ادعا فرض مسلم تلقی می‌شود و بعد می‌گویند: حالا شما با استدلال، استناد و استشهاد، رد کنید! در حالی که باید از مدعی سؤال شود که دلیل تو چیست؟!

### آموزش خداوند سبحان به مؤمنین:

خداوند متعال به مؤمنین آموزش داده و امر می‌نماید که وقتی فاسقی (کسی که از پوسته آدمیت و مسیر حق خارج شده) برای شما "خبری" می‌آورد، سریع نپذیرید و آن را به عنوان یک خبر درست و قطعی تلقی ننموده و میان دیگران شایع نکنید، بلکه بروید تحقیق کنید - از خودش دلیل و سند و مدرک بخواهید - وگرنه موجب ضرر، زیان و آزار خود و دیگران می‌شوید و با نتایجی مواجه خواهید شد که به شدت از این سادگی و زودباوری خود پشیمان خواهید شد:

« يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَأٍ فَتَبَيَّنُوا أَن تُصِيبُوا قَوْمًا بِجَهَالَةٍ فَتُصِحُّوا عَلَىٰ مَا فَعَلْتُمْ نَادِمِينَ »  
(الحجرات، ۶)

ترجمه: ای کسانی که ایمان آورده‌اید! اگر شخص فاسقی خبری برای شما بیاورد، درباره آن تحقیق کنید، مبدا به گروهی از روی نادانی آسیب برسانید و از کرده خود پشیمان شوید!

### القای نظام استکباری:

اما، القای نظام استکباری این است که «شما باید هر سخن، نظر و خبر ما را چشم بسته و بدون هیچ دلیل، منطق و سندی قبول کنید و بعد به مخالفان ما بگویید: اگر شما قبول ندارید، برای ردش دلیل و سند بیاورید»!! قابل تأمل آن که در این اصل استکباری، "موضوع" مهم نیست، حتی در نظریات (ایسم)ها نیز می‌گویند: «باید نه تنها آنها را بپذیرید، بلکه تبعیت کنید؛ تا وقتی که خودمان نظریه‌ی دیگری بیاوریم و آن را باطل اعلام کنیم»! این القای دیکتاتور مآبانه، در عرصه‌ی خبر، جو، شایعه، شبهه و در یک کلام «می‌گویند»، نمود و ظهور بیشتری دارد.

### بستن راه پاسخ:

دیکتاتوری نظری و خبری تا حدی است که حتی برای آن چه در نظر همگان معلوم و مشهود است نیز اعمال می‌شود! بدینگونه که راه پاسخ را می‌بندند!

در همین شبهه طرح می‌شود: «به غیر از جنگ مدام ما با این گروهک‌های تروریستی و حمایت مدام غرب از آنها، چه پاسخی دهیم»؟!

مثل این است که: در حالی که باران می بارد، شبهه کنند که نمی بارد، بعد بگویند: به غیر از آن که می بینی باران می بارد، زیر باران قرار گرفته ای، صدایش را نیز می شنوی، ریزش آن از برگ درختان و حتی جاری شدن سیل را نیز شاهدهی، دلیل دیگری بیاور که باران می بارد؟! یا بگویند: اگر چه روز است، نیم کره را روشن کرده و تو نیز نور و حرارتش را ادراک می کنی، من می گویم شب است و تو دلیل دیگری بیاور که روز است!

● - اکنون در حالی که جهان غرب، سران استکبار و صهیونیسم بین الملل، از همان ابتدا [به بهانهی حمایت از جدایی طلبان در سقوط و تجزیه سوریه] رسماً اعلام کردند که از آنها با ارسال اسلحه، پول و ارتباطات سیاسی و تبلیغاتی حمایت می کنیم - و بعد از جریانات و علنی شدن تروریستی بودن این گروهک ها و بالتبع رویکرد مخالف اذهان عمومی، مکرر اقرار کردند که ما خود اینها درست کرده ایم ...، و در حالی که مقابلهی جدی و شدید نظام جمهوری اسلامی و ملت ایران با آنها برای جهانیان مشهود است، می گویند: «به غیر از این چه دلیلی باید در مقابل شبهه ارتباط، اقامه کنیم»؟!!

در حالی که امریکا به صراحت می گوید: ایران در امور منطقه دخالت می کند و اگر داعش نیز کاملاً سقوط کند، به مثابهی پیروزی ایران است و ما نباید بگذاریم که چنین شود»، می گویند: چه دلیل دیگری دارید؟!!

### منفعل نشویم

پاسخ این است که دیگر هیچ دلیلی اقامه ننمایید. چرا همیشه کفار و ظالمان جهان، ما را منفعل کرده و در عین خیانت و جنایت خود، می گویند: «ما باید شما را راستی آزمایی کنیم»! و چرا یک عده آنقدر ساده باشند که تمام تلاش خود را مصروف به این بدارند که صداقت خود را به آنها اثبات کنند؟!!

\* - چرا همیشه شبهه افکنان، یک ادعای پوچ، بی دلیل و غیر مستندی را مانند باد هوا از دهان خارج می کنند و بعد می گویند: «حالا شما بدوید خلافش را اثبات کنید»؟!!

\* - و چرا یک عده همیشه گمان می کنند که کفار، مشرکان، منافقان، ظالمان، خیانت کاران و جانبداران، انسان های عاقل، منطقی و فرهیخته ای هستند که تنها مشکل شان نداشتن دلایل عقلی و یا مستندات می باشد و اگر با گردن خم، لبخند، جملات آرام و لطیف و ... برای آنها دلیلی اقامه شود، حتماً می پذیرند و اصلاح می شوند؟!!

### ارتباط:

اما، ارتباط یعنی چه؟ آیا هر ارتباطی حاکی از نوعی همسویی، مسالمت، مشارکت و موافقت است؟ فرض کنید که دشمن تهدیداتی کرده و می گوید: «حاضر به مذاکره در برابر آنهاست»، یا نظام تهدیدی جدی دارد و با برقراری ارتباطی مستقیم یا غیر مستقیم، به دشمن هشدار می دهد که «این خط قرمز است، اگر یک قدم دیگر فراتر روی، چنین و چنان خواهد شد» و یا ارتباطی جهت مبادله اسرا و ... برقرار می شود.



بدیهی است که از این نوع ارتباطات، همیشه بوده، هست و خواهد بود. مهم این است که در ارتباط مستقیم یا غیر مستقیم و حتی در مذاکره‌ی حضوری، عقلانیت و بصیرت در دوست و دشمن‌شناسی حاکم باشد و شخص یا تیم مرتبط بدانند که اهداف و مواضع دشمن چیست؟ چه برنامه‌ای را پیش گرفته، و قرار است چه کند؟! مهم است که مرتبط، از همان ابتدا «مشت فولادین را پشت دستکش مخملین» ببیند، و فریب نخورد که پیشمانی سود چندانی ندارد و مصداق همان آزار رساندن به خود و دیگران می‌شود.

\*\*\*

www.x-shobhe.ir



## گوناگون-آبان ۹۶

چطور میشه همه چیز رو از خدا بخواهیم؟ مثلاً من آگه من بیکار باشم بخوام سر به کاری برم که خوب باشه مثلاً تو شرکت‌های معتبر، نمی‌دوم چرا نمی‌تونم از خدا بخوام؛ همش بیشتر دنبال یه شخص مهم هستم که بتونه برم سز کار. از خدا خواستن انگار برام حالت شوخی داره. چه کنم که به یقین برسم؟!

### پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

باید خدا و خود را شناخت، تا عبادت، بندگی، خواندن و خواستن از او، هیچ گاه شوخی به نظر نرسد. او حکیم است و نظام خلقت نیز حکیمانه است و آن "سبحان العظیم" با کسی شوخی ندارد.

● - البته که اگر کسی اشخاص و شرکت‌ها و ... را وسیله نبیند، بلکه هدف و قائم به ذات خودشان ببیند و بالتبع امیدش و نگاه اجابتش به دست دیگران باشد، دعا به نظرش سبک و شوخی خواهد آمد! برای چنین کسی، حتماً دعا کردن و خواستنش از خداوند خالق و مالک الملک، برایش یا فقط لفاظی است یا همان حالت شوخی، عادت، سرگرمی ... و یا بالاخره کاری بدون باور به نظر می‌رسد! یا به تعبیر آقا امام حسین علیه السلام، همان «لقلقه‌ی زبان».

پس مشکل اصلی، در دعا یا استجابت آن نیست، بلکه در خداشناسی و خداپرستی خودمان است.

● - بسیار دقت و توجه نماییم که همیشه و در هر معضلی، اولین راه کار، توجه به خداوند سبحان و کمی تفکر و اندیشه‌ی منطقی می‌باشد. به عنوان مثال، با خود فکر کنید:

### یک:

- - آیا خالق و رازقی جز خداوند سبحان وجود دارد؟
- - آیا شما مخلوق و مرزوق خداوند متعال هستید و یا بنده و روزبخوار دیگران؟!
- - آیا آن شخص مهم، خودش از خودش چیزی دارد که بتواند به شما نیز بدهد، یا همه مخلوق و مرزوق او هستند؟!
- - آیا اگر رب العالمین نخواهد چیزی را کسی بدهد، دیگران می‌توانند بدهند؟!

● - آیا خود آن شخص مهم و یا شرکت معتبر، چه بدانند و چه ندانند و چه بخواهند و چه نخواهند، خودشان فقیر و محتاج خداوند متعال نیستند و بالذاته غنی و بی نیاز می باشند؟! « يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ » (فاطر، ۳۵)

ترجمه: ای مردم (انسان‌ها)! شما به خدا نیازمندید (فقیر درگاه او هستید) و خداست که بی نیاز ستوده است.

●● - دقت نمایید که نفرمود: فقیر یک دیگر هستید، چرا که آن دیگری نیز خودش فقیر است، بلکه تصریح نمود « الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ »، یعنی همه فقیر درگاه الهی می باشید.

بنابراین، گدایی از گدا، غیر معقول است و رزق خود را در دست نیازمندان به رزاقیت دیگری دیدن، کمال خفت است.

### دو:

اندکی بیاندیشید که:

● - اولاً با این دیدگاه، کی دعا کردید و از خدا خواستید، در حالی که نگاه و امیدتان به بندگان خداست؟! دعا الفاظ شما نیست، بلکه صدا کردن و خواستن قلبی شماست؛ پس اگر نگاه و امید به دست دیگران باشد، دعایتان نیز متوجه آنان است، اگر چه در لفظ یا "الله" بگویید!

● - ثانیاً بیاندیشید که اگر احياناً حال دعایی دست داد و او را خواندید، از او چه می خواهید؟ آیا از او کار مناسب با رزق حلال می خواهیم، یا الزاماً شرکت معتبر؟!

● - ثالثاً بیاندیشید که آیا از خدا می خواهید که در کار شما گشایش حاصل نماید، و یا برای او تعیین و تکلیف می نماید که گشایش را به چه شکلی (مثلاً شخص مهم و شرکت معتبر) برآورده نماید؟!

البته دعای موضوعی و موردی نیز اشکالی ندارد، ولی به شرط آن که انسان باور کند، خیر به دست اوست، پس در نهایت خیر خود را به او بسپارد.

### سه:

نه تنها به هنگام حضور در مقابل شخص بزرگی که حتی بزرگ‌تر از هر توصیفی می باشد (الله اکبر)، "ادب حضور" شرط است، بلکه انسان باید از یک سو برای مساعد نمودن زمینه‌های اجابت خواسته‌اش برنامه‌ریزی و تلاش نماید و از سویی دیگر نباید دعای خودش را با دست خودش ابطال نماید و یا راه‌های ورودی اجابت و خیر را ببندد!

\* - برخی چنان بی ادب با خدا و از خدا حرف می‌زنند که راجع به پسر خاله‌ی خود و یا رهگذر نیز چنین حرف نمی‌زنند!

- \*- برخی، فراموش می کنند که او رازق است و اینها مرزوق! لذا خود را طلبکار از خدا می دانند! در حالی که همه به او بدهکارند و کسی از او طلبی ندارد!
- \*- برخی تحت عنوان "دعا"، به جای تقاضا، با لحنی حاکمانه، به خداوند متعال امر و نهی می کنند که چنین بکن و چنان نکن؛ و فراموش می کنند که او معبود است و خودشان عبد!
- \*- برخی اسمش را دعا، توکل و راز و نیاز می گذارند، اما مدعیانه به خداوند سبحان معترض می شوند که چرا چنین کردی و یا چرا چنان نکردی؟!
- \*- برخی نیز خوب دعا می کنند، ادب حضور نیز دارند، اما اشکال کار اینجاست که با افکار و اعمال خود، راه ورود اجابت را می بندند! مثل کسی که نماز را سبک می شمارد - رفتار خوبی با پدر، مادر، همسر و فرزندان ندارد - صله ارحام را ترک کرده است - نگاهی به مستمند و یتیم و گرفتار ندارد - چه بسا به دیگران ظلم نیز می نماید ...، سپس از خداوند کریم انتظار دارد که هر چه خواست، مستقیم از آسمان فرو افتد!
- \*- برخی چنان ظرفیت خود را پایین نگاه داشته اند که اگر کمترین گشایش بیشتری در کارشان حاصل گردد، طغیان می کنند (به فسق افتاده و فساد و تباهی در خود، دیگران و جامعه به راه می اندازند).
- \*- بسیاری نیز در عین باور خداوند متعال، گمان می کنند که هر چه دلشان خواست، همان به مصلحت خودشان و دیگران می باشد!

### چند آیه:

- خوب و لازم است که به این چند آیه، با دقت، تمعق و تفکر دقت کنیم:
- - « وَقَالَ رَبُّكُمْ ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِي سَيَدْخُلُونَ جَهَنَّمَ دَاخِرِينَ » (غافر، ۶۰)
- ترجمه: و پروردگارتان فرمود مرا بخوانید تا شما را اجابت کنم در حقیقت کسانی که از پرستش من کبر می ورزند به زودی خوار در دوزخ درمی آیند.
- (پس اول باید او را خواند و سپس از او درخواست نمود؛ مضافاً بر این که "تکبر" مانع از خواندن او و خواستن از او می گردد).
- - « وَإِذَا مَسَّ النَّاسَ ضُرٌّ دَعَوْا رَبَّهُمْ مُنِيبِينَ إِلَيْهِ ثُمَّ إِذَا آذَاهُمْ مِنْهُ رَحْمَةً إِذَا فَرِيقٌ مِنْهُمْ بِرَبِّهِمْ يُشْرِكُونَ » (الزّوم، ۳۳)
- ترجمه: و چون مردم را زبانی رسد پروردگار خود را در حالی که به درگاه او توبه می کنند می خوانند و آنگاه که از جانب خود رحمتی به آنان چشایید، بناگاه دسته ای از ایشان به پروردگارشان شرک می آورند.
- - « وَإِذَا مَسَّ الْإِنْسَانَ الضُّرُّ دَعَانَا لِجَنبِهِ أَوْ قَاعِدًا أَوْ قَائِمًا فَلَمَّا كَشَفْنَا عَنْهُ ضُرَّهُ مَرَّ كَأَن لَّمْ يَدْعُنَا إِلَى ضُرِّ مَسَّهُ كَذَلِكَ زُيِّنَ لِلْمُسْرِفِينَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ » (یونس علیه السلام، ۱۲)

**ترجمه:** و چون انسان را آسیبی رسد، ما را به پخلو خوابیده یا نشسته یا ایستاده می‌خواند و چون گرفتاریش را برطرف کنیم، چنان می‌رود که گویی ما را برای گرفتاری که به او رسیده نخوانده است! این گونه برای اسرافکاران آنچه انجام می‌دادند زینت داده شده است.

### چند آیه در دعا:

ضمن آن که رازق دیدن هر کسی به غیر از خداوند متعال شرک و ناشکری می‌باشد و ضمن آن که انسان باید هر آنچه را که از خرد یا کلان می‌خواهد، از او (رازق و ریش) بخواهد، در چند آیه نیز بهترین دعاها، و چه خواستن‌ها و چگونه خواستن‌های انبیاء و اولیایش را به ما تعلیم داده است:

\* « رَبَّنَا أَفْرِغْ عَلَيْنَا صَبْرًا وَتَوَقَّنَا مُسْلِمِينَ » (الأعراف، ۱۲۶)

**ترجمه:** پروردگارا بر ما شکیبایی فرو ریز و ما را مسلمان بمیران.

\* « وَالَّذِينَ جَاءُوا مِنْ بَعْدِهِمْ يَقُولُونَ رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا وَلِإِخْوَانِنَا الَّذِينَ سَبَقُونَا بِالْإِيمَانِ وَلَا تَجْعَلْ فِي قُلُوبِنَا غِلًّا لِلَّذِينَ آمَنُوا رَبَّنَا إِنَّكَ رَءُوفٌ رَحِيمٌ » (الحشر، ۱۰)

**ترجمه:** و [نیز] کسانی که بعد از آنان آمده‌اند [و] می‌گویند: پروردگارا بر ما و بر آن برادرانمان که در ایمان آوردن بر ما پیشی گرفتند ببخشای و در دل‌هایمان نسبت به کسانی که ایمان آورده‌اند [هیچ گونه] کینه‌ای مگذار پروردگارا راستی که تو رؤوف و مهربانی.

\* « رَبَّنَا لَا تَجْعَلْنَا فِتْنَةً لِلَّذِينَ كَفَرُوا وَاعْفِرْ لَنَا رَبَّنَا إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ » (المتحنة، ۵)

**ترجمه:** پروردگارا ما را وسیله آزمایش [و آماج آزار] برای کسانی که کفر ورزیده‌اند مگردان و بر ما ببخشای [که ای] پروردگارا ما، تو خود توانای سنجیده کاری.

\* « رَبَّنَا وَآتِنَا مَا وَعَدْتَنَا عَلَى رُسُلِكَ وَلَا تُخْزِنَا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّكَ لَا تُخْلِفُ الْمِيعَادَ » (آل عمران، ۱۹۴)

**ترجمه:** پروردگارا و آنچه را که به وسیله فرستادگانت به ما وعده داده ای به ما عطا کن و ما را روز رستاخیز رسوا مگردان زیرا تو وعده ات را خلاف نمی‌کنی.

\* « وَمَا كَانَ قَوْلُهُمْ إِلَّا أَنْ قَالُوا رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا وَإِسْرَافَنَا فِي أَمْرِنَا وَثَبِّتْ أَقْدَامَنَا وَانصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ » (آل عمران، ۱۴۷)

**ترجمه:** و سخن آنان جز این نبود که گفتند: پروردگارا گناهان ما و زیاده روی ما در کارمان را بر ما ببخش و گام‌های ما را استوار دار و ما را بر گروه کافران یاری ده.

\*\*\*- قطعاً اگر شخص و جامعه‌ای حقیقتاً چنین درخواست‌هایی از خداوند متان داشته باشند و در حق‌شان مستجاب گردد [که می‌گردد]، بصیرت، گشایش‌گرها، شکست دشمنان و بدخواهان، فزونی رزق، کسب حلال و حیات طیبه نصیب‌شان خواهد شد. انشاء الله رب العالمین.

\*\*\*

## تفاوت وحدت با همگرایی چیست؟ و اقسام همگرایی کدام است؟ و هدف از وحدت چیست؟

### پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

وقتی یک کلمه‌ی از زبان دیگری مثل عربی (وحدت)، با یک کلمه در زبان دیگری (هم‌گرایی) مقایسه می‌شوند، کار سخت می‌شود و دقت و موشکافی لازم می‌آید، چرا که ممکن است کلمه‌ی دوم، ترجمه‌ی همان کلمه اول باشد، اگر چه دقیقاً همان معنا را نداشته باشد؛ چرا که زبان‌ها نسبت به یکدیگر کمبود کلمات جایگزین دارند. به عنوان مثال: عشق، محبت، مودت و علاقه، همه کلمات عربی هستند و هر کدام معنا و مفهوم خود را دارند، اما ما در فارسی همه را به دوست داشتن یا دلپستگی ترجمه می‌کنیم، چرا که اگر بخواهیم ترجمه دقیق ارائه بدهیم، کلمه معادل و جایگزین نداریم، مگر این که در چند سطر شرح دهیم.

پس از آن، نوبت به این می‌رسد که این کلمه در کجا، در کدام موضوع و به چه منظوری استفاده می‌شود، مثلاً "وحدت" در عرصه‌ی علوم نظری (اعتقادی، فلسفی و ...) مورد نظر است، یا در عرصه‌ی عملی (شخصی و اجتماعی) آیا مقصود وحدت در کل یک حرکت است، یا مثلاً وحدت رویه در یک موضوع (مثل مباحث حقوقی و قضایی)؟ یا همین طور همگرایی؛ آیا در عرصه‌ی علوم اخلاق و رفتار اجتماعی به کار رفته، یا در عرصه‌ی مباحث جنسی (همجنس‌گرایی)، یا رفاهی و اقتصادی و ...؟ آیا بحث از گرایش‌های نظری و اعتقادی دارد و یا گرایش‌های عملی؟ چرا که ممکن است در نظر و اعتقاد هم‌گرایی نباشد، اما در عمل باشد.

### وحدت:

یکی از خطاهای متداول ذهنی ما این است که گمان می‌کنیم "توحید" یعنی خداشناسی! در حالی که در واقع به معنای خداپرستی است، وگرنه ابلیس لعین هم خداوند متعال را می‌شناخت، اما نه تنها موحد نبود، بلکه کافر بود (او را می‌شناخت، وجودش را قبول داشت، اما به او مؤمن نبود و به عبادت و اطاعت او گرایشی نداشت).

توحید یعنی تمام وجود و قوایش به "وحدت" برسند و این وحدت یعنی کاملاً یکی شدن. این طور نباشد که عقل یک حکم بدهد، قلب محبوب و مغبوض دیگری داشته باشد و در نهایت نیز نفس حیوانی در مملکت وجود، حکومت را در اختیار بگیرد و امر و نهی نماید.

"وحدت" نیز به دو بخش "نظری و عملی" تقسیم می‌شود، چنان که حکمت، عرفان و اخلاق نیز به نظری و عملی تقسیم می‌گردند.

گاهی چه در مملکت وجود انسان و چه در عالم بیرون، وحدت نظری وجود دارد، اما وحدت عملی وجود ندارد، مثل این که همه می‌دانیم خداوند سبحان، واحد و احد است و إله و معبودی جز او وجود ندارد و بازگشت به

سوی اوست، اما مرتکب گناه و یا حتی شرک آشکار و خفی نیز می‌گردیم. یا در عرصه‌ی اخلاق، همه به لحاظ نظری می‌دانند که دروغ گفتن بد است، اما بسیاری از همان‌ها دروغ می‌گویند. لذا در آیات بسیاری تذکر داده شده است که عقل شناختی، میل قلبی و نیز عمل، باید به "وحدت" برسند؛ چنان که در آیه مبارکه زیر می‌فرماید:

« قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ يُوحَىٰ إِلَيَّ أَنَّمَا إِلَهُكُمُ إِلَهٌ وَاحِدٌ فَمَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا » (الکهف، ۱۱۰)

**ترجمه:** بگو من هم مثل شما بشری هستم و [لی] به من وحی می‌شود که خدای شما خدایی یگانه است پس هر کس به لقای پروردگار خود امید دارد باید به کار شایسته پردازد و هیچ کس را در پرستش پروردگارش شریک نسازد. **دقت:** در این آیه شخص و مواضع نظری و عملی‌اش، مورد بحث قرار گرفته است (فَمَنْ) - سپس می‌فرماید: « كَانِ يَرْجُو لِقَاءَ رَبِّهِ - امید به دیدار پروردگارش دارد»، یعنی با عقل او را شناخته و با قلب او را دوست دارد که امید عقلی برای رسیدن به هدف و نیز قلبی برای دیدار محبوب دارد - سپس وارد عرصه‌ی عمل شده است « فُلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا »، و دوباره شرک نظری و شرک عملی را مورد توجه قرار می‌دهد « وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا » ..»

بنابراین، "وحدت" را می‌شود به معنای "یکی شدن" در نظر گرفت که البته "عام" می‌باشد و یکی از ملزومات تحقق آن نیز "هم‌گرایی" نظری و عملی می‌باشد.

### هم‌گرایی:

اگر چه همانگونه که بیان شد، "هم‌گرایی" را در ترجمه، کلمه معادل "وحدت" گرفته‌اند و برای طرح موضوع و انتقال پیام جهت درک مشترک مخاطبین، اشکالی هم ندارد، اما وقتی صحبت از تفاوت دو واژه می‌شود، باید با دقت مورد کاوش قرار گیرند.

هم‌گرایی، سخن از "گرایش" دارد و گرایش نیز همان "میل به مطلوب" می‌باشد. بنابراین، ممکن است در یک شخص یا یک جامعه، گرایش مشترکی وجود داشته باشد، اما چون به وحدت نظری و عملی نرسیده‌اند، هدف از گرایش هر کدام متفاوت باشد و نیز عمل برای رسیدن در هر کدام، نه تنها متفاوت، بلکه مغایر با یک دیگر باشد، و همین‌جاست که اختلافات نظری و عملی، حتی تا بروز جنگ‌ها و جنایت‌ها پیش می‌آید و یا وحدت رویه عملی رخ می‌دهد.

به عنوان مثال: تمامی انسان‌ها به قدرت، ثروت و سایر شهوات گرایش دارند، در یک کلمه، همه به رفاه و لذت گرایش دارند؛ اما اولاً تعریف‌شان (بُعد نظری) از انسان، قدرت، ثروت، شهوت، لذت و رفاه تفاوت دارد و ثانیاً عملکردشان. یکی قدرت را در سلطه می‌بیند، دیگری در خدمت - یکی لذت را مستلزم جنایت، فساد، قتل،

غارت و تجاوز به حقوق و حریم دیگران می بیند، دیگری در آدمیت. یکی شهوت را هدف می گیرد، دیگری وسیله.

ممکن است افراد یا جوامع، در یک مقوله‌ی موردی، همگرایی داشته باشند، اما هیچ وحدت نظری و علمی میان آنها برقرار نشده باشد. چنان که مسلمانان و هندوها، هر دو به معنویت، محبت و اخلاقیات اهمیت ویژه می دهند، اما از اساس با هم متفاوت و مغایر هستند. هم مبدأ و مبانی آنها متفاوت است و هم مقصد و نتایج آنها و هم برنامه و عملکرد آنها.

همگرایی را می توان در موضوعات متفاوت، در بُعد نظری و عملی مورد بحث قرار داد. از نوع دوستی و نمودهای گوناگون آن تا همجنس گرایی - یا گرایش یک عده به عدل و قسط و یک عده به ظلم، فسق، فساد و ... . پس، چه بسا افراد و جوامع، گرایش واحدی داشته باشند، اما نه تنها هیچ وحدت نظری و عملی نداشته باشند، بلکه درست در مقابل یک دیگر قرار گیرند.

به عنوان مثال: به حسب ظاهر، همگان به "صلح" گرایش دارند، اما یکی تحقق صلح را در سایه‌ی ظلم بالسویه (ظلم مساوی به همگان) می بیند - دیگری در سایه‌ی مقابله و ایستادگی در مقابل ظلم و دیگری در سایه‌ی ذلت تسلیم و بردگی!

بنابراین، اگر "وحدت" محقق شد، همگرایی نیز محقق می شود، مگر در تفاوت سلیقه‌ها، امکانات و ...، که منافاتی با وحدت ندارد - اما هیچ دلیلی نیست که اگر "همگرایی" حاصل شود، حتماً وحدت نظری و عملی نیز محقق گردد. مگر آن که همگرایی در هدف، تعریف، راه کار و عمل حاصل گردد.

### هدف از وحدت:

هدف از وحدت، چه در بُعد نظری و چه در بُعد عملی، چه در مملکت وجود و چه در بیرون؛ جلوگیری از تفرقه، تجزیه، پاشیدگی و پوسیدن از یک سو و تجمع قوا به سوی هدف از سوی دیگر می باشد.

همان طور که وقتی یک روح از بدن جدا شد، جسد نیز می پوسد و تجزیه می شود؛ در مملکت وجود نیز تجزیه سبب پوسیدگی و هلاکت می گردد و هم چنین تفرقه و تجزیه، سبب هلاکت و مرگ جوامع می گردد، چنان که تجزیه در دین نیز سبب ضعف و سپس از بین رفتن آن در فرهنگ‌ها و جوامع می شود.

اگر آدمی در وجود خویش، بنده‌ی رب‌های متفرق و گوناگون گردد، به عنوان مثال: رب شهوت، رب قدرت، رب جمال و ... را اختیار کند و هر کدام او را به سوی خود بکشانند، و در نظر نیز قائل به ربوبیت الله جلّ جلاله و یا سایر اربابان کاذب باشد، تجزیه شده و به هلاکت می رسد. در جوامع متفاوت نیز کثرت هدف‌های نهایی و بالتبع اربابان (رب‌های متفرق)، سبب تجزیه و متلاشی شدن می گردد.



حضرت یوسف علیه السلام، در زندان به هم سلولی‌های خود، خیر بودن رب واحد و حقیقی در مقایسه با اربابان متکثر و کاذب را متذکر گردید:

« يَا صَاحِبِ السِّجْنِ أَزْبَابٌ مُتَفَرِّقُونَ خَيْرٌ أَمِ اللَّهُ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ » (یوسف، ۳۹)

ترجمه: ای دو هم صحبت زندانیم (هم سلولی‌ام)، آیا خیر خدایان پراکنده، بهتر و بیشتر است یا خدای یگانه مقتدر.

استکبار جهانی نیز ادعای خالقیت ندارد، بلکه چون فرعون، فریاد « أَنَا رَبُّكُمُ الْأَعْلَى - من صاحب اختیار و تربیت کننده‌ی برتر امور شما هستم » سر داده و می‌خواهد با سرکوب موحدان که در ربوبیت و الوهیت نیز وحدت رسیده‌اند، ربوبیت کاذب خود را حاکم نماید.

اگر به آیات قرآن مجید توجه کنیم، می‌بینیم که علت اصلی قیام موحدان، و نیز سرکوب توسط زورمداران (طاوغیت)، از زمان حضرت ابراهیم علیه السلام گرفته، تا قبل و بعد آن، تا اصحاب کهف، تا سایر مردمانی که از سرزمین‌شان اخراج شدند، مورد ظلم و جنایت قرار گرفتند و ...، همین اعتقاد نظری و عملی، به توحید در الوهیت و ربوبیت می‌باشد.

« وَرَبَطْنَا عَلَى قُلُوبِهِمْ إِذْ قَامُوا فَقَالُوا رَبُّنَا رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ لَنْ نَدْعُو مِنْ دُونِهِ إِلَهًا لَقَدْ قُلْنَا إِذًا شَطَطًا » (الکهف، ۱۴)

ترجمه: و دل‌هایشان را استوار گردانیدیم آنگاه که [به قصد مخالفت با شرك] برخاستند و گفتند پروردگار ما پروردگار آسمان‌ها و زمین است جز او هرگز معبودی را نخواهیم خواند که در این صورت قطعاً ناصواب گفته‌ایم.

\*\*\*

این سایت را بهترین جا میدونم واسه گفتن حرفام بشتر مشاوره می‌خوام ونه جواب شبهه. احساس پوچی می‌کنم. ناامیدی و افسردگی دیگه به هیچی علاقه ندارم نه هدفی نه انگیزه‌ای! از همه چی عقب افتاده‌ام! وقتی هم سن‌امو میبینم که مثل شهید حججی و... شدند که چقدر تو معنویت و زندگی مادی موفق شده‌اند و من آدم پوچ و بی اخلاقی هستم و نمی‌دونم چجور برسم بهشون روانی میشم. وقتی می‌فهمم زمانیکه به بطالت گذروندم و امثال حججی که هم سنمه در اوج خدا بود دیوانه میشم و فکر می‌کنم دیگه آب رفته بجوب رو همیشه برگردوند ...!؟

**پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):**

نگاهی انتقادی و حتی سرزنشی به خود، هم جنبه‌ی مثبت و عالی دارد که سبب سازندگی می‌شود و هم جنبه‌ی منفی و تخریبی که سبب ناامیدی و بی‌انگیزگی می‌گردد؛ که به اجمال اشاره می‌شود:

### جنبه‌های مثبت:

**یک -** اولین جنبه‌ی مثبتش این است که انسان از "غفلت" بیرون می‌آید و متوجه و متذکر خود می‌گردد و دردها و بیماری‌هایش را می‌شناسد و می‌تواند به دنبال معالجه و بهبود آنها برود. تا درد شناخته نشود، درمان نیز شناخته نخواهد شد، چنان که گفته‌اند: «شناخت درد، نیمی از درمان است».

اگر در مکانیزم و سیستم سلامت بدن انسان، اختلالی پیش آید، با علائمی چون: درد، یا درست عمل نکردن بخشی از اعضا، یا ظهور علائمی در ظاهر (جوش، خشکی، چروک، رنگ صورت) و ...، متوجه بروز اختلال می‌گردد و اگر انسان عاقلی باشد و سلامتی خود را بخواهد، به دنبال مداوا می‌رود.

روح نیز بیمار می‌شود، در زندان نفس گرفتار و حبس شده و افسرده می‌گردد. بیماری‌های روحی نیز بروزهای ظاهری و خارجی دارند (خستگی، یأس، ناامید، کوری ...). و هم چنین راه مداوا و بهبود دارند، اما فرقی این است که چون دردهای عصبی و ... ندارند، هر کسی متوجه آن بیماری‌هایش نمی‌گردد. شناخت این شرایط، حالات و بیماری‌ها، مستلزم "توجه" است.

بسیاری بیمارند و خودشان متوجه نیستند. مثل کسی که غده‌ی سرطانی دارد، اما چون هنوز وجودش را نگرفته و علائمش را نمی‌بیند، نمی‌فهمد. همین‌طور بسیاری دچار تکبر، غفلت، جهل، کور دلی، سرگردانی و ... هستند، اما تا شرایط ظهورش پیش نیاید، نمی‌فهمند و چه بسا وقتی بفهمند که دیگر دیر شده است.

پس خوشا به حال کسی که زود و به موقع متوجه شده و می‌فهمد. چون می‌تواند به سرعت در پی مداوا و بهبود برود. دارویش پیش از بیماری داده شده است (یا مَنْ إِسْمُهُ دَوَاءٌ وَ ذِكْرُهُ شِفَاءٌ)، البته برای کسی که درست استفاده کند:

« وَ نُنَزِّلُ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَ رَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ وَ لَا يَزِيدُ الظَّالِمِينَ إِلَّا خَسَارًا » (الإسراء، ۸۲)

**ترجمه:** و ما آنچه را برای مؤمنان مایه درمان و رحمت است از قرآن نازل می‌کنیم و [لی] ستمگران را جز زیان نمی‌افزاید

**دو -** دومین جنبه‌ی مثبت در شناخت کاستی‌ها و ضعف‌ها این است که "تکبر" را می‌شکند، که این خودش بدترین ابتلا و بیماری نوع انسان است. این توجه سبب می‌شود که انسان بفهمد نه تنها کسی و چیزی نیست، بلکه در راستای «لَفَى حُسْر» شدن قرار گرفته است و باید شرایط «الآ» را در خود ایجاد نماید.

انسان متکبر، در بدترین شرایط و حالات نیز گمان می‌کند که سالم‌ترین و بهترین است؛ اما وقتی به احوال انسان‌های کامل و اولیاء الله نگاهی می‌کنیم، می‌بینیم که از آدم علیه السلام گرفته تا خاتم و اوصیای او صلوات الله علیهم اجمعین و مؤمنان آگاه و با بصیرت، همه در مقابل خداوند متعال، «ظَلَمْتُ نَفْسِي» گفته و می‌گویند.

این اقرار، پس از توحید «لا إله الا انت - سبحانک و بحمدک» خودش دواي درد است.

### جنبه‌های منفی:

**یک -** اما اولین جنبه‌ی منفی که از نگاه نادرست به ضعف‌ها نشأت می‌گیرد، "ناشکری" می‌باشد؛ چرا که آدمی، تا "ختم الله و کالانعام" نشده و فرصت و امکانش نیز به پایان نرسیده، از نعمت‌های بزرگ و بی‌شمار الهی بهره برده و می‌تواند ببرد و دارای استعداد‌های فوق‌العاده‌ای می‌باشد که برخی از آنها به فعلیت رسیده و برخی دیگر بالقوه می‌باشد و می‌تواند به فعلیت برساند و رشد نماید.

از این رو، به ذکر نعمت و شکر (شناخت مُنعم، ضایع نکردن نعمت، استفاده‌ی درست از آن) بسیار تأکید شده است. به انسان دستور داده شده که نعمت‌های ربّش را بازگو نماید - « وَأَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ - و اما نعمت ربّت را بازگو (از آنها سخن بگو) / الضحی، ۱۱ » - نه این به بهانه‌ی این که "ریا نشود"، دم بر نیورد و یا به بهانه‌ی افتادگی و خشوع در برابر حق تعالی و اقرار به ضعف‌ها، تمامی آنها را منکر گردد! کفران نعمت، همان پوشاندن آن در بیان و عمل، برای خود و دیگران می‌باشد و این همان ناشکری است که عذاب‌های دنیوی و اخروی را در پی خواهد داشت.

« وَإِذْ تَأَذَّنَ رَبُّكُمْ لَئِن شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ وَلَئِن كَفَرْتُمْ إِنَّ عَذَابِي لَشَدِيدٌ » (ابراهیم علیه السلام، ۷)

**ترجمه:** و آنگاه که پروردگارتان اعلام کرد که اگر واقعا سپاسگزاری کنید [نعمت] شما را افزون خواهم کرد و اگر ناسپاسی نمایید قطعاً عذاب من سخت خواهد بود.

بدیهی است که ندیدن، نفهمیدن، بی‌توجهی، کفران و بهره‌ی مناسب نبردن از نعمت‌ها، سبب ضایع شدن آنها و بالتبع ناامید و افسردگی می‌گردد.

**دو -** دومین جنبه‌ی منفی که از نگاه نادرست به ضعف‌ها نشأت می‌گیرد، "ناامیدی" می‌باشد که افسردگی و احساس پوچی را به همراه می‌آورد.

این ناامیدی و احساس پوچی و بالتبع افسردگی و ناخوشایندی از همه چیز و همه کس، فرودگاه شیطان هر کسی نیز هست. همین که کمترین جرعه‌ای از این حالت در کسی ایجاد شود، گویی دری برای شیطان باز شده و چراغی سر راهش قرار گرفته و فوری وارد می‌شود و بر این آتش سوزاننده می‌دمد تا شعله‌ورتر گردد.

اگر به آیات قرآن کریم و احادیث توجه کنیم، می‌فرماید که به جز شرک و ناامیدی از رحمت، هر گناهی و هر مقدار از گناه، قابل بخشایش است. چرا که این بخشش، برای احیای قلب و روح بیمار در حال احتضار است، اما مشرک و ناامید از رحمت الهی، خودش راه قلبش را بسته است. چون ناامید شده، دیگر هدف و انگیزه‌ای ندارد که بخواهد برگردد و به حیات و رشد خود ادامه دهد. لذا فرمود:

« قُلْ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِن رَّحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا إِنَّهُ هُوَ الْعَفُورُ الرَّحِيمُ »

(الزّمر، ۵۳)

ترجمه: بگو ای بندگان من که بر خویشتن زیاده روی روا داشته‌اید (ای بندگان گناهکار من)، از رحمت خدا نومید مشوید در حقیقت خدا همه گناهان را می‌آمرزد که او خود آمرزنده مهربان است.

### هدف و انگیزه:

آدمی، به رغم تکبرها، ادعاها، ناشکری‌ها، کفر و شرک و عصیان‌هایش، نمی‌تواند حقایق هستی و نظام حاکم بر خلقت خود و عالم را بر هم زده و راه دیگری برود، بنابراین، وقتی در صراط حرکت نکرد، به بن بست می‌رسد و اگر باز نگردد، در جهل، تکبر و ناامیدی خود، غرق شده و خفه می‌شود.

خداوند متعال، انسان را بنده‌ی خود آفریده است، نه بنده‌ی دیگران - عاشق خود آفریده است و نه عاشق دیگران - امیدوار به رحمت، جود، کرم، فضل و مغفرت خود آفریده است، نه نظر لطف دیگرانی که چون خودش، مخلوقات فقیر و محتاج به او هستند. لذا قسم یاد کرد که امید امیدواران به غیر خودش را به یأس و ناامیدی می‌کشاند، چنان که از امام صادق علیه السلام در حدیث مفصلی نقل شده:

«... أَنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى يَقُولُ وَ عِزَّتِي وَ جَلَالِي وَ مَجْدِي وَ اِرْتِفَاعِي عَلَى عَرْشِي لَأَقْطَعَنَّ أَمَلَ كُلِّ مُؤْمِلٍ مِنَ النَّاسِ غَيْرِي بِالْيَأْسِ وَ لَأَكْسُوْنَهُ ثَوْبَ الْمَدْلَةِ عِنْدَ النَّاسِ وَ لَأُحْبِبَّنَهُ مِنْ قُرْبِي وَ لَأُبْعِدَنَّهٗ مِنْ فَضْلِي أ يُوْمَلُ غَيْرِي فِي الشَّدَائِدِ وَ الشَّدَائِدُ بِيَدِي وَ يَرْجُو غَيْرِي وَ يَفْرَعُ بِالْفِكْرِ بَابَ غَيْرِي وَ بِيَدِي مَفَاتِيحُ الْأَبْوَابِ وَ هِيَ مُغْلَقَةٌ وَ بَابِي مَفْتُوحٌ لِمَنْ دَعَانِي...» (کتاب الکافی جلد ۲ کتاب الإیمان و الکفر بَابُ التَّفْوِيضِ إِلَى اللَّهِ وَ التَّوَكُّلِ عَلَيْهِ)

ترجمه: خدا تبارک و تعالی می‌فرمود: به عزت و جلال و مجد و رفعتم و بر عرشم سوگند که محققاً آرزوی هر آرزومندی را (از مردم) که به جز خودم باشد با نومیدی می‌برم و به او جامه خواری می‌پوشم در نزد مردم، و او را محققاً از نزدیک خود دور کنم و از فضل خود کنار زخم، آیا در سختب‌ها امید به جز من دارد؟ با این که همه سختی‌ها به دست من است؟ به دیگری توجه دارد و با اندیشه در دیگران را می‌کوبد با این که کلیدهای هر دری به دست من است و همه درها بسته است و در خانه من باز است برای هر که دعا کند ...

● - بنابراین، تنها راه چاره، مداوا، بهبود و البته رشد و کمال این است که انسان به خودش و به خدای خودش توجه کند. ببیند که خودش از سویی چقدر شکست‌خورده، ضعیف و نیازمند است و از سویی دیگر چه امکانات و توان‌هایی دارد، و البته خدایی دارد که او را در حال دوست دارد، خدایی دارد که غنی و حمید است، خدایی دارد که مشتاق اوست، محبوبی دارد که عالم هستی را برای رشد، سعادت و فلاح او آفریده است؛ او را می‌بیند، صدایش را می‌شنود، به آن چه پنهان یا آشکار می‌نماید، خبیر و بصیر است و در عین سبوحیت، خالقیت، ربوبیت و الوهیتش، با بندگانش رفیق، انیس و مونس می‌شود.

به او می‌گوید: ای بنده‌ی من که تو را دوست دارم و تو نیز مرا دوست داری، تو را در عالم هستی سیر می‌دهم تا معرفت و رشد پیدا کنی، از عالم اعلای عقل و عشق گرفته، تا عالم سفلاهی ماده و جرم سفری داری؛ اما غصه

نخور که این سفر کوتاه و پایشان نزدیک است و به زودی تو را باز می گردانم تا در جوار رحمت و لقای عظمت آرام گیری و مسرور باشی. نه خوفی و نه اندوهی، دامنگیرت نگردد.

« مَنْ كَانَ يَرْجُو لِقَاءَ اللَّهِ فَإِنَّ أَجَلَ اللَّهِ لَآتٍ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ » (العنكبوت، ۵)

**ترجمه:** کسی که به دیدار خدا امید دارد [بداند که] اجل [او و پایان دوره‌ی سفرش، از سوی] خدا آمدنی است و اوست شنوای دانا.

« أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ » (یونس علیه السلام، ۶۲)

**ترجمه:** آگاه باشید که بر دوستان خدا نه بیمی است و نه آنان اندوهگین می شوند. بنابراین، اعتقاد به توحید و معاد است که عشق و انگیزه ایجاد می کند، ولا غیر.

\*\*\*

آیا ایام ماه صفر نحس است؟! و سوال بعد اینکه آیا سفارش به دادن صدقه و ... به معنای بیشتر بودن بلاها و ... در این ماه هست!؟

**پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (یکس - شبهات):**

این خرافه‌ها را برای دور کردن توجه مردم درآورده بودند و امروزه که با موج رویکرد مردم (به ویژه در اربعین) مواجه هستند، بیشتر شایع می کنند! نگاه و بیان اهل عصمت علیهم السلام، عالمانه، حکیمانه و بصیرانه است.

هیچ مخلوقی بالذاته "نحس" نمی باشد، خداوند مبارک که نحس خلق نمی نماید. ایام نیز بالذاته نحوستی ندارند، و تمامی این نحوست‌ها به ما انسان‌ها و چونگی باورها، گرایش‌ها و نحوه‌ی تعاملات مان با خود و جهان بیرون بر می گردد. چنان که در سوره‌ی "یس" می خوانیم که کفار جاهل به پیامبران‌شان می گفتند: «ما شما را بدشگون گرفته‌ایم» و آنان در پاسخ می فرمودند: سرنوشت‌ها، شگون‌ها و ... همه با خودتان می باشد:

« قَالُوا إِنَّا تَطَيَّرْنَا بِكُمْ لَئِن لَّمْ تَنْتَهُوا لَنَرْجُمَنَّكُمْ وَلَيَمَسَّنَّكُم مِّنَّا عَذَابٌ أَلِيمٌ \* قَالُوا طَائِرُكُمْ مَعَكُمْ أَئِن ذُكِّرْتُمْ بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ مُّسْرِفُونَ » (یس، ۱۸ و ۱۹)

**ترجمه:** آنان گفتند: «ما شما را به فال بد گرفته‌ایم (و وجود شما را شوم می دانیم)، و اگر (از این سخنان) دست برندارید شما را سنگسار خواهیم کرد و شکنجه دردناکی از ما به شما خواهد رسید \* (رسولان) گفتند: «شومی شما از خودتان است اگر درست بیندیشید، بلکه شما گروهی اسرافکارید!»

**ایام نحس:**

حتی "ایام نحس" که در قرآن کریم آمده است، به موضوعش و انسان‌های مشمول آن بر می گردد؛ چون در آن روز یا دوره (ایام)، چنان از شمول رحمت الهی خارج شدند که دیگر عذاب حق‌شان شده بود و قضای الهی

برایشان حتمی گردیده بود، لذا آن یوم و یا ایام، برای آنها "نحس" گردید. لذا در قرآن مجید، هر کجا که سخن از "روز نحس" به میان می آید، علتش را نیز بیان می فرماید. مانند:

« فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ رِيحًا صَرْصَرًا فِي أَيَّامٍ نَحْسَاتٍ لِنَدِيَقَهُمْ عَذَابَ الْحَزَنِ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَلَعَذَابُ الْآخِرَةِ أَخْزَىٰ وَهُمْ لَا يُنصَرُونَ » (فصلت، ۱۶)

**ترجمه:** سرانجام تندیادی شدید و هول انگیز و سرد و سخت در روزهایی شوم و پرغبار بر آنها فرستادیم تا عذاب خوارکننده را در زندگی دنیا به آنها بچشانیم؛ و عذاب آخرت از آن هم خوارکننده تر است، و (از هیچ طرف) یاری نمی شوند!

### مثالی آشکار:

آیا عاشورا، روز مبارکی است و یا روز نحسی؟

بی تردید، هیچ روزی نحس تر از روزی که یک عده سفیه، جاهل و دنیاطلب، تحت نام اسلام (منتهی اسلام یزیدی)، امامشان را به همراه فاضل ترین افراد امت خودشان، به مسلخ کشاندند، تکه تکه کردند و سر بریدند، وجود ندارد.

این مصیبت و بلائی است که تا امروز و تا آخرالزمان، دامنگیر تمامی مسلمانان جهان، تمامی شیعیان و تمامی انسانها خواهد بود؛ لذا اما حسن مجتبی علیه السلام، در بستر احتضار شهادت، به برادرشان که بر بالین او اشک می ریختند فرمود: « لَا يَوْمَ كَيَوْمِكَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ - »، یعنی مصیبت های وارده بر من و پدر و مادرم بسیار سنگین است، این حال مسمومیت که جگرم را تکه تکه کرده و بیرون می آورد، بسیار سخت است، اما «هیچ روزی مثل روز تو (عاشورا) نیست، ای ابا عبدالله»!

در عین حال دختر امیرالمؤمنین و فاطمه علیهما السلام، در شرح آن چه در این روز دیده و چشیده بود (البته خطاب به جسارت عبیدالله بن زیاد که می خواست بگوید: جبری حاکم است و خدا چنین کرد)، فرمود: « مَا رَأَيْتُ إِلَّا جَمِيلاً - جز زیبایی (جلوه جمال الهی) چیزی ندیدم»!

### حال عاشورا روز یمن و برکت است و یا روز نحس؟!

بستگی به زاویه دید و مواضع هر شخص، جامعه و امتی دارد.

● - دشمنان این روز را برای خودشان بسیار مبارک و پرئمن قلمداد کردند و به یکدیگر نیز تبریک گفتند: « يَوْمٌ تَبَرَّكَتْ بِهِ بَنُو أُمَيَّةَ » و به جشن و شادمانی پرداختند: « يَوْمٌ فَرِحَتْ بِهِ أَلُ زَيْدٍ وَ أَلُ مَرْوَانَ بِقَتْلِهِمُ الْحُسَيْنَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ »!

● - برای اهل عقل، ایمان به توحید و معاد، تقوا، اسلام، قرآن، ولایت و امامت، روز مصیبتی بی‌بدیل بود. « یا أَبَاعِبْدَ اللَّهِ لَقَدْ عَظَمَتِ الرَّزِيَّةُ وَ جَلَّتْ وَ عَظَمَتِ الْمُصِيبَةُ بِكَ عَلَيْنَا وَ عَلَى جَمِيعِ أَهْلِ الْإِسْلَامِ »؛ و این مصیبت بزرگ، به خاطر فرا رسیدن، ماه، هفته و روز نبود، بلکه به خاطر عمل انسان‌نمای حیوان صفت بود.

● - از سوی دیگر، برای اهل ایمان، از آن روز تا آخر الزمان، روز تجلی تمام اسلام و نمایش تمام کفر در یک میدان کوچک بود - روز نجات اسلام و مسلمین بود - روز آغازین جدایی اسلام ناب، از اسلام معاویهای و یزیدی بود - روز جانفشانی و شهادت طلبی، برای اصلاح امت، در راه خدا بود - روز پایه‌گذاری مقاوت، ایستادگی و مبارزه در مقابل مستکبران، ظالمان و فاسدان بود - روز باز شدن باب رحمت الهی، شفاعت و اتصال به حبل الله بود، تا قیامت، لذا فرمود: « مَا رَأَيْتَ إِلَّا جَمِيلاً ».

### در منظر الهی:

خداند متعال، نه تنها منفعل شعارها، امیال، عملکردها و خرافه‌های مخلوقات نمی‌باشد، بلکه خط کلی را او تبیین و ابلاغ نموده است و آن خط «حق و باطل» می‌باشد.

هر کسی، در هر سال، ماه، روز، ساعت و لحظه‌ای که به "حق" بگردد و عمل کند، برایش مبارک است و اگر رویکرد به باطل داشته باشد، برایش نحس و پر بلای مضر و گمراه کننده است.

● - پس محرم و عاشورا - صفر و اربعین، برای امت اسلام حقیقی، بسیار پر برکت بوده و هست و خواهد بود، اگر چه در ماجراهای این ایام، ظلم‌های بسیاری بر آنان تحمیل شده و می‌شود؛ و برای یزید و اصحابش، و طرفداران آنها، کسانی که شرکت کردند، یا از دور و نزدیک یاری کردند، موافق بودند، یا فقط در قلب‌شان راضی بودند، یا حتی ناراضی نبودند و ...، روز، ماه و ماجرای نحسی است، تا روز قیامت.

### صدقه:

صدقه از "صدق" اخذ شده، یعنی هر کار خوبی در راه خدا را شامل می‌گردد، ولو صدق کلام، نظر محبتی از روی صدق، یا دلجویی و احوالپرسی. اما به لحاظ نوع نگرش و نیز باب فقهی آن، اذهان عمومی بیشتر صدقه را در بخشیدن پول یا مالی به مستمندان می‌دانند، که البته درست است، ولی فقط این نیست.

از آثار "صدقه" این است که بلای مضر را دور می‌گرداند، وگرنه صرف "بلا" به معنای چالش‌هایی که سبب امتحان و بالتبع رشد یا هبوط انسان‌ها و جوامع می‌گردد، همیشه هست و خواهد بود، حتی در یک نگاه، یا نوشیدن یک جرعه آب نیز بلا و امتحان هست.

بنابراین، نه تنها در ماه صفر، بلکه برای همیشه توصیه و تأکید شده که "زیاد صدقه بدهید".

بدیهی است که در ماه‌هایی چون محرم و صفر نیز بلاهای بزرگی (اسباب امتحان بزرگی) برای مردم پیش آمده است که سرآمد آنها، رحلت نبی اکرم، رسول اعظم، حضرت محمد مصطفی صلوات الله علیه و آله می‌باشد؛ چرا



که در این مصیبت و امتحان، درون‌ها بیرون ریخت، بازگشت به نگرش‌ها و گرایش‌ها در دوران جاهلیت و بالتبع اختلافات و انشعابات و ظلم‌ها، در میان مسلمانان، از همانجا شروع شد. از این‌رو، خداوند علیم و حکیم، قبل از رحلت، آیه‌ی مبارکه‌ی زیر را توسط خود ایشان به مردم ابلاغ نمود، تا هوشیار و بصیر باشند:

« وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَى أَعْقَابِكُمْ وَمَنْ يَنْقَلِبْ عَلَى عَقْبَيْهِ فَلَنْ يَضُرَّ اللَّهَ شَيْئًا وَسَيَجْزِي اللَّهُ الشَّاكِرِينَ » (آل عمران، ۱۴۴)

**ترجمه:** و محمد جز فرستاده‌ای که پیش از او [هم] پیامبرانی [آمده و گذشتند] نیست، آیا اگر او بمیرد یا کشته شود از عقیده خود برمی‌گردید؟ و هر کس از عقیده خود بازگردد، هرگز هیچ زیانی به خدا نمی‌رساند و به زودی خداوند سپاسگزاران را پاداش می‌دهد.

### ماه صفر:

بنابراین، تمامی این حوادث، به ویژه آن چه که در ماه‌های رمضان، محرم و صفر اتفاق افتاده، مواردی است که تمامی انسان‌ها (اعم از کافر یا مؤمن) به آن آزمایش می‌گردند. عده‌ای « أَصْحَابُ الْيَمِينِ » می‌شوند، و عده‌ای « أَصْحَابُ الشِّمَالِ »، عده‌ای نان به نرخ روز خور، عده‌ای بی‌تفاوت و عده‌ای اساساً بی‌خبر و گمراه می‌گردند.

● - بنابراین، تکاپوی شیاطین جنّ و انس نیز در این موارد خاص، بسیار بیشتر می‌شود، و اتفاقاً به مؤمنان، آگاه شدگان، متذکران، حتی کسانی که فقط یک روز یا یک ساعت توجه به حق کرده‌اند، به مراتب حساس‌تر و مضاعف نگاه دشمنی می‌کنند، چرا که با بقیه دیگر کاری ندارند. لذا توصیه شده در این ماه زیاد صدقه بدهید. بلاهای حساب نشده‌ای که از آن خبر نداریم را نیز دور می‌کند.

\*\*\*

آیا واجب شدن بهشت به مؤدّه دهنده‌ی پایان صفر به حضرت رسول اکرم (ص) و دق‌الباب هفت مسجد مستند است؟ اگر هست چرا و یعنی چه؟

### پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

از پیامبر اعظم صلوات الله علیه و آله نقل است که فرمودند: اگر حدیثی از من به شما نقل شد که با عقل و وحی (قرآن) مطابقت نداشت، نپذیرید و حتی نقل شده که فرمودند: «به سینه دیوار بزنید».



اگر قرار بود بهشت بر هر کسی که مژده پایان صفر را بدهد واجب شود، بر تمامی دانشمندان و محققان نجوم در رصدخانه‌های چین و ژاپن و امریکا و بر تمامی تقویم نویسان واجب می‌شد، اگر چه کافر، مشرک و ظالم بوده باشند!

خداوند متعال، در قرآن کریم می‌فرماید:

« وَمَنْ النَّاسِ مَنْ يَشْتَرِي لَهْوَ الْحَدِيثِ لِيُضِلَّ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ بِعَبْرٍ عَظِيمٍ وَيَتَّخِذَهَا هُزُوًا أُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ مُهِينٌ » (لقمان، ۶)

**ترجمه:** و برخی از مردم کسانی‌اند که سخن بیهوده را خریدارند (مشتري حرف مفت هستند) تا [مردم را] بی [هیچ] دانشی از راه خدا گمراه کنند، و [راه خدا] را به ریشخند گیرند؛ برای آنان عذابی خوارکننده خواهد بود. امروزه سعی بسیاری می‌شود تا اذهان عمومی مردم را به پایین‌ترین سطح از آگاهی، علم و بصیرت بکشانند و بدیهی است که اذهان هیچ‌گاه خالی نمی‌مانند، پس اگر متوجه علم، حکمت، بصیرت و حق نشدند، حتماً متوجه لغو، خرافه، شایعات و اباطیل خواهند شد و البته که در چنین حالات و شرایطی، حوصله‌ی شنیدن دو کلام حرف منطقی و حکیمانه را ندارند، اما با اشتیاق فراوان به استقبال خرافه و شایعه می‌روند.

### ماه صفر:

خداوند متعال، هیچ ساعت، روز، ماه و سالی را نحس خلق ننموده و تمامی این نحوسات، از نحوه‌ی عملکرد سوء انسان‌ها متوجه خودشان می‌شود.

ماه صفر نیز هیچ فرقی با ماه‌های دیگر ندارد و اصلاً چنین روایتی وارد نشده است که مردم پایان ماه صفر یا آغاز ربیع‌الاول را به حضرت رسول‌الله (ص) مژده دهند تا بهشتی شوند و یا ...، بلکه این‌گونه مطالبی که رایج می‌گردد، فقط سوء استفاده‌ای است که برخی دشمنان برای به تحریف حقایق و وقایع تاریخی می‌نمایند تا هم حقیقتی را تحریف و واقعیتی را پنهان دارند و هم اذهان عمومی مردم را به سوی خرافه‌گرایی سوق دهند. کفر، شرک، ظلم، استبداد و جنایت، ساعت، روز، ماه و سال نمی‌شناسد، لذا هر گاه کسی بر اساس تقویم شمسی، قمری یا میلادی وقایع نگاری کند، می‌تواند انبوهی از ظلم‌ها و جنایات را برای هر ماهی بشمارد.

### اصل ماجرا چیست؟

گاهی انسان برای معرفی یک شخص یا شخصیتی اسم او را می‌آورد و گاه به فعل یا رسمی از او اشاره می‌نماید. این نحوه بیان و معرفی در ادبیات قرآنی نیز بسیار معمول می‌باشد. چنان که مستقیماً اسم آورده و می‌فرماید: « اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ »، و گاه اسم نیاورده، بلکه به فعل او تصریح می‌نماید و می‌فرماید: « الَّذِي خَلَقَ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ طِبَاقًا - همان که آسمان‌ها را در هفت طبقه خلق نمود / الملک، ۳ » - یا می‌فرماید: « الَّذِي أَحْسَنَ كُلَّ شَيْءٍ »

خَلَقَهُ وَبَدَأَ خَلْقَ الْإِنْسَانِ مِنْ طِينٍ - همان کسی که هر چیزی را که آفریده است نیکو آفریده و آفرینش انسان را از گل آغاز کرد / السجده، ۷».

این نحوه‌ی معرفی "فاعل" با اشاره به "فعل" او، در میان خودمان نیز رایج است. چه اسم بیاورید و بگویید: «مادر من»، و چه بگویید: «همان که مرا حمل کرد و زایید»، اشاره به یک نفر است. چنان که پیامبر اکرم صلوات الله علیه و آله نیز از همان دقایق آغازین بعثت، حضرت امیرالمؤمنین، علی بن ابیطالب را به عنوان برادر، جانشین، مؤمن، خلیفه الله و ... به مردم معرفی نمودند؛ ولی گاه مستقیم اسم می‌آوردند (مانند خطبه غدیر خم)، گاه فرمودند: آن که زودتر ایمان بیاورد، آن که داماد من می‌شود و ... .

### ابوذر:

این ماجرای مزده‌ی پایان ماه صفر، مربوط به ابوذر غفاری رحمة الله علیه و تأیید اهل بهشت بودن اوست، تا وقتی مورد خشم قرار گرفته و به همراه خانواده به بیابان‌ها ریزه تبعید شده و ممنوع الملاقات می‌گردد، همه بدانند که حق و باطل کدام است.

● - ایشان در مجلسی که بسیاری جمع بودند، فرمودند: آن که الآن از در مسجد داخل می‌شود و پایان ماه «آذار رومی» را خیر می‌دهد، اهل بهشت است و ابوذر وارد شد و چنین نمود. پس، موضوع اصلاً ماه صفر نبوده، بلکه ماه رومی آذار بوده است.

### روایت وارده چنین است:

از ابن عباس نقل شده که گفت: «روزی پیامبر (ص) به همراه تعدادی از اصحاب‌شان در مسجد قبا نشسته بودند؛ رسول خدا (ص) فرمود: اولین کسی که الان بر شما وارد می‌شود، مردی از اهالی بهشت است. [مردم عوام گمان کردند که این ورود به مسجد سبب بهشتی شدن است، لذا] برخی از اصحاب تا این سخن را شنیدند، برخاسته و از مسجد خارج شدند، تا دوباره وارد شده و اولین کسی باشند که بهشت بر او واجب می‌شود! (عوامی و سفاهت یعنی همین).

پیامبر (ص) متوجه شده، و به بقیه اصحاب که نزد ایشان بودند، فرمودند: اکنون جماعتی در حال سبقت گرفتن از یکدیگر، بر شما وارد می‌شوند، (ولی از میان آنها) کسی که پایان یافتن ماه آذار (نام یکی از ماه‌های رومی معادل ماه خرداد و در آن زمان معادل ماه صفر بود) را بر من بشارت بدهد، اهل بهشت است.

آن جماعت برگشتند و وارد شدند و ابوذر رضی الله عنه نیز همراه‌شان بود، پیامبر به آنها فرمود: ما در کدام یک از ماه‌های رومی هستیم؟ ابوذر گفت: یا رسول الله! ماه آذار به پایان رسیده است .

پیامبر فرمود: ای اباذر! من این مسأله را می‌دانستم ولی دوست داشتم قوم من بدانند که تو مردی از اهالی بهشتی، و چطور این‌گونه نباشد، در حالی که تو بعد از من به دلیل محبتت به اهل بیتم، از حرم من طرد (تبعید) می‌شوی،

تنها زندگی می‌کنی و تنها می‌میری، و قومی که امر کفن و دفن تو را انجام می‌دهند، به واسطه‌ی تو خوشبخت می‌شوند، آنها دوستان من در بهشتی هستند که به پرهیزکاران وعده داده شده است.

[این حدیث در باب «معنی قول النبی ص من بشرنی بخروج آذار فله الجنة» از کتاب معانی الاخبار (النص/ ۲۰۴) و همچنین کتاب علل الشرایع مرحوم شیخ صدوق (ج ۱ / ص ۱۷۵) و در روضة المتقین فی شرح من لا یحضره الفقیه اثر مرحوم محمد تقی مجلسی (ج ۱۳ / ص ۳) و با سلسله اسناد معتبرش بیان شده است.

### دق الباب مساجد:

اگر بگویید: لطفاً برای نجات خودتان و رضایت الهی، و شادی دل پیامبر اکرم صلوات الله علیه و آله، یک وعده به مسجد تشریف بیاورید و دو رکعت نماز جماعت اقامه کنید، نه تنها ابا می‌کنند، بلکه به مسجد، اهل مسجد و امام جماعت نیز بد و بیراه می‌گویند، اما ناگهان به در مسجد می‌روند که دق الباب کرده و بهشت بر آنان واجب شود!

این خرافه، از خرافه‌ی مژده پایان صفر بی‌سندتر، بی‌منطق‌تر و بدتر است و به همین دلیل شاهدیم که بیشتر بازیچه و دست‌آویز کسانی شده است که حتی برای حضور در مقابل مساجد، تقییدی نداشته و شعون مسجد را نیز رعایت نمی‌کنند. حتی دیده شده که دختر و پسر نامحرم، در کنار هم و با بدحجابی کامل، نصف شب مقابل مساجد می‌ایستند که مثلاً دق الباب کرده و مژده دهند و در عین حال که در همان حالت نیز غرق در گناه هستند، وارد بهشت شوند!

این رفتارها که بیشتر تقلید از فرهنگ و رسوم کلیسایی می‌باشد، نه تنها در اسلام و بالتبع در عقلانیت جایی ندارد و خرافه است، بلکه موجب وهن (اهانت) اسلام نیز می‌شود و به همین دلیل شاهد ترویج آن از سوی کسانی هستیم که گرایش و تقید خاصی هم به اسلام ندارند. لذا مردم مسلمان، مسئولین مساجد و هم چنین دوایر ذیربط باید به شدت این گونه خرافات را تکذیب کرده و اجازه انجام و رواجش را ندهند. چنان چه مقام معظم رهبری در پاسخ استفتایی در مورد دق الباب مساجد، ضمن نهی، امر به جلوگیری از آنان نمودند:

«عمل فوق‌الاشاره مستند روایی ندارد و شیوه قابل تأیید نیست، اگر چه اصل اذکار و ادعیه و طلب حاجات از خداوند متعال عمل پسندیده است، لیکن اشکال در شیوه عمل به نحو یاد شده است. آقایان علماء اعلام - دامت افاضاتهم - و مؤمنین - ایدهم الله تعالی - با پند و اندرز و موعظه و نصیحت از رواج چنین رفتارهایی که چه بسا ممکن است منتهی به وهن مذهب شود، جلوگیری کنند». (معاونت فرهنگی تبلیغی دفتر تبلیغات اسلامی خراسان رضوی).

\*\*\*

آیا صرفاً با عمل به دستورات دینی که در فقه آمده می‌شود به درجات معنوی عالی‌تر رسید؟ این سوال را پرسیدم چون اکثر کسانی که در سیر و سلوک به درجات بالای معنوی و کرامات رسیدند، فیلسوف و عارف بوده‌اند و از راه مطالعه فلسفه و عرفان و تفکر به این درجات رسیدند.

### پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

نه چنین است که کسی صرفاً با عمل به چند دستور فقهی، عارف و کامل شده باشد، نه چنین است که کسی صرفاً با مطالعه به چنین درجاتی رسیده باشد.

بدیهی است که هیچ‌کسی بدون شناخت عقلی و قلبی و بدون علم و آگاهی لازم، به درجه‌ی بالایی نمی‌رسد، هم چنان که هیچ‌کسی بدون "عمل" به درجه‌ی بالایی نمی‌رسد، هم چنان که هیچ‌کسی بدون "اخلاص" بالا نمی‌رود که کسی را بالا ببرد.

● - اگر قرار بود که صرف "عمل" انسان را آگاه و عارف نماید و بالا ببرد، خوارج همه عارف می‌شدند، چون واقعاً اهل عمل بودند، نمازهای واجب و مستحب را اقامه می‌کردند، روزهای بسیاری را روزه‌دار بودند، یقیناً عفت و حجاب را نیز رعایت می‌کردند، به حج می‌رفتند، تلاوت و حفظ قرآن داشتند، حتی در جنگ‌ها و جهادها شرکت می‌کردند، اما عاقبت خوارج و امام‌گش شدند!

● - اگر قرار بود که صرف مطالعه و بدون عمل، کسی به درجه‌ای برسد، هر کسی که چندتا کتاب می‌خواند، مؤمن و عارف می‌شد؛ در حالی که بسیاری از آنان که کتاب می‌خواندند و حتی کتب الهی را می‌خواندند، به خاطر عمل نکردن به آن، به درجه‌ای از سقوط رسیدند که خداوند متعال، خالق و رب‌شان فرمود: « كَمَثَلِ الْحِمَارِ يَحْمِلُ أَسْفَارًا »، یعنی: مانند الاغ‌هایی که بارشان به جای علوفه، کتاب است.

● - خداوند متعال در قرآن کریم، به مؤمنان فرمود:

« يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا تَفْعَلُونَ \* كَبُرَ مَقْتًا عِنْدَ اللَّهِ أَنْ تَقُولُوا مَا لَا تَفْعَلُونَ » (الصف، ۲ و ۳)

ترجمه: ای کسانی که ایمان آورده‌اید! چرا سخنی می‌گویید که عمل نمی‌کنید؟! \* نزد خدا بسیار (زشت و) موجب خشم است که سخنی بگویید که عمل نمی‌کنید!

● - چقدر حدیث و روایت داریم که حتی جهنمیان از بوی تعفن عالم بی عمل در رنج هستند و چه توصیفات ناخوشایندی از وضعیت آنان در قیامت، محشر و جهنم شده است؟

● - صرف مطالعه، کسب علم و عمل بی‌روح نیز کفایت نمی‌کند. چنان که نماز بدون نیت "قربة الی الله" فایده‌ای ندارد. بنابراین، پس از علم و ایمان، لازم است که عمل با خلوص نیت و برای قرب الهی انجام گیرد، لذا دعوت شدیم که خداوند متعال را خالصانه عبادت کنیم:

« وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ حُنَفَاءَ وَيُقِيمُوا الصَّلَاةَ وَيُؤْتُوا الزَّكَاةَ وَذَلِكَ دِينُ الْقَيِّمَةِ » (البينة، ۵)

**ترجمه:** و به آنها دستوری داده نشده بود جز اینکه خدا را بپرستند در حالی که دین خود را برای او خالص کنند و از شرک به توحید بازگردند، نماز را برپا دارند و زکات را بپردازند؛ و این است آیین مستقیم و پایدار!

● - و البته فراموش نکنیم که نه تنها عمل فقط عبادات شخصی نیست، بلکه عمل به وظایف اجتماعی بسیار مهم و تأثیرگذار می باشد، چنان که در سوره والعصر، به تمامی مراتب ایمان، عمل صالح و سپس نقش اجتماعی تأکید شده و تصریح شده که کس هر کدام از اینها را نداشته باشد، «لفی حُسر» می گردد. یعنی اصل و فرع - سرمایه و سود (دنیا و آخرت) را یکجا می بازد.

### مثال:

آیا اگر کسی شما را بشناسد و خوب هم بشناسد - در بیان اظهار ارادت نماید و در عمل نیز یک دسته گل برای شما بیاورد - اما قصدش از هدیه‌ی این گل (عمل)، ابراز محبت، مودت، اخلاص و نزدیک تر شدن به شما نباشد، شما می پذیرید؟! پس خداوند که آگاه، خبیر و بصیر به نمان و آشکار ما هست نیز مطالعه، علم، عمل و هیچ کار (فردی یا اجتماعی) دیگری را بدون اخلاص نمی پذیرد.

### انسان:

دقت کنیم که انسان موجود یک بُعدی و تنها نمی باشد. چنین نیست که عقل داشته باشد، اما قلب نداشته باشد، یا قلب نیز داشته باشد، اما اراده و قصد نداشته باشد و آنها را داشته باشد، منتهی بی نیاز از عمل باشد و یا در عمل فقط به خودش توجه و اکتفا نماید و کاری با جامعه نداشته باشد و ... - بنابراین، رشد و تعالی انسان، مستلزم رشد تمامی ابعاد وجودی اوست.

نظر خودتان راجع به دانشمندی که اصلاً نمی فهمد عشق و محبت یعنی چه، چیست؟! نظر خودتان راجع به استاد فلسفه، اخلاق، حقوق ... یا نصیحت کننده‌ای که خودش عمل نمی کند چیست؟! نظر خودتان راجع به کسی علم دارد، عمل هم می کند، اما علم و عملش جهت و سوی کمالی ندارد و یا بی هدف و فقط از روی عادت است، چه می باشد؟! نظرتان درباره‌ی دانشمند و اهل عملی که خودخواه، خودبین و خودگراست چیست؟!

### عمل به دستورات دینی:

دستورات دینی که در فقه اسلام آمده چیست؟ آیا صرفاً همین احکامی مسائل روزمره می باشد؟

- - آیا تفکر، تعقل و تدبیر، از اوامر صریح الهی در قرآن کریم نمی باشد؟
- - آیا مطالعه‌ی هدفمند و حکیمانه‌ی "خلقت و حیات"، به ویژه علوم طبیعی و تجربی، از دستورهای ● - دینی و صریح آیات نمی باشد؟

- - آیا فعالیت‌های سازنده‌ی اجتماعی، تعاون در نیکی، خودداری در همکاری با هر گونه شرّ و بدی، از دستورات صریح در قرآن مجید نمی‌باشد؟
  - - آیا سازماندهی و برنامه‌ریزی، و رعایت "نظم در امور" از دستورات دینی نمی‌باشد؟
  - - آیا راز و نیاز، دعا و مناجات با حق تعالی، از دستورات دینی نمی‌باشد؟
- پس، توجه و اهتمام خالصانه (برای خدا) به تمامی این وجوه گوناگون حیات فردی و اجتماعی بشر است که سبب "ایمان، تقوا و رشد" می‌گردد. عرفان نیز یعنی همین.
- ● ● - حضرت موسی علیه السلام که پیامبر اولی العزم بود، با تمام مقامات والایی که داشت، به دنبال «عبد صالح» حضرت خضر علیه السلام رفت و از او اجازه خواست، تا از او علم "رشد" را بیاموزد. "رشد" همان بالا رفتن مراتب وجودی می‌باشد.
- « قَالَ لَهُ مُوسَى هَلْ أَتَّبِعُكَ عَلَىٰ أَنْ تُعَلِّمَنِي مِمَّا عُلِّمْتَ رُشْدًا » (الکهف، ۶۶)
- ترجمه: موسی به او گفت: «آیا از تو پیروی کنم تا آنچه (از دانش و بینش) به تو تعلیم داده شده و مایه رشد است، به من بیاموزی؟»

\*\*\*

**پسر ۸ ساله‌ام پرسید: چرا خداوند توانا و قوی که با کارهای داعشی‌ها مخالف است، آنها را نابود نمی‌کند تا به این جنایت‌ها دست نزنند؟ احساس می‌کنم که پاسخی چون: به دست مؤمنین از بین می‌برد ... قانعش ننمود؟**

### پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

مخاطب شناسی، قبل از پاسخ است. وقتی خالق متعال می‌فرماید که پسر در ۱۵ سالگی مکلف می‌گردد؛ یعنی قبل از آن، قوای ادراکی او برای تجزیه، تحلیل و درک مباحث و مفاهیم عقلی، به رشد لازم نرسیده است. این ضعف ادراک برای هر پاسخ استدلالی در برابر هر پرسشی، در حالیست که ممکن است پرسش‌های او، هم سطح پرسش‌های افراد بالغ، حتی تحصیل کرده، دانشجو و بزرگسال باشد! مثل این که پرسد: خدا کیست و کجاست و چگونه شناخته می‌شود و ...؟ یا چرا خدا چنین می‌کند و چنان نمی‌کند؟! یا فرزند در شکم مادر چگونه پدید می‌آید و ...؟

بدیهی است که از سویی پاسخ نیز باید صحیح باشد و نباید چون پرسشگر (دختر یا پسر) خردسال است، پاسخ‌های غلط و دروغ به او داد؛ و از سویی دیگر بدیهی است که نمی‌شود با زبان و منطق افراد بالغ یا تحصیلکرده به او پاسخ داد؛ بلکه باید پاسخ صحیح را در سطح او و با زبان مفهوم او بیان داشت.

فرض کنید در مورد چگونگی پیدایش طفل در شکم مادر، اگر همخوابی (جماع) مرد و زن و نطفه گذاری، اسپرم و ... را برای او توضیح دهید، پاسخ صحیح است، اما هم درک نمی کند، هم توجهش به جهاتی می رود که برای او زود است و لطمه می بیند، و هم چون این مباحث علمی را درک و هضم نمی کند، چیزی جز وهم و خیال برایش باقی نمی ماند.

حال اگر بفرمایید: «خداوند خالق موجودات است و این طفل را در شکم مادرش قرار می دهد»؛ هم پاسخ صحیحی داده اید و هم برای او قابل فهم، درک و قبول است.

خداوند علیم و حکیم، در کلام وحی و خطاب به افراد بالغ، فهیم و حتی دانشمند نیز همین دو پاسخ را می دهد؛ چنان که از جهت چگونگی خلقت، هم به ازدواج و آمیزش جنسی و خلقت از نطفه و سپس طی مراتب آن (علقه، مضغه و ...) اشاره دارد، مانند «إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَى - مَا شِئْنَا مِنْكُمْ إِلَّا خَلْقًا عَسَفًا» / الحجرات، ۱۳ - «فَإِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ نُطْفَةٍ مِنْ تَرَابٍ ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ ثُمَّ مِنْ عَلَقَةٍ ثُمَّ مِنْ مُضْغَةٍ مُخَلَّقَةٍ وَعَجْرٍ مُخَلَّقَةٍ ...» - ما شما را از خاک آفریده ایم سپس از نطفه سپس از علقه آنگاه از مضغه که برخی دارای شکل هست و برخی هنوز شکل ندارد ... / الحج، ۵ - و هم تأکید می نماید که "خداوند خلق می کند"؛ مانند: «أَنْتُمْ تَخْلُقُونَهُ أَمْ نَحْنُ الْخَالِقُونَ» - آیا شما آن را خلق می کنید یا ما آفریننده ایم / الواقعة، ۵۹ « و یا دهها آیهی دیگر در مورد خالقیت خداوند متعال و انحصار خلق به او.

پس اگر بگویید: خداوند بچه را در شکم مادرش قرار می دهد و رشد می دهد تا شرایط زندگی در دنیا را داشته باشد، پاسخ صحیحی داده اید.

### چرا خدا ظالمان را نمی کشد؟

این فقط سؤال یک پسر بچه ی ۸ ساله نیست، بلکه بسیاری از بزرگترها نیز عین همین پرسش را مطرح می کنند و خداوند متعال در قرآن مجید، دلایل و حکمت های بسیاری را بیان داشته است.

اما، بدیهی است که کسی نمی تواند مفاهیم ژرف این آیات را برای خردسال و یا حتی بزرگسالی که از آگاهی های مقدماتی لازم برخوردار نگردیده است، تشریح و تفهیم نماید؛ چنان که تا کسی چهار عمل اصلی را یاد نگیرد، جبر یاد نمی گیرد و جبر و هندسه را نیز نمی شود به این شکل به کودکان آموزش داد.

راه کار این است که بزرگترها (خانواده، معلمان، مبلغان و ...) ابتدا خودشان این آیات را بخوانند و پیرامون آن مطالعه نمایند و سپس در سطح و با زبان مفهوم خردسال، برایش توضیح دهند. به عنوان مثال، خودش بخواند:

« وَلَوْ يُوَاقِدُ اللَّهُ النَّاسَ بِظُلْمِهِمْ مَا تَرَكَ عَلَيْهَا مِنْ دَابَّةٍ وَلَكِنْ يُؤَخِّرُهُمْ إِلَىٰ أَجَلٍ مُسَمًّى فَإِذَا جَاءَ أَجْلُهُمْ لَا يَسْتَأْذِنُونَ سَاعَةً وَلَا يَسْتَقْدِمُونَ » (التحل، ۶۱)



**ترجمه:** و اگر خداوند مردم را به [سزای] ستمشان مؤاخذه می کرد جنبنده ای بر روی زمین باقی نمی گذاشت لیکن [کیفر] آنان را تا وقتی معین بازپس می اندازد و چون اجل شان فرا رسد ساعتی آن را پس و پیش نمی توانند افکنند.

سپس، ضمن آن که آیه را از روی قرآن مجید برای کودک می خواند تا از همین سنین با قرآن آشنا شود و انس بگیرد، برای او با زبان خودش، با مثال و سادگی توضیح دهد که اولاً اگر خداوند بخواهد تا کسی گناهی کرد، جانش را بگیرد و او را عذاب کند که دیگر کسی باقی نمی ماند، چون انسان ها کم و بیش گناه می کنند - ثانیاً خداوند مهربان فرصت می دهد که گناهکار متوجه خطایش شود و برگردد و خودش را اصلاح کند - ثالثاً همان طور که شب و روز مدت دارند، یک بذر طی مدت معلومی رشد می کند و ...، هر چیزی و هر کاری، یک دوره ای دارد که هر گاه وقتش رسید، پایانش می رسد و ... .

یا اگر (مانند پاسخی که داده اید) به آیهی « قَاتِلُوهُمْ يُعَذِّبُهُمُ اللَّهُ بِأَيْدِيكُمْ وَيُخْزِهِمْ وَيَنْصُرْكُمْ عَلَيْهِمْ وَيَشْفِ صُدُورَ قَوْمٍ مُّؤْمِنِينَ - با آنها پیکار کنید، که خداوند آنان را به دست شما مجازات می کند؛ و آنان را رسوا می سازد؛ و سینه گروهی از مؤمنان را شفا می بخشد؛ و بر قلب آنها مرهم می نهد) / التوبة، ۱۴»؛ برایش مثال های مفهوم بیاورد؛ مثل این که رزق دست خداست، اما فرمود تو باید کار کنی و به دست آوری - شفا دست خداست، اما را در دست پزشک قرار داد - یا این که علم را خدا می دهد، اما فرمود که باید به مدرسه بروی و نزد معلم دست بخوانی، تا من به وسیله ای او به تو علم بدهم و صدها مثال مفهوم دیگر.

بنابر این خدا فرمود که تو باید بد و خوب را بشناسی و خودت مقابل بدی ها بایستی، تا خودت رشد کنی و اگر چنین کردی، من یاریت می کنم تا پیروز شوی، چنان که همه ی بدها و قدرت ها، از داعش حمایت کردند، اما وقتی گروهی از مسلمانان، با آنها مقابل کردند، شکست خوردند.

در هر حال، حقایق عالم هستی، باید ها و نبایدها، علوم قرآنی، حکمت و اخلاق، باید طبق آموزه های اسلامی، اما با زبان فراخور سن کودک پاسخ داده شود.

### نکته:

از نکات مهم این است که گاه حتی اگر با زبان ساده و مثال توضیح دادید، ممکن است احساس کنید که او کاملاً درک نکرده و مجاب نشده است؛ اما باید به این دقت نمایید که همین پاسخ، در ذهن او نقش می بندد و به موقع ریشه دوانده و میوه می دهد؛ چنان که پاسخ های غلط، دروغ، از سر واکنی و ... نیز در ذهن او نقش می بندد و در آینده به شاکله ای او زیان می رسانند. کمترین ضررش این است اگر هدایت شده و حقایق را بشناسد، معترض می شود که چقدر بزرگترهائیش به او سخنان نادرست و حتی دروغ تحویل دادند!

\*\*\*





## تاریخ-آبان ۹۶

این که مذهب تشیع را صفوی‌ها در ایران رواج دادند و قبل از آن در ایران همه سنی بودند؛ چه جوابی دارد؟

### پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

حال اگر چنین باشد، چه حقیقتی تغییر یافته یا معکوس می‌گردد؟ کدام حقی باطل می‌شود؟ کدام باطلی حق می‌شود و ...؟! آغاز یا قدمت تاریخی، چه نقش و جایگاهی در حقانیت یا بطلان ادیان و مذاهب، در اشخاص یا جوامع دارد؟! تشیع و ولایت‌مداری شخصی چون حرّ، بسیار دیرتر از حبیب بن مظاهر بود؛ اما هر دو در رکاب امام حسین علیه السلام، به شهادت رسیدند.

پس، ضرورتی ندارد که حتماً پاسخی در رد بدهیم، بلکه باید تاریخ و نیز شعارها را با دقت بررسی نماییم و درست تحلیل کنیم.

● - باید بسیار مراقب باشیم که گاه مقصود از یک گزاره، به هیچ وجه متن آن نیست، بلکه قصد خلط مباحثی برای القای نتیجه‌گیری‌های نادرست می‌باشد.

این که مذهب تشیع چیست؟ جایگاه ولایت و امامت در قرآن مجید، سنت رسول الله صلوات الله علیه و آله، احادیث کدام است و ...؟ یک مقوله است، و این که کدام ملت و جماعتی، در چه زمانی، چرا و چگونه به فرهنگ، دین، مذهب، ایسم یا جریانی روی آوردند، و سپس چرا بازگشتند و یا چرا هم چنان پایدار ماندند؟ یک مقوله‌ی دیگری است.

\* - به عنوان مثال: می‌دانیم که اولین مذهب اهل سنت (حنفی)، توسط ابوحنیفه النعمان بن ثابت بن زوطا بن مرزبان (۸۰ - ۱۵۰ هجری قمری)، که او را «امام اعظم» می‌خوانند، نزدیک به ۱۵۰ سال (۱۵ قرن) پس از رحلت تأسیس شد؛ او خودش در فقه شاگرد "ابراهیم نخعی" بود و البته از محضر امام باقر و امام صادق علیهما السلام نیز استفاده نمود؛ و مذهب حنفی نیز در زمان خلافت هارون و پس از وی بدل به مذهب رسمی خلفای عباسی، در تمامی سرزمین‌های اسلامی (از جمله ایران) گردید.

### حال چه بگوییم؟ می‌پرسیم:

● - مسلمانان، طی پانزده قرن قبل از تأسیس مذهب حنفی، به کدام مذهب بوده‌اند؟!

● - آیا خلقای اموی و عباسی، با آن همه کفر، نفاق، فسق، فساد و جنایاتشان، اصلاً مسلمان بودند که "سنّی" باشند؟!

● - مگر رأس ولایت و امامت (تشیع)، حضرت امیرالمؤمنین، امام علی علیه السلام نمی باشند که در دامان حضرت رسول اعظم صلوات الله علیه و آله رشد نموده و تربیت یافتند و اولین مرد مسلمان نبوده اند؟ پس چرا خلفای اموی و عباسی، "امام گُشی" را در صدر استراتژی ها و عملکرد سیاسی و مذهبی خود قرار دادند؟! اهل سنت نباید آنها را به مذهب خود ملقب کنند، که این خودزنی بزرگی است!

● - آیا ابوحنیفه و بنیانگذاران سه مذهب دیگر (شافعی، حنبلی و مالکی)، خودشان برای اهل بیت علیهم السلام، حرمت ویژه ای قائل نبودند؟! آن زمان که با ضد تبلیغ دستگاه حکومتی، شیعیان را "رافضی" می خواندند، ابوعبدالله، محمد بن ادریس، که او را «امام شافع» می خوانند، در قصیده ی بلندی سرود: «اگر حبّ علی و آل علی رافضی بودن است، من خود اول رافضی هستیم».

● - پس اگر نگاه علما و فقهای بنیانگذار مذاهب تسنن، به اهل بیت علیهم السلام چنین بوده است، نگاه و گرایش مردم چگونه بوده است؟!

### **حکومت، مردم و مذهب:**

مردم، دین و مذهب شان (در هر کجای عالم)، یک مقوله است و رویکرد موافق یا مخالف حکومت ها و دولت ها، یک مقوله ی دیگری است.

امروزه، دین اکثر مردم در امریکا و کشورهای اروپایی، مسیحیت، با مذاهب گوناگونش می باشد، اما در قانون اساسی آنها، کشورشان "بی دین" اعلام شده است، و جالب آن که هم چنان مقاماتی چون رییس جمهور یا نخست وزیر، و یا دعوایی قضایی، با قسم بر انجیل معتبر می گردد! یا تا همین چند سال پیش، (پس از آتاتورک)، کشور ترکیه در قانون اساسی لاییک و بی دین شمرده می شد، در حالی که بیشتر مردم آن کشور، مسلمان بوده و هستند. تاریخ دین و مذهب در کشور و میان ملت ایران نیز مستثنای از همسویی یا مخالف رسمی، غیر رسمی - مستقیم و یا غیر مستقیم حکومت ها و دولت ها نبوده و نمی باشد. حتی امروز و در همین جمهوری اسلامی ایران.

### **مردم ایران:**

● - مردم ایران، در همان زمان اختناق و ظلم خسروی، فوج فوج به اسلام گرویدند و یا دست کم رویکرد موافقی داشتند که عطش و زمینه ی حمله اعراب در زمان خلیفه دوم را تشدید نمود.

● - اما از همان ابتدا، حکومت های کافر و ظالم اموی و سپس عباسی بر تمامی سرزمین های اسلامی و از جمله ایران حاکم گردید.

- - بدیهی است که این حکومت‌ها، نمی‌توانستند مانند یزید لعین، مدعی شوند که ما اصلاً توحید، معاد، وحی، اسلام، قرآن و ... را قبول نداریم. چرا که آن وقت مردم مسلمان، حکومت آنها را ساقط می‌کردند. چنان که امروزه نیز حکومت‌ها و دولت‌ها در کشورهای اسلامی، نه تنها انکار نمی‌کنند، بلکه ادعای مضاعف نیز دارند، اگر چه چون عربستان سعودی، نوکر باشند و مسلمانان را هر گوشه‌ی جهان به صورت مستقیم (مانند یمن و بحرین) و غیر مستقیم (با تشکیل و حمایت از داعش)، قتل عام کنند.
- - هم چنین، حکومت‌های اموی و عباسی، در اعلام مذهب خود، نمی‌توانستند و نمی‌خواستند که ادعای ولایت، امامت و تشیع کنند، چرا که آن وقت باید حکومت را تسلیم معصوم علیه السلام می‌کردند، چنان که مأمون با حيله ژست آن را گرفت و امام این حيله را خشتی نمود.
- بنابراین هیچ راهی نداشتند جز این که بگویند: ما مسلمان و اهل سنت هستیم و به این بھانه، شیعه گُشی را از ترور امامان گرفته تا قتل عام پیروان، سرلوحه سیاست‌ها و عملکردهای خود قرار دادند.
- - اما مردم ایران، ضمن آن که دین اسلام و مذهب سنی را به رسمیت شناخته بودند، با تحقیق و بصیرت عالمانه و حکیمانه، عشق، محبت و مودت خاصی به اسلام، قرآن مجید، مقام رسول اعظم و اهل بیت او علیهم السلام پیدا نمودند، که گاه علنی بود و گاه مخفی، اما واضح و مؤثر.
- - ترور امامان، سرکوب شیعیان، به حبس انداختن عالمان و متفکران، قتل عام سادات و سایر پیروان اهل بیت علیهم السلام در اقصی نقاط ایران، در دوران‌های طویل اموی و عباسی، همه دال بر توجه مردم به مکتب و مذهب اهل بیت علیهم السلام می‌باشد.
- - اگر عشق، محبت و مودت وافر مردم به امامان و در آن برقه، به شخص شریف امامان موسی بن جعفر و علی بن موسی الرضا علیهما السلام و بالتبع فشار اذهان عمومی بر حکومت نبود، نه هارون لعنة الله، به امام موسی بن جعفر علیه السلام می‌گفت: «این حق شما چیست که ما بدهیم قضیه تمام شود» - و نه او را به زندان‌های کوتاه و بلند می‌انداخت و نه ترورش می‌کرد.
- - اگر این عشق، محبت و مودت وافر نبود که مأمون لعنة الله، مجبور نمی‌شد حضرت امام رضا علیه السلام را به ایران بیاورد و بگوید: «او ولیعهد من است»، تا مردم راضی و ساکت شوند؛ و از اجتماع مردم، در اقامه‌ی فقط در یک نماز عید فطر به امامت ایشان نمی‌ترسید و ترورش نمی‌نمود!
- - اگر گرایش فهیمانه و عاشقانه مردم ایران به اهل بیت علیهم السلام نبود که آن مصائب را بر بزرگانی چون حضرات معصومه، عبدالعظیم و سایر امامزادگان تحمیل نمی‌کردند.
- - و کلام آخر آن که: بله مذهب تشیع، پس از صفویه در حکومت ایران رسمی شد، اما اگر کثرت این ملت، به تشیع و اهل بیت علیهم السلام، اعتقاد و گرایش نداشتند که صفویان نیز نمی‌توانستند به حکومت

برسند. بالاخره ادعای تشیع، ولایت و امامت کردند که مردم از آنها حمایت کردند و آنها به قدرت رسیدند، و البته خودشان نیز اعتقاد داشتند و در برهه‌های گوناگون، توسط حکومت و یا با رویکرد مثبت حکومت، خدماتی را نیز ارائه دادند.

### تاریخ:

ادیب بزرگ و نقطه‌گذار قرآن مجید، «ابوالاسود دوئلی» و «ابو عمر یا ابو عمره زاذان کندی فارسی»، قاری و مبلغ حدیث غدیر خم - «عاصم ابن ابی النجود اسدی» - «عبدالله بن کثیر» - «میثم تمار» و «هرمزان» در عصر امیرالمؤمنین علیه السلام - «محمد بن سیرین، در عصر امام حسن مجتبی علیه السلام» - «سالم بن عمرو»، «سعد بن حرث»، «شیب» و «واضح ترکی» و سی تن از یاران ابوعبدالله الحسین علیه السلام در کربلا - «طاووس بن کیسان»، «عمران بن میثم تمار» و «ابوخلد کابلی» در عصر امام سجاد علیه السلام - «ابان بن ابی عیاش فیروز»، «اسحاق القمی»، «الابرش کلبی رازی»، «ابوعبدالله القزوینی» در عصر امام باقر علیه السلام - «جابر بن حیان»، «ابو اسحاق جرجانی»، «ابو ایوب الخراسانی»، «ابو الدیلم»، «ابو هارون اسحاق جرجانی»، «جبله الخراسانی» و «بشار بن میمون خراسانی» و ... از دانشمندان بزرگ ایرانی بودند که در شناخت و گرایش مردم ایران، تأثیر بسیاری داشتند.

\*\*\*

## آیا مناظره‌هایی میان علمای زرتشتی و مسلمان در سده‌های آغازین اسلام ثبت شده است؟

### پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

از یک سو باید توجه داشت که از آغاز رویکرد ایرانیان به اسلام، نزدیک به چهارده قرن گذشته است و بدیهی است که بسیاری از مباحث فرق دیگر، یا اصلاً ثبت نشده است و یا از بین رفته است. از سویی دیگر باید توجه داشت که قدرت و گستره‌ی زرتشتیان، بیشتر متکی بر حکومت ساسانیان بود تا مبانی معرفتی؛ لذا با سقوط حکومت ساسانیان و نیز رویکرد بیشتر مردم به اسلام، به ویژه در سده‌های نخست، نه به مباحثه میلی داشتند و نه در آن شرایط، تبلیغ و مباحثه را به صلاح خود می‌دیدند؛ و نه اساساً در مقام معارف اسلامی، حرفی برای گفتن داشتند؛ لذا بیشتر به کارهای درون گروهی، در حفظ آتشکده‌ها، حفظ احترامی که مؤبدان نزد مردم داشتند، نوشتن چند کتاب ادبی و تاریخی به زبان پهلوی و ... مبادرت می‌نمودند.

در دوره‌ی ساسانیان، مؤبدان که جزو معدود اقشار مجاز به تحصیل علم بودند، به امور دینی (در آتشکده‌ها)، سیاسی (ارائه مشاوره به شاه و شنیدن اعترافات شاه برای بخشش گناه)، گاه تأیید شاه، گذاردن تاج سلطنت بر سر شاه، وساطت بین شاه و رعیت، فروش سند مغفرت به بزرگان، ترجمه و بالاخره پاسخگویی به سؤالات شرعی

مردم می‌پرداختند و بدینوسیله به جایگاه‌های رفیع اجتماعی و سیاسی دست می‌یافتند (۱)، اما پس از سقوط حکومت ساسانیان، دیگر چنین امکانات و شرایطی نداشتند.

● - اما در سده‌ی سوم، به خاطر تغییر رویکرد حکومت، سیاست تبلیغی زرتشتیان نیز متغیر گردید.

تغییر رویکرد حکومت، که در اواخر حکومت هارون آغاز شد و در دوره‌ی مأمون شدن یافت، این بود که می‌خواستند ضمن حفظ ظاهر اسلامی، تفکر، اندیشه و اعتقادات اسلامی را به چالش بکشند، لذا در دوران هارون مجالس بحث برگزار می‌گردید، اما مأمون، تحت عناوینی چون: «گفتگوی ادیان»، و با حمایت‌های گسترده‌ی اقتصادی و سیاسی، دروازه‌های تهاجم فرهنگی را گشود؛ و البته او به هجمه‌ی فلسفه‌های الحادی یونان، و گرایش‌های خرافی هندوها، بیشتر از ادیانی چون مسیحیت، یهودیت و زرتشتی بها می‌داد.

او به بهانه‌ی این که «عمو زاده‌ای به نام علی بن موسی الرضا داریم که پاسخ همه را می‌دهد»، اجازه ترجمه، تبلیغ و مباحثه گسترده را صادر نمود، اگر چه ضمن در فشار قرار دادن شیعیان، حتی یک نماز و خطبه‌ی امام را برتافت و او را ترور نموده و به شهادت رساند.

● - بنابراین، زرتشتیان، از سده سوم به بعد، به بهینه‌سازی کتب خود و نیز برخی از مناظرات و مباحثات با علمای اسلام (به ویژه شیعیان) روی آوردند که برخی از آنها به ثبت رسیده است.

● - البته زرتشتیان، برای تبلیغ، به تغییر متون دینی یا مباحثه و مناظره اکتفا نکردند، بلکه چون ایرانیان زرتشتی گروه گروه به اسلام می‌گرویدند، قوانین بسیار سختی (تا مرگ)، برای آنان وضع کردند.

ازدواج زرتشتی با مسلمان را گناه بزرگی به نام «**تناپوهل**» نامیدند و گفتند: «در نزدیکی مرد با زن غیر "بهدین = زرتشتی"، گناه گران است، اگر آبستن باشد، چند گناه است - روح آن مرد نمی‌تواند به بهشت برسد - اگر آن فرزند به ۱۵ سالگی رسید و مسلمان ماند، گناه مرد زرتشتی (پدر)، مرگ ارزان خواهد بود» و مؤبدی به نام «امید اشوهیشتان» نیز چنین فتوا داد: «یک زرتشتی پس از مسلمان شدن، مرتکب گناه **تناپوهل** شده و اگر طی یک سال به دین اصلی‌اش بازنگردد، سزایش مرگ خواهد بود و اموال او نیز به پیش از همه، به آن زرتشتی‌ای می‌رسد که **بدان دست یابد (او را بکشد)**» (۲)

● - از اواسط قرن سوم به بعد، مؤبدان زرتشتی سعی کردند که از یک سو با اعتقادات اسلامی، باور حاکمان، زبان عربی و متون اسلامی آشنا تر شوند تا بتوانند مقابله کنند، و از سویی دیگر در متون خود که مروج آتش پرستی و نیز احکام بسیار نکوهیده، [به ویژه در امر ازدواج و روابط زناشویی]، که نه تنها با اسلام تضاد داشت، بلکه مورد انتقاد مسیحیان و یهودیان (ایرانیان اهل کتاب) بود، اصلاحاتی انجام دهند.

● - بنابراین، زرتشتیان، با توجه به نداشتن کتابی اصیل و مدون و نیز برگرفتن حکمت‌هایی از هندو و ...، وزانتی برای بحث و مناظره با علمای اسلام را نداشتند، اما در عین حال، گاه بحثی در می‌گرفت و برخی از آنان به صورت تیتیر (خبر) و برخی دیگر به صورت متن و یا خلاصه‌ای از آن ثبت شده است:

\* - متکلم زرتشتی به نام "رستم بن مهر هرمزد"، در سال ۶۶ قمری، با "عبدالعزیز بن عامر"، حاکم مسلمان سیستان، به بحث و گفتگو نشست. (۳)

\* - از سده سوم به بعد، بازار بحث و مناظره بین علمای اسلام، با علمای ادیان و مذاهب، به یکباره، هم آغاز شد و هم رونق گرفت، تا جایی که یحیی بن خالد، هر هفته یکشنبه در منزل خودش مجلس مباحثه‌ای برگزار می‌کرد. او بسیار به علما و متکلمان از شاگردان امام صادق علیه السلام و از جمله هشام بن حکم رشک می‌برد؛ لذا مکرر مناظراتی با حضور هارون یا در غیاب او برگزار می‌کرد تا شاید او مغلوب گردد. از این رو، هشام، با افراد گوناگونی از ادیان و مذاهب مختلف مناظره داشت، تا جایی که سید صدر می‌گوید: «دین و مذهبی در بغداد و بصره نماند، مگر آن که هشام با بزرگان آنها مباحثه نموده و همه را مغلوب کرده باشد».

\* - از جمله این مناظرات، گفتگوهای هشام با مؤبدان زرتشتی و به ویژه مؤبد مؤبدان بوده است که شیخ صدوق (ره) می‌گوید: او را به مرز تسلیم کشاند. (۴)

\* - یکی از این مناظره‌ها، بین مؤبد مؤبدان زرتشتی به نام «آذر فرنیغ» بود که رئیس زرتشتیان فارس بود با نو مسلمانی به نام «داوژ اوهر مزد» بود که به «وهب الله» تغییر نام داده بود. «آذر فرنیغ»، مسیحیان و یهودیان را نیز به این مناظره دعوت کرد و آتش‌پرستی، عذاب دوزخ، وجود اضداد در جهان، وضع مردگان و ... موضوع بحث آنان بود. (۵)

### مناظره‌ی امام رضا علیه السلام:

در آن جلسه‌ی معروف مناظره‌ی عالمان از تمامی ادیان و مذاهب با امام رضا علیه السلام و در بارگاه مأمون لعنة الله، نوبت به مؤبد بزرگ زرتشتیان رسید که امام او را به مناظره دعوت نمودند.

\* - نکته‌ی بسیار قابل توجه و حائز اهمیت (به ویژه در روش بحث و نیز محتوا) این بود که حضرت امام رضا علیه السلام، اصلاً وارد مباحث اعتقادی و نگرش آنان نسبت توحید و معاد و یا احکام آنان نگردید، بلکه به ریشه‌ی و دلایل اعتقاد به نبوت زرتشت توجه دادند و پرسیدند:

«دلیل تو بر نبوت زرتشت چیست؟»

\*- نکته‌ی مهم این است که ایشان اصلاً وارد این بحث نشدند که آیا اساساً شخصیتی به نام زرتشت، پیامبر بوده یا نبوده است؟ بلکه پرسیدند: «دلیل تو بر نبوت وی چیست؟»؛ چرا که اگر دلیل موجهی نداشته باشند، نباید مدعی شوند که او پیامبر بوده است!

**بزرگ زرتشتیان گفت:** او چیزهایی برای ما آورده که پیش از او کسی نیاورده بود. ما او را ندیده‌ایم، ولی از پدران ما به ما رسیده که او چیزهایی را برای ما حلال کرده که دیگران نکرده‌اند. از این جهت، ما پیرو او شدیم. حضرت امام علیه السلام، اصلاً نگفتند که مثلاً چه آورده و یا چه چیزهایی را حلال یا حرام کرده، بلکه روی استدلال وی دست گذاشتند و پرسیدند:

امام: آیا از راه اخبار پیشینیان، نبوت او برای شما ثابت شده است؟  
**بزرگ زرتشتیان:** آری.

امام: امت‌های دیگر نیز اخباری در مورد نبوت پیامبران و موسی و عیسی و محمد دارند. پس چرا همانگونه که با اخبار به نبوت زرتشت معترفید، در مورد دیگر پیامبران اعتراف نمی‌کنید؟  
بزرگ زرتشتیان، دیگر نتوانست چیزی بگوید.

امام، خطاب به حاضران فرمود: اگر در میان شما کسی هست که مخالف اسلام است، بدون این که شرم کند، هر چه می‌خواهد، سؤال کند... (۶)

**پاورقی:**

- (۱) - تاریخ المم و الملوک، طبری، ج ۱، ص ۵۶۱ / فاتیح العلوم، محمدخوارزمی، چ ۱، ص ۱۰۴ و ...
- (۲) روایت امید آشوهیستان، متعلق به سده چهارم هجری، تدوین و ترجمه نزهت صفای اصفهانی، ص، (۱۶۷)
- (۳) - تاریخ سیستان (نام مؤلف یقینی نمی‌باشد)، ص ۱۰۶
- (۴) - عیون الاخبار الرضا علیه السلام - بحار الانوار، ج ۱۱، به نقل از کتاب کشی / کتاب توحید، شیخ صدوق، ۴۱۴ - و ...
- (۵) - ژ. دومنانش، ادبیات زرتشتی پس از فتوح مسلمانان، تاریخ ایران از اسلام تا سلاجقه، گردآورنده: ر. ن. فرای، ترجمه حسن انوشه، ج ۱، ص ۴۶۸.
- (۶) - توحید، شیخ صدوق، ص ۴۳۰؛ عیون الاخبار الرضا (ع)، ج ۱؛ ص ۱۵۰ / بحار الانوار، مجلسی، ج ۱۰، ص ۳۱۰

\*\*\*





## حقوقی و احکام-آبان ۹۶

اگر کسی بدهکاری و حق الناس داشته باشد و فعلا توان جبران را نداشته باشد می تواند به کربلا برود و به این نیت که بعد از کربلا صاحبان حق را راضی کند؟

### پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

ابتدا به یک نکته‌ی عقلی دقت کنیم، چرا که خداوند متعال عبادت عُقلایی را می‌طلبد و می‌پسندد و به آن امر فرموده است.

● - بدیهی است که در تمامی زیارات و از جمله اربعین، فرض بر نیت «قربة الی الله» در زائر است، نه این که از روی هوا و هوس و ... باشد. یعنی او می‌خواهد که بدینوسیله، عبادتی دیگر انجام دهد که آن عبادت مقبول و مرضی الله جل جلاله باشد و سبب رشد، کمال و قرب او گردد.

● - هر مسلمانی می‌داند که حق الناس و ادای دین، "واجب" است و زیارت یک امر مستحبی می‌باشد، بنابراین، «هیچ عاقلی، واجب را در راه مستحب قربانی نمی‌کند».

● - حفظ جان و مال مردم و ادای دین، در درجه‌ای از اهمیت است که در برخی از موارد، نه تنها شکستن نماز یومیه، جایز می‌شود، بلکه واجب نیز می‌گردد و اگر نمازگزار در چنین شرایطی نماز خود را نشکند، معصیت نموده است (اگر چه نمازش صحیح است). چنان که امام خمینی رحمه الله علیه و بیشتر مراجع همین فتوا را داده‌اند:

**مسأله ۱۱۶۰-** اگر حفظ جان خود انسان یا کسی که حفظ جان او واجب است یا حفظ مالی که نگهداری آن واجب می‌باشد بدون شکستن نماز ممکن نباشد باید نماز را بشکند ولی شکستن نماز برای مالی که اهمیت ندارد مکروه است.

**مسأله ۱۱۶۱-** اگر در وسعت وقت مشغول نماز باشد و طلبکار طلب خود را از او مطالبه کند چنانچه بتواند در بین نماز طلب او را بدهد باید در همان حال بپردازد و اگر بدون شکستن نماز دادن طلب او ممکن نیست باید نماز را بشکند و طلب او را بدهد، بعد نماز را بخواند.

**فقه:**



بنابراین، از بُعد فقهی، شرایط گوناگون است و چه باید کردها (فتاوا) بر اساس آن شرایط می باشد. مانند:

- - حق الناس های معنوی را مخلوط نکنید، ممکن است مثلاً غیبت کسی را کرده باشید؛ خب چه زائر باشید یا نباشید، باید حلیت بگیرید، و البته که زوار با همه تماس گرفته و خلیت می طلبند.

**اما در مسائل مالی، فرق دارد:**

- - اگر یقین داشته باشد که طلبکار راضی است که بدهکار ابتدا به زیارت رفته و سپس قرض او را بدهد (نه این که بگوید انشاء الله بعداً او را راضی می کنم)، اشکال ندارد.
- - از طلبکار اجازه و رضایت بگیرد.
- - بازپرداخت موعود داشته باشد و زمان آن دورتر از این ایام باشد (فرصت برای بازپرداخت تا تاریخ مقرر باقی باشد).

- - سفر زیارتی، هزینه ای نداشته باشد.

- - هزینه سفر را دیگری پردازد. حال چه ببخشد و چه قرض دهد.

- - اما اگر بدهکار پولی دارد که می تواند آن را برای زیارت و یا سایر مستحبات هزینه نماید، و طلبکاری دارد که منتظر دریافت طلب خود است، تردیدی نیست که باید ابتدا دین و قرض خود را ادا نماید.

**نکته:** از درس های عاشورا این است که سیدالشهداء علیه السلام، به جمع یارانش که برای دفاع از ولایت و شهادت آماده شده بودند فرمودند (مضمون): «هر کس بدهی دارد، برود». یکی از یاران عرض کرد: «من بدهی دارم، اما نمی روم. من نمی توانم به خاطر مقداری بدهی، شما را در این معرکه ترک نمایم و...!» ایشان فرمودند: «هیچ راهی نیست، مگر آن که یکی از اینها که می روند، بدهی تو را ضمانت نمایند». لذا او گشت و از اقوام خود کسی را پیدا کرد که بیاید و بازپرداخت بدهی او را [در صورت شهادت]، ضمانت کند.

بنابراین، ادای قرض تا این حد واجب است و اولویت دارد، چه رسد به این که کسی بدهکار باشد و بخواهد در راه زیارت مستحبی هزینه نماید!

\*\*\*



## اعتقادی-پاییز ۹۶

چطوری بفهمیم که دین فطری هست؟ از کجا بدونیم خداگرایی فطری هست؟ و از کجا بدونیم بندگی و عبادت فطری هست؟ از کجا بدونیم عاشق خدا هستیم؟

### پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

ابتدا به معنا و مقصود از "فطری" بودن، صرف نظر از مصادیقی چون: خداشناسی، خداجویی و یا دین توجه نماییم.

● - پاره‌ای از معلومات انسان، "اکتسابی" می‌باشد، یعنی خودش آن را نداشته و از بیرون کسب کرده است. مانند زبانی که نوزاد از پدر و مادر یا محیط فرا می‌گیرد، یا ریاضیات، هندسه، شیمی، نقاشی و ... بدیهی است که در علوم اکتسابی، همگان یکسان نمی‌باشند، چرا که استعدادها، محیط جغرافیایی، بافت فرهنگی، ذوقها و امکانات انسانها هم گوناگون است و هم یکسان نیست. یکی سه زبان خارجی را هم به سرعت و خوبی فرا می‌گیرد، دیگری ادبیات و دستور زبان خودش را نیز نمی‌تواند فرا گیرد. یکی در حفظ قوی است و مثلاً تاریخ یا ادبیات را به خوبی فرا می‌گیرد، دیگری در حفظ ضعیف و در فهم و تحلیل قوی‌تر است، پس علمی چون فلسفه، علوم سیاسی، ارتباطات و ... را بهتر فرا می‌گیرد.

● - اما، پاره‌ای دیگر از معلومات انسان، از بیرون کسب نمی‌شود، بلکه در او نهادینه شده است که گاه به آن "بدیهیات اولیه" نیز می‌گویند. مثل این که کسی نیاز ندارد تا از بیرون به او یاد دهند که «کلّ بزرگتر از جزء است»، یا یاد دهند که «وجود هر پدیده‌ای، علت می‌خواهد» یا «هر متحرکی، نیازمند به محرک می‌باشد». لذا انسان‌های اولیه، برای شکار، سنگ‌های تیز تراشیدند و انسان به سوی ابزار سازی پیش رفت، چون می‌دانست نیاز به اسباب و علل دارد. یا ارسطو در مبحث «حرکت و محرک» همان را می‌گوید، که آن پیرزن عوام، درباره چرخش چرخ ریسندگی به وسیله دست خود می‌گوید.

● - و همین‌طور است، امیال و گرایش‌های آدمی، که در مواردی اکتسابی است، مانند گرایش به مد روز - و گاهی فطری می‌باشد، مانند گرایش به حق، به زیبایی، به کمال، به قدرت و ...

**نکته:**

**یک -** ریشه و علت فهم تمامی علوم اکتسابی، همان علوم فطری یا بدیهیات عقلی می باشد؛ و ریشه و علت تمامی گرایشات، همان گرایشات فطری می باشند که در وجود انسان سرشته و نهادینه شده اند. اگر انسان بر اساس بدیهیات اولیه عقلی، نداند که هر چیزی معلول است و علتی می خواهد؛ هیچ گاه انگیزه ای برای کشف علوم تجربی نیز پیدا نمی کند و اگر فطرتاً عاشق جمال نباشد، از هیچ مصداق زیبایی معنوی یا مادی خوشش نمی آید.

**دو -** علوم و گرایشات اکتسابی، در افراد گوناگون هستند، چرا که از بیرون کسب می شوند و بیرون برای همه یکسان نمی باشد. اما علوم و گرایشات فطری، در همه یکسان است، چرا که انسان اینگونه خلق شده است.

● - بنابراین، اگر گفته شود که امری فطری است، باید اصل آن در همگان وجود داشته باشد؛ چنان که می دانیم اصل «حبّ و بغض = دوست داشتن و بد آمدن»، فطری است، یعنی کسی به انسان یاد نداده است؛ لذا در همگان وجود دارد، اگر چه مصداق و متعلقات در هر کسی متفاوت است.

**خداشناسی:**

اصل خدا شناسی، فطری است؛ پس در همگان وجود دارد؛ چنان که حتی کافران و منکران خداوند سبحان نیز به دنبال عامل پیدایش هستی می گردند؛ یعنی اصل وجودش را قبول دارند، اما مصداقش را نمی شناسند. حال یکی می گوید: ماده اولیه، دیگری می گوید: تصادف، سومی می گوید: انفجار بزرگ (بیگ بنگ)، چهارمی می گوید: یک انرژی و قدرت ناشناخته و ... پس اختلاف در مصداق است و نه در اصل.

**خدا گرایی:**

اصل خدا گرایی نیز فطری می باشد. چنان که همگان فقر و نیازمندی خود به غیر را با تمام وجود درک می کنند و گرایش دارند به هر کسی یا چیزی که نقص آنها را به کمال برساند و فقرشان با غنای خود پوشش داده و مرتفع نماید. گرایش به حیات (حیّ)، به علم (علیم)، به قدرت (قادر)، به زیبایی (جمیل) و ... در همگان وجود دارد، اگر در موضوع مصداق حقیقی کمال و غنای محض، اختلاف وجود دارد.

**خدا دوستی:**

اصل خدا دوستی نیز فطری است؛ چرا که خداوند متعال، هستی و کمال محض هست، و همگان عاشق کمال هستند و نه برای کمال حدی قایل هستند و نه برای میزان عشق و محبت خودشان به کمال حدی قایل می باشند. یعنی همگان، بی حد، عاشق کمال بی حد و محض هستند. منتهی اختلاف در همان یافتن مصداق حقیقی کمال است و البته اگر کسی آن را نشناسد، مصداق کاذب را جایگزین خواهد نمود.

**خدا پرستی:**

پرستش (بندگی = عبادت)، یعنی شدت وابستگی و تعلق؛ و آدمی از آن جهت که از سویی فقیر و ضعیف و ناقص است و از سویی دیگر، عاشق کمال می باشد، حتماً به کسی یا چیزی که آن را کمال خودش فرض نموده و عاشقش شده، وابستگی محض پیدا می کند.

از این رو، احدی از آحاد مردم نبوده، نیست و نخواهد بود که به وابستگی (پرستش) نداشته باشد، خود را در مقابل معبودی، عبد نبیند و برای تفریب، وصال و لقای او، تلاش نکند. حال خواه در مقام مصداق، إله و معبود حقیقی [الله جلّ جلاله] را پرستد، خواه از هوای نفس خودش گرفته تا مصداق بیرونی (انواع و اقسام طواغیت)، یا حتی بت مجسمه‌ای، گوساله ساز و گوساله را إله و معبود خویش قرار دهد. در هر حال همگان پرستنده هستند و معبودشان متفاوت است.

### دین گرایی:

دین، یعنی "جهان بینی" (اعتقادات و اندیشه‌ها و باورهای نظری)، و "بایدها و نبایدها"، یا برنامه‌ی زندگی منطبق با آن جهان بینی، که در اصطلاحات گوناگون، به آن شریعت، فقه، احکام، حقوق و یا قوانین گفته می شود.

حال آیا کسی وجود دارد که "دین" نداشته باشد؟! پس دین گرایی نیز فطری است؛ اگر چه در مقام مصداق، دین یکی اسلام است، دین دیگری سایر شریعت‌های الهی است، دین یکی مکاتب الحادی و "ایسم"های گوناگون می باشد. پس حتی کافران به خداوند متعال نیز "دین" دارند، چنان که در سوره کافرون، فرمود که به کفار بگو: «لَكُمْ دِينُكُمْ وَلِيَ دِينِ - دین شما برای خودتان و دین من برای خودم / ۶». پس اصل دین گرایی نیز فطری است.

### اسلام و قرآن مجید:

#### الف - پرستش:

اگر چه در سرتاسر کتاب خلقت و کتاب وحی (قرآن کریم)، آیات (نشانه‌های) خداشناسی وجود دارد و به واسطه عقل و وحی نیز به آنها استدلال شده است، اما شعار اسلام "لا إله إلا الله" می باشد، یعنی بدانید و باور کنید که "الهی" برای پرستش جز او وجود ندارد. یعنی همگان پرستنده هستید، چرا که من (خداوند سبحان)، شما را با معرفت خداشناسی آفریده‌ام، اما به هنگام پرستش، به سراغ خدایان کاذب می روید، در حالی که "إله"یی به جز او وجود ندارد.

« وَإِلَهُكُمْ إِلَهٌ وَاحِدٌ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ » (البقره، ۱۶۳)

ترجمه: و إله (معبود حقیقی) شما إلهی است یگانه، جز او معبودی نیست او رحمان و رحیم (دارای رحمت عام و خاص) است.

« أَفَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلَهُهُ هَوَاهُ وَأَضَلَّهُ اللَّهُ عَلَى عِلْمٍ وَخَتَمَ عَلَى سَمْعِهِ وَقَلْبِهِ وَجَعَلَ عَلَى بَصَرِهِ غِشَاوَةً فَمَنْ يَهْدِيهِ مِنْ بَعْدِ اللَّهِ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ » (الجاثیه، ۲۳)

**ترجمه:** آیا دیدی کسی را که معبود خود را هوای نفس خویش قرار داده و خداوند او را با آگاهی (بر اینکه شایسته هدایت نیست) گمراه ساخته و بر گوش و قلبش مهر زده و بر چشمش پرده‌ای افکنده است؟! با این حال چه کسی می‌تواند غیر از خدا او را هدایت کند؟! آیا متذکر نمی‌شوید!؟

### ب - محبت:

« وَمَنْ النَّاسِ مَنْ يَتَّخِذُ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَنْدَادًا يُحِبُّونَهُمْ كَحُبِّ اللَّهِ وَالَّذِينَ آمَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ وَلَوْ يَرَى الَّذِينَ ظَلَمُوا إِذْ يُرُونَ الْعَذَابَ أَنَّ الْقُوَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا وَأَنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعَذَابِ » (البقره، ۱۶۵)

**ترجمه:** بعضی از مردم، معبودهایی غیر از خداوند برای خود انتخاب می‌کنند؛ و آنها را همچون خدا دوست می‌دارند. اما آنها که ایمان دارند، عشقشان به خدا، (از مشرکان نسبت به معبودهایشان)، شدیدتر است. و آنها که ستم کردند، (و معبودی غیر خدا برگزیدند)، هنگامی که عذاب (الهی) را مشاهده کنند، خواهند دانست که تمام قدرت، از آن خداست؛ و خدا دارای مجازات شدید است؛ (نه معبودهای خیالی که از آنها می‌هراسند).

و همچنین بسیار است آیاتی که سخن از مصداق حقیقی و یا کاذبِ اله، معبود، رب، دین، کتاب، قدرت و ... دارد و توصیه نموده که به "عقل و فطرت" رجوع شود، تا معلوم گردد که این مصادیق گوناگون، حقیقی نمی‌باشند.

### آیا ما عاشق خداوند سبحان هستیم، چقدر؟

دوست داشتن، محبت و یا عاشقی، به ادعا نیست، بلکه باید با بروز و ظهور (مودت) همراه باشد. عاشقی نیز اصولی دارد که از جمله آنها این است که «محب مایل به لقای محبوب می‌باشد». پس، هر کسی به میزان میل و شوقی که به تقرب، لقا و وصال او دارد، و در همین راستا می‌کوشد، همان مقدار خداوند سبحان و آن محبوب حقیقی و غایی را دوست دارد.

\*\*\*

چطور میشه به خدا یقین پیدا کرد، طوری که انگار با چشم سر دیده بشه؟ چه شناختی وجود داره که خدارو بشه بهتر درک کرد. میخوام وجودش رو کامل حس کنم.

### پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

اگر چه مشخص است که منظور شما یک یقین کامل است، اما با توجه به متن سؤال، باید متذکر گردیم که خداوند متعال هیچ‌گاه با چشم سر یا مثل آن دیده نمی‌شود، و با حواس پنجگانه نیز درک نمی‌گردد، چرا که جرم

و ماده نیست، جسم، طول، عرض، حجم، رنگ، بو و ... (سایر خواص ماده را) ندارد. او خالق است و اینها همه صفات مخلوق می باشند.

### شناخت:

بدیهی است که گام نخست برای حصول هر یقین و باوری "شناخت" می باشد؛ اما در مورد اصل شناخت و البته شناخت خداوند متعال، باید به چند نکته دقت و توجه نمود:

**الف -** هر ذاتی، با تجلیات و آثارش (اسماء و آیاتش) شناخته می شود؛ چنان که اگر به شما بگویند خودتان را بشناسانید، یا دیگری، یا حتی یک درخت، یا یک موجود مجرد (مثل عقل) را بشناسانید، فقط می توانید از تجلیات، آثار و نشانه ها بگویید. به عنوان مثال بگویید: «من انسان هستم - مرد یا زن هستم - گندمگون هستم، ۱۷۰ سانت قد دارم، ۷۵ کیلو وزن دارم، مسلمانم، ایرانیم و ... ؛ بدیهی است که اینها همه نشانه های شما هستند، نه خود (ذات) شما.

خداوند متعال نیز با تجلیات (اسماء، آیات و نشانه هایش) شناخته می شود و البته که جزء به جزء خلقت و کل نظام هستی، از آن جهت که مخلوق هستند، اسم، نشانه، آیات و تجلیات خالق می باشند.

« دَلِكُمْ اللّٰهُ رَبُّكُمْ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ فَاعْبُدُوهُ وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ وَكِيْلٌ » (الأنعام، ۱۰۲)

**ترجمه:** این است خدا، پروردگار شما: هیچ معبودی جز او نیست، آفریننده هر چیزی است. پس او را بپرستید، و او بر هر چیزی نگهبان است.

**ب -** نکته ی مهم بعدی در امر "شناخت" این است که بدانیم هر چیزی، ابتدا خود خودش را معرفی نموده و می شناساند، سپس ما به همان مقدار او [آن] را می شناسیم. به عنوان مثال: یک شخص را در نظر بگیرید که بیش از آن چه خودش را بروز و ظهور داده و شناسانده است، قابل شناخت نمی باشد؛ حتی یک گل نیز به حدی که خودش را می شناساند، شناخته می شود.

● - بنابراین، شناساندن خدا، کار خود خداست؛ اوست که باید خود را بشناساند و البته او با تجلی در خلقت، مالکیت، ربوبیت، رزاقیت و ... شناسانده است و ما را نیز به ابزار شناختی چون: عقل، قلب (فطرت) و نور وحی و علم مجهز کرده است که بتوانیم هر چه بیشتر بشناسیم.

● - در روایت هست که از امام صادق علیه السلام پرسیدند: «چگونه خدا را بشناسیم؟» فرمودند: «بر خداوند است که خود را به شما بشناساند». پرسیدند: «پس تکلیف ما چیست؟» فرمودند: «به آن شناسایی ایمان بیاورید». یعنی وقتی بر شما تجلی کرد و همه جا (در درون و برون) او را با نشانه ها و آثارش می بینید، به خود تردید بی جهت راه ندهید، تکذیب نکنید، کفر نورزید (حق را نپوشانید) و مخلوقاتش را برای او نه در خالقیت، نه در اولوهیت و نه در ربوبیت و نه در هیچ امر دیگری، شریک نگیرید.

## اهمیت و نقش «توجه»:

اندکی به آن چه در روز (یا حتی ساعت و لحظه) می بینید بیاندیشید؛ آیا می توانید آنها را نام برده و بگویید که چه دیدید؟! هرگز. شما در روز میلیاردها میلیارد موجود (صورت و تصویر و نشانه) را می بینید، اما چون به آنها «توجه» ننموده اید، در ذهن، خاطر و قلب شما نقش نبسته اند، چنان که در روز و ساعت، میلیاردها امواج صوتی را دریافت می کنید، اما چون توجه ننموده اید، در ذهن و یاد شما نمی ماند.

آیا شما دائماً به یاد اعضای بدن خود هستید؟ دائماً انگشتان دست و پا، بازو و قوزک را به یاد می آورید، در حالی که همیشه با شما هستند؟ خیر، اما اگر امری سبب شود که "توجه" کنید، (مانند همین یادآوری که انجام شد)، وجود آنها را به یاد می آورید و اگر توجه عمیق باشد، به یادتان نیز می ماند.

● - هستی هست، نشانه ها و آثار و تجلیاتش نیز هست؛ اما تا من "توجه" ننمایم که "متوجه" وجود و حضور آنها نمی گردم. به عنوان مثال: جاذبه هست و کار خودش را می کند، اما کسی که با آن کار دارد، بدان توجه می کند، اگر چه همگان تحت قانون جاذبه هستند، یا همین طور ماه، خورشید، ستارگان ... و هر چه که هست.

● - هستی خداوند سبحان، تجلی و ظهورش همیشه و همه جا (در درون و برون) ظاهر است، اما تا انسان "توجه" نکند، درک نمی نماید.

از این رو، در کلام وحی [قرآن مجید]، تأکید ویژه ای بر امر "توجه" شده است، چرا که همین "توجه"، سبب "جهت گیری" نیز می گردد. چنان که در مورد حقیقت دین درست، راست و قییم، می فرماید: فطری توست، نیازی نیست که برای کسب آن از بیرون تلاش کنی، پس فقط کافیست که بدان توجه کنی و بدان سو جهت بگیری، اسلام و قرآن کریم، منطبق با فطرت توست و فطرت تو نیز منطبق بر آن است:

« فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ » (الزوم، ۳۰)

ترجمه: پس روی خود را متوجه آیین خالص پروردگار کن! این فطرتی است که خداوند، انسانها را بر آن آفریده؛ دگرگونی در آفرینش الهی نیست؛ این است آیین استوار؛ ولی اکثر مردم نمی دانند!

● - وقتی مشرکان، ستارگان، ماه و خورشید را به عنوان "إله و معبود" خود به حضرت ابراهیم علیه السلام نشان دادن و او نپذیرفت، سؤال شد که پس تو چه کسی را می پرستی؟ ایشان فرمودند: من توجه و جهت را به سوی خالق اینها می نمایم:

« إِنِّي وَجَّهْتُ وَجْهِيَ لِلَّذِي فَطَرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ حَنِيفًا وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ » (الأنعام، ۷۹)

ترجمه: من روی (توجه و جهت) خود را به سوی کسی کردم که آسمانها و زمین را آفریده؛ من [در ایمان خود خالصم]؛ و از مشرکان نیستم!



## یادآوری (ذکر):

آدمی به بسیاری چیزها توجه می کند، می شناسد، حتی باور می کند، چه بسا علاقمند نیز می گردد و مدتی روی به سوی آن دارد، اما به محض "توجه" به چیز دیگری، با آن انس می گیرد و مأنوس دیگر را فراموش می کند، چرا که انسان است، هم زود انس می گیرد و هم زود دچار نسیان شده و فراموش می کند.

از این رو، نیازمند به یادآوری است که به آن «ذکر» می گویند. ذکر، به یاد آوردن و متوجه نمودن است به آن چه انسان می دانسته، اما فراموش کرده است؛ چنان که ما می گوئیم: «قرار فلانی را متذکر شو و به یادش آور»، یعنی خودش می دانسته، اما فراموش نموده، پس تو به یادش آور.

چرا به پیامبر اکرم صلوات الله علیه و آله فرمود: «فَذَكِّرْ إِنَّمَا أَنْتَ مُذَكِّرٌ - پس تو یادآوری کن، که همانا تو فقط به یاد آورنده هستی / الغاشية، ۲۱»؟ چون به یادآورنده حجت های عقلی، میثاق فطری، نعمت های پروردگار، مبدأ و معاد می باشند - چرا فرمود که قرآن مجید "ذکر" است «إِنَّ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ - این [قرآن] جز پندی (یادآور) برای جهانیان نیست / ص، ۸۷»؟ چون قرآن کریم، با آیات، استدلال ها و تبیین هایش، توحید و معاد عقلی و فطری را یادآور می گردد و راه های توجه نمودن و فراموش ننمودن را می آموزد. - چرا فرمود: نماز ذکر است و برای یاد من اقامه ی نماز کن «وَأَقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِي / طه، ۱۴»؟ چون انسان، به محض آن که مشغول به امری می شود، از شدت "توجه" به آن، هدف و مقصد و مقصود را فراموش می کند، لذا فرمود: نماز بخوان تا به یاد من باشی و ...

## محبت:

به رغم تمامی شناخت ها، توجهات و تذکرات، اصل بر "محبت" است؛ حضرت ابراهیم علیه السلام، در نهایت فرمود: «قَالَ لَا أَحِبُّ الْأَفْلِيَيْنِ - من افول کنندگان را (به عنوان إله و معبود) دوست ندارم / الأنعام، ۷۶».

بدیهی است که تا انسان کسی یا چیزی را دوست نداشته باشد، آرزو و امیدی به دیدارش نیز ندارد، پس به سوی او حرکت نمی نماید.

فرض کنید که ما از وجود کشور، یا شهر، یا مجموعه ای مطلع گردیدیم، از زوایای متفاوت جغرافیایی، فرهنگی و ... بدان توجه نمودیم، هر گاه یادمان رفت نیز در اخبار، کتاب و ... متذکر شده و به یادمان آوردند؛ آیا اینها دلیل و انگیزه ای می شود که امید رفتن به آن منطقه را داشته باشیم و یا آرزوی وصال و دیدنش را داشته باشیم و در جهت تحقق این امید و آرزویمان حرکت کنیم؟! خیر؛ بلکه اگر دوست داشته باشیم، می رویم و اگر دوست نداشته باشیم، نمی رویم.



●- در قرآن کریم، آیات استدلالی بسیاری در امر "توحید و معاد" وجود دارد، تذکرات بسیاری به اطاعت از خدا و رسولش صلوات الله علیه و آله داده شده است، راه‌کارهای ایجابی و سلبی بسیاری نیز بیان شده است و...؛ اما آنجا که نوبت به حرکت می‌رسد، اصل "محبت" را مطرح نموده و می‌فرماید:

« **قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ** » (آل عمران، ۳۱)

ترجمه: بگو: «اگر خدا را دوست دارید، از من پیروی کنید تا خدا دوستتان بدارد و گناهان شما را بر شما ببخشد، و خداوند آمرزنده مهربان است.»

و هم چنین می‌فرماید: خطای کفار و مشرکان این است که غیر خدا را به جای او گذاشته و آنها را چون دوست داشتن خدا، دوست می‌دارند. اما موحد، مؤمن و کسی که متوجه و متذکر است، شدت محبتش به الله جلّ جلاله می‌باشد و سایر محبت‌هایش در راستای محبت به اوست:

« **وَمَنْ النَّاسِ مَنْ يَتَّخِذْ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَنْدَادًا يُؤْتُونَهِمْ كَحُبِّ اللَّهِ وَالَّذِينَ آمَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ وَلَوْ يَرَى الَّذِينَ ظَلَمُوا إِذْ يَرُونَ الْعَذَابَ أَنَّ الْقُوَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا وَأَنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعَذَابِ** » (البقره، ۱۶۵)

ترجمه: بعضی از مردم، معبودهایی غیر از خداوند برای خود انتخاب می‌کنند؛ و آنها را همچون خدا دوست می‌دارند. اما آنها که ایمان دارند، عشقشان به خدا، (از مشرکان نسبت به معبودهایشان)، شدیدتر است. و آنها که ستم کردند، (و معبودی غیر خدا برگزیدند)، هنگامی که عذاب (الهی) را مشاهده کنند، خواهند دانست که تمام قدرت، از آن خداست؛ و خدا دارای مجازات شدید است؛ (نه معبودهای خیالی که از آنها می‌هراسند).

\*- پس اگر توجه داشته باشیم که محبوب حقیقی و غایی ما خداوند سبحان است و او را دوست بداریم، همه جا او را می‌بینیم و لحظه‌ای فراموشش نمی‌کنیم، چرا که آدمی همه چیز را از چشم محبوب می‌بیند و بالتبع یاد محبوب هیچ‌گاه از ذهن و دل خارج نمی‌گردد. خواه محبوب کسی خداوند متعال باشد و یا دنیا، مظاهر و متاعش.

\*\*\*

### آیا مغفرت و رحمت خداوند با عدل الهی سازگاری دارد؟

#### پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

ما با دو نقیصه‌ی بسیار مهم مواجه می‌باشیم که سبب نقصان در فهم درست و نیز ایجاد بسیاری از سؤالات و حتی شبهات در ذهن می‌گردد. این دو نقیصه عبارتند از:

#### الف - معانی واژگان:

نقیصه‌ی اول ما، در دانستن و سپس فهم معانی و مفاهیم واژگان (کلمات) می‌باشد، چرا در بسیاری از مواقع، چند واژه‌ی متفاوت را به یک معنا حمل می‌کنیم و در برخی از موارد نیز هیچ‌کدام از معانی حمل شده درست

نمی باشند! مانند: محبت، مودت و عشق که همه را دوست داشتن معنا می کنیم. البته شاید در زبان محاوره، منظور و مقصود یکدیگر را دریابیم، اما هنگام مطالعه‌ی یک متن ادبی، معرفتی، حقوقی یا دینی، هر کدام معنای خودشان را دارند.

### مغفرت و رحمت:

از جمله واژگانی که برای آنها معنای مشترکی فرض می کنیم، "مغفرت و رحمت" است، به ویژه اگر سخنی درباره‌ی مغفرت و رحمت الهی به میان آید.

**مغفرت** - اگر از ما بپرسند: **مغفرت** یعنی چه؟ می گوییم: یعنی: بخشش. هم چنین، اگر از ما بپرسند: «**عَفْوٌ**، **صَفْحٌ**، **جود** و **یا حتی گرم**، یعنی چه؟» در مقابل همه می گوییم: یعنی: بخشش. چرا که شاید کلمه‌ی جایگزین نداریم و یا مجبوریم کلی توضیح دهیم تا تفاوتشان معلوم شود.

در قرآن کریم، هر سه واژه را در یک آیه، به صورت مجزا و مستقل آورده است، سپس به غفران و رحمت الهی اشاره نموده است؛ پس معلوم می شود، هر کدام معنای خاص خود را دارند:

« يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّ مِنْ أَرْوَاحِكُمْ وَأَوْلَادِكُمْ عَدُوًّا لَكُمْ فَاحْذَرُوهُمْ وَإِنْ تَعَفَّوْا وَتَصَفَّحُوا وَتَغْفِرُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ » (التغابن، ۱۴)

**ترجمه:** ای کسانی که ایمان آورده‌اید، در حقیقت برخی از همسران شما و فرزندان شما دشمن شما هستند، از آنان بر حذر باشید، و اگر ببخشایید و درگذرید و بیامرزید، به راستی خدا آمرزنده مهربان است.

"**عفو**"، گذشتن از مؤاخذه و بالتبع مجازات مجرم می باشد - ولی "**صفح**"، (مثل ورق زدن یک صفحه و رفتن به صفحه دیگر)، ندیدن و گذر نمودن است که درجه‌ای بالاتر از "عفو" می باشد؛ یعنی نه تنها مؤاخذه و مجازات نمی نماید، بلکه اصلاً به رویش نمی آورد - اما "**غفران**" به معنای پوشاندن است. مثل دیوار کثیفی که کسی با رنگ زدن، روی آن سیاهی‌هایش را بپوشاند. بنابراین، "مغفرت"، یعنی خداوند متعال، گناهان بندگان تائب خود را به لطف خویش می پوشاند و به آنها رنگ (صبغه) الهی می دهد. و از همه بالاتر "محو" است، یعنی نه این گناه بخشوده شده‌ای بماند، بلکه کلاً آن را از پرونده و حتی خاطر گناه کار و شاهدان محو می نماید.

"**رحمت**"، اما معنای رحمت، به هیچ وجه بخشش گناهان یا مغفرت نمی باشد، چنان که خداوند متعال در کلام وحی، این دو واژه را در کنار هم و مستقل بیان می فرماید: « **فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ** » پس هر کدام معنای خودشان را دارند.

"**رحمت**" یعنی: "وجود بخشی"، لذا فرمود: "سبقت دارد". یعنی پیش از آن که بنده‌اش مرتکب جرم و گناهی گردد و او بخواهد ببخشد یا نخواهد ببخشد، به او وجود بخشیده است؛ و البته که بخشش گناهان نیز از مصادیق وجود بخشی می باشد و از آن جهت به آن رحمت می گویند.

## ب - خداشناسی:

اما، نقیصه‌ی دوم ما، ضعف در خداشناسی است که گاهی ریشه در کمبود علم و معرفت دارد و گاهی ریشه در دشمنی با خدا دارد! بالاخره، گروهی هستند که نه تنها منکر خدا نیستند، بلکه با اصرار، به وجودش اقرار می‌کنند، اما از او بدشان می‌آید، حتی وقتی نامش به عنوان تنها إله و معبود و محبوب حقیقی به میان می‌آید، حال‌شان به هم می‌خورد! این عده، همیشه در حال دشمنی با خداوند سبحان هستند! لذا دائماً در پی بهانه‌ای هستند که "عدل الهی" را به چالش بکشند و به دیگران القا کنند که این کارش یا آن امرش با عدالتش منافات دارد!

این فرق دارد با کسی که منکر خداست و یا منکر نیست، اما شناختش، باور و ایمانش ضعیف است؛ اما در هر حال ضعف شناخت، سبب بروز این سؤالات و شبهات در گروه اول، و علت و ابزار دشمنی برای گروه دوم می‌گردد.

**خداوند سبحان**، هم «احد» است و هم «واحد». هم وجودش، مجموعه‌ای مرکب از اجزاء و اعضا نمی‌باشد؛ هم مثل، مانند، شبیه و شریکی ندارد. لذا هم فرمود: «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ - بگو اوست خدای یگانه / الاخلاص، ۱»؛ و هم فرمود: «قُلِ اللَّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ وَهُوَ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ - بگو: «خدا خالق همه چیز است؛ و اوست یکتا و پیروز! (مقتدر، حاکم) / الرعد، ۱۶».

بنابراین، چنان که امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند: «پروردگار ما «أَحَدِي الْمَعْنَى» است، یعنی ذات او تقسیم پذیر نیست، نه در خارج، نه در عقل و نه در وهم، آری خداوند بزرگ چنین است / شیخ صدوق، التوحید، ص ۸۳ « - و واحد است، یعنی مثل و همتایی ندارد.

● - از این رو، رحمت حق تعالی، با علمش، با حکمتش، با مغفرتش ... و با عدلش هیچ منافاتی ندارد، چرا که همه یک حقیقت هستند و اوست هستی و کمال محض.

● - عدل را به "قرار دادن هر چیزی در جای خودش" معنا کرده‌اند که متسلزم علم، حکمت و قدرت (اندازه‌گذاری و اندازه‌گیری) می‌باشد.

● - عدل، به معنای «مساوات» نمی‌باشد؛ ممکن است در جایی مساوات لازم باشد، مانند «نظام هدایت» و در جایی نباشد، مانند نظام تکوین، که بر اساس عدل هست، اما هیچ چیزی مثل دیگری و مساوی با آن نیست.

● - عدل، در مقام اجرا، تحقق "قسط" است [که آن نیز به معنای مساوات نمی‌باشد]. اجرای قسط نیز مستلزم "علم، حکمت، قدرت و تقوا" می‌باشد.

● - عدل، به یک معنا در مقابل "ظلم" قرار می‌گیرد و این عدل و ظلم، مبتنی بر حق و حقوق می‌باشند.

**نکته:**

حال دقت کنیم که چه کسی حق است؟ چه کسی حق دارد؟ چه کسی و بر چه اساسی حق می‌دهد؟ و چه کسی در مقابل حق تعالی "حقی" دارد که این حق را خدا به او نداده باشد؟! آیا آن که هستی و کمال محض و سبحان است، هم خودش حق است و هم به حق خلق نموده، اندازه گذاشته و بر اساس آن اندازه‌ها هدایت می‌کند «الَّذِي خَلَقَ فَسَوَّى \* وَالَّذِي قَدَّرَ فَهَدَى / الأعلیٰ، ۲ و ۳»، یا بندگانش تعیین می‌کنند و می‌گویند: چه حق و عدل هست و چه نیست؟!!

● - پس، اگر ببخشید، مبتنی بر "حق" می‌بخشد و اگر نبخشید، مبتنی بر "حق" نمی‌بخشد و هیچ کدام نیز شانس، اتفاقی، تصادفی، رندومی، حالی و ... نمی‌باشد، بلکه او به احوال بندگانش علیم، خبیر (با خبر) و بصیر (عمق نگر و حقیقت بین) است و خودش نه تنها عادل است، بلکه در عین حال، رحمان، رحیم و فاضل است.

● - خداوند سبحان، در عین حال که عادل و قادر است، با کسی بر اساس "عدلش" رفتار نمی‌کند، چرا که دیگر کسی از توییخ و عذاب، ایمن نمی‌ماند، بلکه با همه بر اساس رحمت، فضل، جود و کرمش رفتار می‌نماید. حتی کسی که سرنوشت خود را خلود ابدی در جهنم رقم زده است، باز بی‌نصیب نمانده، چرا که حقش، عذاب‌هایی به مراتب شدیدتر می‌باشد و خداوند متعال قادر است با او بر اساس "عدل" رفتار کند و او را به حقتش برساند.

**اضافه‌ی لطف، ظلم نیست:**

اضافه‌ی عقوبت به نسبت جرم، ظلم است. لذا فرمود: به اندازه‌ی مثقال یا کمتر از آنی [نخ خرمایی]، به کسی ظلم نمی‌شود؛ اما اضافه‌ی لطف، کرم، فضل، جود و رحمت که ظلم نیست تا با عدل منافات داشته باشد. آیا اگر شما به کسی که برای شما کاری انجام داده، اجرتش را بدهید و سپس انعامی نیز به او بدهید، (حتی اگر بیشتر از اجرتش باشد)، ظلم است، یا جود و کرم و سخاوت و فضل؟!!

مگر این که کسی بگوید: چرا با دو نفر، در شرایطی عین هم، و با قابلیت‌های مساوی، و با ایمان هم سطح و عملکردهایی عین هم، دو رفتار متضاد صورت گرفته است؟! خب، چنین فرض و گمانی درباره‌ی خداوندی که سبحان، علیم، حکیم، رحمان، رحیم و عادل است، فرضی خطا و ناشی از ضعف خداشناسی می‌باشد.

**دنبال اجرای عدالت خداوند رحمان نباشیم:**

برخی با تمامی ضعف، نقصان، قصور، تقصیر و با تمامی ضعف در شناخت، باور، ایمان، تقوای‌شان و نیز پرونده‌ای قطور از گناهان، دائماً دنبال این هستند که یک نوعی، عدالت خداوند سبحان را زیر سؤال ببرند! آیا نمی‌ترسند از این که او یک پرده از عدلش را نسبت به آنان محقق نماید؟!!

امامان علیهم السلام، با آن که انسان کامل، حجة الله، عین الله، ید الله، رحمت الله و مظهر اتم اسمای الهی بودند، در دعاها با تضرع و گریه، عرض و مسئلت می نمود که «خداوندا! مبدا با عدلت با ما تعامل نمایی!»! چنان که سیدالشهداء، امام حسین علیه السلام، در دعای عرفه عرض می نماید:

وَأَتَكَ الْحُكْمَ الْعَدْلُ الَّذِي لَا يَجُورُ

و تو حاکم عدالت پیشه‌ای هستی که در حکم و داوری ستم نمی کنی،

وَعَدْلِكَ مُهْلِكِي وَمِنْ كُلِّ عَدْلِكَ مَهْرَبِي

و عدالت تو هلاک کننده من است، و من از همه عدالت تو گریزانم،

فَإِنْ تُعَذِّبْنِي يَا إِلَهِي فَبِذُنُوبِي بَعْدَ حُجَّتِكَ عَلَيَّ

اگر مرا عذاب کنی، ای معبود من، به خاطر گناهان من است پس از حجّتی که بر من داری،

وَأَنْ تَعْفُ عَنِّي فَبِحِلْمِكَ وَجُودِكَ وَكَرَمِكَ

و اگر از من درگذری، به سب بردباری و جود و کرم توست،

لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ،

نیست (معبودی) جز تو، منزهی تو، من از ستمکارانم،

لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الْمُسْتَغْفِرِينَ

نیست (معبودی) جز تو، منزهی تو، من از طلب مغفرت کنندگانم،

لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الْمُؤْجِدِينَ

نیست (معبودی) جز تو، منزهی تو، من از اهل توحید [یکتاشناسی و یکتاپرستی خدا] هستم.

\*\*\*

آیا با توجه به دسته بندی‌هایی که از عشق گفته شده است [عشق حقیقی و عشق مجازی]، و این که عشق

حقیقی فقط خداست و هر عشق دیگری مجازی می باشد؛ آیا عشق به اهل بیت (ع) نیز شامل همین تعریف

شده و مجازی می باشد؟!

**پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):**

قبل از پاسخ، این مهم است که توجه کنیم: با وجود این همه مصادیق عشق‌های کاذب، تقلبی، خیالی، وهمی،

نمایشی، فانی، تباه کننده و ...؛ چرا محبت، عشق و مودت به اهل بیت علیهم السلام به عنوان مصداقی از عشق

مجازی مطرح می شود و در برابر محبت و عشق به خداوند سبحان قرار می گیرد؟!

تردیدی نیست که محبت و عشق مجازی، تنفر و دشمنی اش نیز "مجازی" می شود. لذا می خواهند هم عشق خود به امامان علیهم السلام را مجازی فرض کنید و هم دشمنان و برائت از دشمنان اسلام و مسلمین را مجازی فرض کنید و هر دو جهت را خالی از حقیقت ببینید!

اما اگر چه این روزها به طرق مختلف، سعی می شود محبت به اهل بیت علیهم السلام به چالش کشیده شود، ولی لازم است که [با توجه به سؤال مطروحه]، با چند و چون و اصول "محبت" بیشتر آشنا شویم.

### عشق:

"عشق" از ریشه "عَشَقَه"، برگرفته از نام گیاهی است که به هر چه نزدیک شود، به آن می چسبد و به صورت پیچ از آن بالا می رود و اگر به گیاهی (مانند درخت) بچسبد، از آن تغذیه می کند، و البته اگر شاخه ای (جزئی) از آن از دیواره جدا شود و به چیز دیگری برسد، به آن می چسبد و از آن بالا رفته و تغذیه می نماید.

### اصل حب است:

بنابر این، اصل «حب» = دوست داشتن است که اختصاصش به چیزی یا شخصی را "محبت" می گوئیم و نقطه ی مقابلش نیز "بغض" می باشد؛ مثل این که انسان عاقل، علم را دوست دارد و از نادانی بدش می آید. و شدت این "محبت" را "عشق" می گویند. مثل کسی که بگوید: من عاشق شعر یا نقاشی هستم. یعنی به شدت آن را دوست دارم.

از این رو، در آیات قرآن کریم، سخنی از عشق به میان نیامده است، چرا که به اصلش "حب" توجه داده است که کم و زیاد می شود؛ و در احادیث و روایات نیز بیش از سه یا چهار حدیث وجود ندارد که در آن واژه عشق به کار رفته باشد، که یکی از آنها بیان نورانی امیرالمؤمنین علیه السلام است که هنگام ورود به سرزمین کربلا، توقف نمودند، از اسب پیاده شدند و وقتی همراهان سؤال کردند که چرا اینجا توقف نمودید؟ فرمودند: «اینجا سرزمینی است که در آن عشاق خدا، به سر فرو می افتند».

"حب"، همان بذر محبت است که مانند حب در دل کاشته شده و در صورت آبیاری رشد می نماید، تا جایی که سرتاسر وجود را می گیرد؛ و بالتبع وقتی انسان کسی یا چیزی را دوست داشت، مایل به رسیدن، دیدار و وصل به آن می شود و نسبت به چیزی که مغایر، متضاد، متناقض یا مانع سر راه رسیدن و دیدار و اتصال باشد، احساس بدآمدن، تنفر و بغض می نماید. پس اصل "محبت" است.

### حب (محبت):

● - علامه طباطبایی رحمه الله علیه می فرمایند: «حب و دوست داشتن عبارتست از تعلق وجودی و جذب خاص شعوری میان علتی که انسان را به کمال می رساند و معلول تکامل یافته، حال فرق نمی کند که این علت،

غذایی باشد که انسان می خورد یا مالی باشد که در آن تصرف می کند یا اعتباری که از آن استفاده می نماید و یا معلم و آموزگاری که از وی دانش می آموزد» (المیزان فی تفسیر القرآن، موسسه اسماعیلیان، ۱۳۷۱، ج ۱ ص ۴۱۰ - ۴۱۱)

محبت، همان دوست داشتن کمال و کمال بخش است که سبب امید و انگیزه‌ی حرکت می گردد، حال خواه "محبت ممدوح" باشد، یا "محبت مذموم". به عنوان مثال: محبت به پدر و مادر، یا همسر و فرزندان، یا همسایگان و نوع انسان، "محبت ممدوح" است؛ یعنی خوب است؛ اما محبت (دوست داشتن) کافر، مشرک، ظالم، فاسد، فاسق و جنایتکار، "محبت مذموم" می باشد، و شدت این محبت را "عشق" می گویند؛ حال چه به خداوند سبحان یا اولیای او و یا سخن حق باشد، چه مبحث و عشق به هر نوعی از فساد و فاسدی باشد.

کلمه‌ی "حَبَّ" با فعل و مشتقاتش، هشتاد و سه بار در قرآن کریم به کار رفته است که در برخی از آیات به حب ممدوح [مانند حب الله] اشاره نموده و در برخی به حب مذموم [مانند: حَبَّ زودگذرهای دنیوی] توجه داده است، مضافاً بر تأکید بر محوریت «حَبَّ» و محبت دو طرفه؛ تا آنجا که به بندگان مؤمنش هشدار می دهید که اگر شما برگردید، خداوند سبحان، گروه دیگری را جایگزین شما می نماید که اولین شاخصه‌ی آنان، همان محبت دو طرفه بین آنان و خالق و رب شان می باشد و این صفت است که سبب ظهور و بروز حالات دیگر در آنان می گردد:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهَ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ أَذِلَّةٌ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٌ عَلَى الْكَافِرِينَ يُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ» (المائدة، ۵۴)

ترجمه: ای کسانی که ایمان آورده‌اید، هر کس از شما از دین خود برگردد، به زودی خدا گروهی [دیگر] را می آورد که آنان را دوست می دارد و آنان [نیز] او را دوست دارند. [اینان] با مؤمنان، فروتن، [و] بر کافران سرفرازند. در راه خدا جهاد می کنند و از سرزنش هیچ ملامت‌گری نمی ترسند. این فضل خداست. آن را به هر که بخواهد می دهد، و خدا گشایشگر داناست.

### حقیقی و مجازی:

اگر چه تقسیم‌بندی‌هایی تحت عنوان «حقیقی و مجازی» به ویژه درباره عشق و محبت صورت گرفته تا تفاوت‌ها قابل تعریف باشند، اما واقع این است که "محبت و عشق"، اگر وهم و گمان نباشد، محبت و عشق حقیقی است و مجازی ندارد، حال به هر چه که [از ممدوح و مذموم] تعلق گیرد؛ بلکه آن چه تفاوت دارد "محبوب" می باشد که یا "حقیقی" است و یا "کاذب" که در برخی از دسته‌بندی‌ها به آن "مجازی" گفته می شود.

به عنوان مثال: فرض بگردید کسی به سنگی را دوست داشته باشد؛ او می شود "حَبَّ" و این محبتش نیز دروغین یا مجازی نمی باشد، اما سنگ برای او می شود "محبوب"؛ ولیکن سنگ بالذاته محبوب نیست. لذا محبت و عشق به سنگ را "عشق مجازی" می گویند، که در واقع باید بگویند: «معشوق و محبوب مجازی».



**امتداد محبت‌ها:**

در انسان، محبت‌های گوناگونی وجود دارد یا پیش می‌آید که گاه در طول یک دیگر قرار می‌گیرند و گاه در عرض و معارض یک دیگر. مانند کسی که اشتغال را دوست دارد برای درآمد - درآمد را دوست دارد برای خرید کفش و پوشاک، یا تهیه مسکن و خوراک - و آنها را دوست دارد به خاطر دوست داشتن "سلامتی"؛ حال اگر دقت کند، محبوب غایی او "سلیم" است، یعنی کمال محض، و بقیه را در راستای محبت او دوست دارد. اما گاهی انسان در عین حال که "سلیم" و بالتبع "سلامتی" را دوست دارد، ضرری را هم دوست دارد؛ مثل کسی که شراب الکلی را دوست داشته باشد.

بدیهی است که این دو دوستی، در تعارض با یک دیگر می‌باشند و انسان بالاخره دوستی یکی را در راه دوستی دیگری قربانی می‌کند. چنان که اگر کسی هم پول را دوست داشته باشد و هم کفش و لباس را، بالاخره یکی را در راه دیگری، قربانی می‌کند. یا کفش نمی‌خرد و پولش را نگه می‌دارد، یا پول را می‌دهد و به کفش مورد نظرش می‌رسد.

**عشق به آثار ذات:**

در میان عرفا اصطلاحی است که می‌گویند: «محبت به ذات، محبت به آثار ذات را به همراه دارد»؛ و حرف کاملاً درستی نیز هست، چنان که اگر کسی دیگری را دوست داشته باشد، اسم او، عکس او، نامه‌ای او، گلی که به او تعلق یافته است، هر نشانه‌ای از او و حتی هر کسی یا چیزی را که او دوست دارد را نیز دوست می‌دارد؛ چنان که اگر کشوری را دوست داشته باشد، نقشه و عکس شهرهایش را نیز دوست دارد.

پس، عاشق واقعی خداوند سبحان، فرستادگان و اولیای او، بندگان او، دین او، وحی او و آن چه را که او دوست می‌دارد را دوست می‌دارند؛ لذا در قرآن کریم مکرر تصریح نمود که چه کسانی را و یا چه صفاتی را دوست می‌دارد.

محبت مسلمان (شیعه یا غیر شیعه) به اهل عصمت علیهم السلام نیز از همین سنخ می‌باشد. خدا را دوست می‌دارند، دوستداران خدا را نیز دوست می‌دارند و هیچ را مانند خدا دوست نمی‌دارند و تمام محبت‌شان به هر شخص، هر چیز، هر صفت یا رفتاری نیز در راستای محبت او می‌باشد.

**دنیا دار تجارت است:**

تمام زندگی دنیا، تجارت است. تمامی کارهای ما، نوعی داد و ستد است، حتی فرمود که ایمان نیز تجارت است. دائماً چیزی می‌دهیم و چیزی می‌گیریم؛ و باید دقت کنیم که برای به دست آوردن چه چیزی، چه بهایی را پرداخت می‌نماییم؟

پس، اگر محبوبی را در راستای محبوب بالاتر ببینیم و یا در تعارض ببینیم، حتماً حب یکی را قربانی دیگری می‌کنیم. چنان‌که دوستان خدا، جان و مال‌شان را در راه محبوب می‌دهند و دوستان دنیا، آخرت‌شان را در راه محبوب‌شان [دنیا] می‌دهند.

« إِنَّ هَؤُلَاءِ يُحِبُّونَ الْعَاجِلَةَ وَيَذَرُونَ وَرَاءَهُمْ يَوْمًا ثَقِيلًا » (الإنسان، ۲۷)

ترجمه: اینان دنیای زودگذر را دوست دارند، و روزی گرانبار را [به غفلت] پشت سر می‌افکنند.

### چگونگی و چرایی محبت و عشق:

از آنجا که انسان عاشق کمال است، هر انسان عاقلی که قلبش قسی نشده باشد، می‌تواند شخصیت‌هایی چون اهل عصمت علیهم السلام را دوست داشته باشد، چرا که انسان‌های کامل هستند. اما این که چگونه دوست دارد؟ چقدر دوست دارد؟ و چرا دوست دارد؟ معین‌کننده‌ی ارزش محبت اوست.

فرض کنید که پسری، دختری را فقط به خاطر زیبایی‌اش دوست داشته باشد - یا دختری، پسری را فقط به خاطر ثروت و شهرتش دوست داشته باشد؛ خوب، چنین محبتی چقدر می‌ارزد و چه مدت پایدار می‌ماند؟! زلیخا و زنان دربار نیز حضرت یوسف علیه السلام را دوست داشتند، اما فقط به خاطر زیبایی‌اش - بی‌تردید او نیز انسان بود، نفس و شهوت داشت، از زن و زنان زیبا خوشش می‌آمد، اما خدا را بیشتر دوست داشت و چون این دوست‌داشتنی‌های نفس را در تعارض دید، حیوان نفس را در راه محبوب غایبی‌اش، قربانی نمود.

محبت متاع دنیا، برای انسان زینت داده شده است تا بتواند با عشق و انگیزه و امید، حرکت و زندگی نماید؛ بنابراین نه تنها بد و مذموم نیستند، بلکه "زینت" می‌باشند، اما به شرط آن‌که در راستای محبت آخرت و لقاء الله باشد، وگرنه نه تنها زینت نیستند، بلکه موجب تحقیر و زشتی صفات می‌گردند. چنان‌که فرمود:

« زَيْنٌ لِلنَّاسِ حُبُّ الشَّهَوَاتِ مِنَ النِّسَاءِ وَالْبَنِينَ وَالْقَنَاطِيرِ الْمُقَنْطَرَةِ مِنَ الذَّهَبِ وَالْفِضَّةِ وَالْحَبْلِ الْمُسَوَّمَةِ وَالْأَنْعَامِ وَالْحَرْثِ ذَلِكَ مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَاللَّهُ عِنْدَهُ حُسْنُ الْمَآبِ » (آل عمران، ۱۴)

ترجمه: دوستی خواستی‌ها [ی‌گوناگون در زندگی دنیوی] از: زنان و پسران و اموال فراوان از زر و سیم و اسب‌های نشاندار و دام‌ها و کشتزار [ها] برای مردم آراسته شده، [لیکن] این جمله، مایه تمتع زندگی دنیاست، و [حال آنکه] فرجام نیکو نزد خداست.

پس اگر کسی شهوت جنسی، ثروت، قدرت، خانواده، زیبایی و سایر متاع دنیا را ابزار رشد بداند و این وسایل را برای تکامل و تقرب به خداوند متعال دوست داشته باشد، این دوست داشتن در راستای محبت به خداوند سبحان و میل به تقرب به اوست، پس ضمن آن که مجازی نیست، ممدوح نیز هست - اما اگر کسی خود اینها را دوست داشته باشد و محبوب غایبی بداند و دنیا و آخرت خود را فدای رسیدن به آنها نماید، محبتی در عرض و متعرض با محبت محبوب حقیقی در دلش نشسته است و قطعاً با ناکامی و عواقبش مواجه می‌گردد.

### محبت به اهل بیت علیهم السلام:

بنابراین، "محبت" شخص به اهل بیت علیهم السلام، مانند محبت به هر شخص یا چیز دیگری، "محبت حقیقی" است و نه مجازی؛ اما مهم این است که آیا محبوب نیز حقیقی است و این محبت، در راستای محبت و عشق به محبوب غایبی قرار گرفته است یا خیر؟

در حقیقت محبوب، هیچ تغییری حاصل نمی‌شود، پس پاسخ در چگونگی و چرایی این "محبت" است؟ امام حسین علیه السلام، یا حضرت فاطمه زهراء علیها السلام، حجت الله هستند، مهم این است که چه کسی، چه مقدار و چرا آنها را دوست دارد؟

فرض کنید که کسی امیرالمؤمنان علیه السلام را فقط به خاطر علم یا عدالتش دوست داشته باشد - یا کسی امام حسین و حضرت ابوالفضل را به خاطر زیبایی شان (که ندیده) دوست داشته باشد - اما دیگری آنها را به خاطر این که حجت خدا هستند و هادیان و راهنمایان به سوی می‌باشند دوست داشته باشد؛ این دو نوع دوست داشتن، خیلی با هم متفاوت می‌باشند، اگر چه فضیلت‌های آنان کمال است و هر کمالی دوست داشتنی می‌باشد. معاویه لعنة الله علیه نیز گاهی دلش برای فضیلت‌های امیرالمؤمنین علیه السلام تنگ می‌شد و کسانی را می‌خواست که از او نقلی کنند!

لذا خداوند متعال فرمود که آن بشارت تمامی انبیا و نیز نتیجه (اجر) رسالت خاتم الانبیاء صلوات الله علیه و آله، در "مودت = ظهور و بروز محبت در عمل" می‌باشد.

بدیهی است که چنین محبت و عشقی، نه تنها مجازی نیست، بلکه کاملاً و تنها راه ظهور و بروز محبت حقیقی به خداوند متعال که محبوب حقیقی و غایبی اوست، می‌باشد.

\*\*\*

آیا احساس نمی‌کنید که توجه بیش از حد شیعیان به اهل بیت (ع)، سبب مغفول ماندن توحید و کم‌رنگ شدن یاد خدا در میان آنان گردیده است؟ پاسخ مستدل به این جو که به حسب ظاهر درست نیز می‌نماید چیست؟!

### پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

ابتدا دقت کنید که چه شده این شبهه در میان اقشار گوناگون (به ویژه در فضای مجازی و محافل) فرافکنی و القا می‌گردد؟ آیا تظاهرات چند میلیونی اربعین آنها را به وحشت انداخته است؟ کدام شیعه‌ای [بر اساس آیات صریح قرآن کریم، نه نظرات آنها] مشرکانه به اهل بیت علیهم السلام، توجه، معرفت، محبت و مودت دارد؟!

حدّ توجه به اهل بیت علیهم السلام چقدر است و آن را کی تعیین کرده است که بتوان توجه و علاقه‌ی مردم را با آن سنجید و گفت: «این بیش از حد است»؟!

اتفاقاً نگاه و برداشت ما درست بر عکس می‌باشد؛ یعنی نه تنها "احساس" می‌کنیم، بلکه کاملاً مشهود است که این رویکرد شیعه و سنی و حتی پیروان سایر ادیان به اهل عصمت علیهم السلام، که در شعائری چون برپایی جشن‌ها یا عزاداری‌ها و به ویژه تظاهرات چند میلیونی اربعین نمود و ظهور بیرونی و جهانی دارد، سبب وحشت بیش از حد نظام سلطه، صهیونیسم بین‌الملل و تشکلهای ساخته‌ی آنان [از جمله وهابیت و بحایت] گردیده است و از این رو بیشتر به آن می‌تازند! و البته آنها در این "جنگ نرم"، با هر قشری به زبان خودش حرف می‌زنند؛ به یک قشر می‌گویند: «این شرک است»، به قشر دیگر می‌گویند: «خوب است، اما بیش از حد است» و به قشر مؤمن و موحد نیز می‌گویند: «یاد خدا را کمزنگ می‌کند»!

اینک بیاییم این معرفت، رویکرد، محبت، مودت، توسلات و ... به اهل عصمت علیهم السلام را به کلام وحی [قرآن مجید] انطباق دهیم و ببینیم تا چه حدی منطبق است و آیا زیاده است یا خیر؟ و آیا اساساً راه دیگری برای توحید و بندگی خداوند سبحان وجود دارد یا خیر؟!

### شناخت (معرفت):

هر چیزی یا هر کسی، با اسما و آیاتش (نشانه‌هایش) شناخته می‌شود، خواه خداوند سبحان باشد، یا آفریدگان او، یا حوادث و ... . لذا از یک سو فرمود: «اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ لَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى - الله، خداوندی است که معبودی جز او نیست؛ و نام‌های نیکو (همه) از آن اوست! / طه، ۸»؛ یعنی هر چه نام هستی و کمال دارد، نام، اسم، آیه و نشانه‌ی اوست؛ و از سویی دیگر فرمود که خدا را با آن اسم‌هایش بخوانید [چرا که راه دیگری ندارید] و در مورد اسم‌های او دچار الحاد و انحراف نیز نگردید:

«وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى فَادْعُوهُ بِهَا وَذَرُوا الَّذِينَ يُلْحِدُونَ فِي أَسْمَائِهِ سَيُجْزَوْنَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ» (الأعراف، ۱۸۰)

ترجمه: و نام‌های نیکو به خدا اختصاص دارد، پس او را با آنها بخوانید، و کسانی را که در مورد نام‌های او به کثرتی می‌گرانند رها کنید. زودا که به [سزای] آنچه انجام می‌دادند کیفر خواهند یافت.

امام صادق علیه السلام در تفسیر این آیه فرمودند: «نَحْنُ وَاللَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى الَّتِي لَا يَقْبَلُ اللَّهُ مِنَ الْعِبَادِ عَمَلًا إِلَّا بِمَعْرِفَتِنَا - بخدا ما هستیم نام‌های نیک او که از بندگان هیچ عملی پذیرفته نمی‌شود جز به شناخت ما / اصول کافی/ ج ۱/ ص ۱۴۳» - و البته که هر مخلوقی اسم و نشانه‌ی خداست و انسان کامل و خلیفه‌الله، نشانه و اسم حسنا و اعظم خداوند متعال می‌باشد.

● - حال یک مسلمان و یک شیعه (یا هر کس دیگری)، چگونه می‌تواند بدون شناخت اسمای الهی، خداشناس گردد و او را یاد کند؟!

**دوست داشتن خدا:**

پس از هر شناختی، دوست داشتن و بدآمدن مطرح می‌گردد که البته اصل با «حُب - محبت» است و «بغض» نسبت به هر مانعی برای رسیدن به محبوب، ایجاد می‌گردد. اما "دوست داشتن" نیز اصول و قواعدی دارد و از جمله آن که «حُب، مایل به لقای محبوب است»، و خداوند سبحان به پیامبرش فرمود، برای رسیدن، وصال و لقای من که مستلزم محبت دو طرفه است، بگو:

« قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ » (آل عمران، ۳۱)

**ترجمه:** بگو: «اگر خدا را دوست دارید، از من پیروی کنید تا خدا دوستتان بدارد و گناهان شما را بر شما ببخشد، و خداوند آمرزنده مهربان است.»

● - حال، کسی که مسلمان است، خدا را می‌شناسد، او را دوست دارد، به لقای او امیدوار است و می‌خواهد که متقابلاً آن محبوب او را دوست بدارد، چه باید بکند؟! جز تبعیت از رسول او صلوات الله علیه و آله، در هر امری، راه دیگری دارد؟!

**ایمان:**

در قرآن کریم، همیشه ایمان به الله، مترادف با ایمان به رسول او، کتاب و نوری که به همراه او نازل شده آمده است، چرا که "ایمان"، صرفاً یک گمان یا وهم ذهنی نیست، بلکه خود را در چارچوبی، در امنیت کامل دیدن است، چنان که کفار نیز به طاغوت ایمان می‌آوردند! بنابراین از یک سو فرمود:

« فَأَمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَالنُّورِ الَّذِي أَنْزَلْنَا وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ » (التغابن، ۸)

**ترجمه:** حال که چنین است، به خدا و رسول او و نوری که نازل کرده‌ایم ایمان بیاورید؛ و بدانید خدا به آنچه انجام می‌دهید آگاه است!

و از سویی دیگر، درباره‌ی کسانی که این چنین ایمانی نمی‌آورد، متذکر شده و هشدار می‌دهد:

« وَمَنْ لَمْ يُؤْمَرْ بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ فَإِنَّا أَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ سَعِيرًا » (الفتح، ۱۳)

**ترجمه:** و هر کس به خدا و پیامبر او ایمان نیاورده است [بداند که] ما برای کافران آتشی سوزان آماده کرده‌ایم.

● - حال آیا می‌توان معترض شد که ایمان به رسول صلوات الله علیه و آله، کتاب و نوری که با او نازل شده، سبب تضعیف ایمان به خداوند متعال می‌گردد؟! و آیا اساساً ایمان راه دیگری دارد؟!

**اطاعت:**

شناخت، محبت و ایمان که حاصل شد، اطاعت یک حکم عقلی و فهم قلبی می‌شود. اما خداوند متعال به چه کسی مستقیماً امری نموده که او بتواند اطاعتش کند؟! از این رو، اطاعت از رسول و اولی الامر علیهم السلام را

نیز مترادف اطاعت از خودش قرار داد، چرا که تنها راه اطاعت از اوامر و رهنمودهای حق تعالی همین است، لذا به مؤمنانی که می‌خواهند او را اطاعت کنند، فرمود:

« يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا » (النساء، ۵۹)

**ترجمه:** ای کسانی که ایمان آورده‌اید! اطاعت کنید خدا را! و اطاعت کنید پیامبر خدا و اولو الامر [= اوصیای پیامبر] را! و هرگاه در چیزی نزاع داشتید، آن را به خدا و پیامبر بازگردانید (و از آنها داوری بطلبید) اگر به خدا و روز رستاخیز ایمان دارید! این (کار) برای شما بهتر، و عاقبت و پایانش نیکوتر است.

● - بنابراین، اگر در مورد معرفت، ایمان، محبت و مودت و نیز رجوع به اهل بیت علیهم السلام نیز شک، تردید یا اختلاف نظری داریم، باید آن را به کتاب و رسول خدا صلوات الله علیه و آله برگردانیم و ببینیم ایشان چه فرمایند؟

### درک مقام آنها:

وقتی خداوند متعال، خود در قرآن کریم می‌فرماید که همه چیز، از جمله تمامی آن چه انسان‌ها انجام می‌دهند (اعمال)، به اضافه‌ی آثار آنها تا روز قیامت را نزد «امام مبین» احصاء می‌نماید، چرا کسی گمان برد که این شناخت و نگاه به مقام امامان علیهم السلام، کمی زیاده از حد است؟!

« إِنَّا نَحْنُ نُحْيِي الْمَوْتَىٰ وَنَكْتُبُ مَا قَدَّمُوا وَآثَارَهُمْ وَكُلَّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ مُّبِينٍ » (یس، ۱۲)

**ترجمه:** ماییم که مردگان را زنده می‌کنیم و آنچه کرده‌اند و آنچه از آثارشان بعد از مردن بروز می‌کند همه را می‌نویسیم و ما هر چیزی را در امامی مبین برشمرده‌ایم.

● - حال اگر شیعه، مقام امام علیهم السلام را در این حد بشناسد که لوح محفوظ الهی، همان قلب مطهر ایشان است و آن چه در مورد نوشتن، ثبت و ضبط اعمال آمده، در نهایت نزد ایشان احصاء می‌شود، زیاده از حد است، یا اگر کسی کمتر از این ببیند، شناخت و ایمانش بسیار ضعیف است!؟

### توسل:

چون می‌خواهند به بهانه‌ی بندگی خدا، از بندگی خدا فرار کنند، ژست موحد و مقرب را گرفته و می‌گویند: «ما با خود خدا مرتبط هستیم، او را می‌خوانیم و از او می‌خواهیم، و با دیگران کاری نداریم»؛ ما نیز می‌گوییم: «هر موقع خداوند سبحان مستقیم و بدون واسطه چیزی به تو داد، تو نیز مستقیم و بدون وسیله و واسطه بگیر» و یا در اوهام فرو نرو و دروغ نیز نگو!

پس وقتی خودش به بندگان مؤمنش (نه دیگران) فرمود که تقرب به او، مستلزم توسل به وسایل است، راه دیگری برای تقرب وجود ندارد. حال چه توسل به نماز، روزه، جهاد و ... باشد، چه توسل به عمل صالح، یا دعا، و یا توسل به فرستادگان، معلمان، راهنمایان و هادیان به سوی او:

« يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ وَجَاهِدُوا فِي سَبِيلِهِ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ » (المائدة، ۳۵)

**ترجمه:** ای کسانی که ایمان آورده‌اید! از (مخالفت فرمان) خدا بپرهیزید! و وسیله‌ای برای تقرب به او بجوئید! و در راه او جهاد کنید، باشد که رستگار شوید!

● - حال اگر مسلمان و شیعه‌ای، آنها را وسیله‌ی معرفت، محبت، عبادت، تقرب و دعای خود قرار دهد، از حد گذشته، یا کسی که چنین نکند، اصلاً به مسیر رشد و تکامل راه نیافته است!؟

### مسلمانی:

آخر مسلمانی کجاست؟ حد مطلوب و مقبول آن چیست و چگونه حاصل می‌گردد؟ در پاسخ این سؤال فرمود که تمامی بشارت انبیا و نتیجه‌ی رسالت، در مودت اهل بیت علیهم السلام، محقق شده و ظهور و بروز می‌نماید:

« ذَلِكَ الَّذِي يُبَشِّرُ اللَّهَ عِبَادَهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ وَمَنْ يَقْتَرِفْ حَسَنَةً نَّزِدْ لَهُ فِيهَا حُسْنًا إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ شَكُورٌ » (الشوری، ۲۳)

**ترجمه:** این همان چیزی است که خداوند بندگانش را که ایمان آورده و اعمال صالح انجام داده‌اند به آن نوید می‌دهد! بگو: «من هیچ پاداشی از شما بر رسالتم درخواست نمی‌کنم جز دوست داشتن نزدیکانم [= اهل بیتم]؛ و هر کس کار نیکی انجام دهد، بر نیکی‌اش می‌افزایم؛ چرا که خداوند آمرزنده و سپاسگزار است.

### محشر (پایان کار):

و اما تمامی این آموزه‌ها و رهنمودها، برای این است که آدمی رشد کند، کمال یابد، نزد معبود و محبوب حقیقی [الله جلّ جلاله] مکرم، محبوب و مقرب واقع گردد. اما او فرمود که هر کسی را در محشر، با امامش صدا می‌زند و در نهایت نیز با او محشورش می‌کند، چرا که در دنیا پیرو او بوده است، حال خواه امام حق باشد و یا امام (پیشوا، الگو و رهبر) باطل:

« يَوْمَ نَدْعُو كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمَامِهِمْ فَمَنْ أُوِّيَ كِتَابُهُ بِيَمِينِهِ فَأُولَٰئِكَ يَقْرَءُونَ كِتَابَهُمْ وَلَا يُظَلَّمُونَ فِتْيَالًا » (الشوری، ۲۳)

**ترجمه:** (به یاد آورید) روزی را که هر گروهی را با پیشوایشان می‌خوانیم! کسانی که نامه عملشان به دست راستشان داده شود، آن را (با شادی و سرور) می‌خوانند؛ و بقدر رشته شکاف هسته خرمایی به آنان ستم نمی‌شود!

### اسلام و قرآنی دیگر؟!



این راه خداشناسی، ایمان، محبت، اطاعت و بندگی خالص خداوند متعال [توحید نظری و عملی] می باشد که خداوند سبحان در قرآن کریم به ما آموخته است.

● - حال آنان که این معرفت، توجه، مودت، تبعیت و توسلات به اهل بیت علیهم السلام را کم یا زیاد افراطی قلمداد می کنند و می گویند: سبب فراموشی خدا یا کم رنگ شدن توجه به او می شود، ما را به کدام توحید، معاد، اسلام و قرآنی دعوت می کنند؟!

● - حال بگویند: شیعه، چگونه خداوند سبحان را بشناسد و خالصانه بندگی نماید؟ و بگویند: خودشان کدام خدا، قرآن و اسلام را می شناسند و چگونه اطاعت و بندگی می کنند؟!

\*\*\*

آیا جراحی های زیبایی که روی صورت انجام می گیرند را می توان جزئی از برگرداندن آفرینش خداوند قلمداد

نمود؟

**پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):**

برخی به طور کلی منکر و کافر به وجود خداوند متعال می باشند؛ اما برخی دیگر وجود و خالقیت او را قبول دارند، اما گمان می کنند که با کشف چند فرمول علمی در نظام خلقت، می توانند بر او غلبه یابند! این دیگر کفر نیست، چون وجود و خالقیتش را قبول دارند، بلکه "عناد و دشمنی" است، چون می خواهند خالق و رب را مغلوب خود نمایند!

اندیشه ی شیطان پرستی، که امروزه تحت عنوان "فراماسون" تشکل یافته است، بر همین گمان است! می گویند: ما منکر خدا نیستیم، بلکه چون ابلیس لعین، با او سر جنگ داریم. اما اگر در هر امری نیز پیروز شویم، باز محکوم به شکست هستیم، چون خداوند سلاحی دارد که ما از آن محرومیم، و آن سلاح مرگ است. او هر وقت بخواهد، مرگ هر شخص یا قومی را می رساند. بنابراین، اگر ما با رشد علمی در علوم طبیعی، بتوانیم به قوانین و اندازه ها (مقدرات) واقف شویم، می توانیم او را خلع سلاح کنیم و عمر جاودان بدون خدا بیابیم! هرگونه گمان غلبه بر خداوند سبحان، حاکی از خدا نشناسی و نیز حماقت است. چرا که در هر حال او را ضعیف دیده که امکان غلبه را متصور شده است! در حالی که خداوند متعال قوی است و تمامی قوت ها از اوست و نیز "عزیز = نفوذ ناپذیر" می باشد (إِنَّ رَبَّكَ هُوَ الْقَوِيُّ الْعَزِيزُ).

« امام سجاد علیه السلام فرمودند: الحمد لله، که خداوند، دشمنان ما را از احمقها قرار داد.»

**اما پاسخ موضوعی:**

● - جراحی صورت و یا حتی برخی از اعضا، مانند کسانی که با عمل جراحی گوش‌های خود را دراز و به قول خودشان شیطانی می‌کنند و یا کسانی که برای تکدی‌گری و فریب اذهان، شکل دست و پای خود را تغییر می‌دهند - یا کسانی که صدمات ناشی از حوادثی چون سوختگی یا ... را ترمیم و یا پروتزها شکل می‌دهند و ...، تغییر و تبدیل یا برگرداندن آفرینش و نظام آفرینش الهی نمی‌باشد.

این تغییرها و تبدیل‌هایی که انجام می‌گیرد، اختصاصی به صورت، دست، پا و سایر اعضای بدن انسان ندارد، بلکه در طبیعت نیز تغییر شکل (درخت، گل، تپه، کوه و ...) امکان پذیر می‌باشد؛ چنان که آرایش درختان کوچک و چند سانتی، یا تبدیل دشت‌ها، تپه‌ها و کوه‌ها به خانه‌ها، برج‌ها و شهرها، یا تبدیل زهر حیوانات به دارو، یا عناصر شیمیایی به مواد مخدر و ...، همیشه رایج بوده و هست.

آیا صنعت آهن، جز این است که سنگ آهن را از کوه‌ها و ... استخراج می‌کنند و آن را به آهن در انواع شکل‌ها و سختی‌های گوناگون در می‌آورند؟! یا همین‌طور صنعت شیشه، صنعت داروسازی، صنایع نظامی، یا انواع صنایع دیگر و از جمله صنعت جراحی پلاستیک؟

● - تا کسی نتواند خلق کند، یعنی از هیچ، چیزی را به وجود آورده و ایجاد کند، نمی‌تواند هیچ تغییر و تبدیلی در نظام خلقت و بالتبع نظام هدایت مبتنی بر آن ایجاد نماید؛ و البته که هیچ کسی نمی‌تواند چیزی را خلق کند، ولو به کوچکی یک مگس - در این خصوص طالب و مطلوب، هر دو ضعیف هستند:

« يَا أَيُّهَا النَّاسُ ضَرْبٌ مِّثْلُ مَا سَمِعْتُمْ لَهُ إِنَّ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَنْ يَخْلُقُوا ذُبَابًا وَلَوْ اجْتَمَعُوا لَهُ وَإِنْ يَسْأَلْتَهُمُ الذُّبَابُ شَيْئًا لَا يَسْتَنْقِذُوهُ مِنْهُ ضَعُفَ الطَّالِبِ وَالْمَطْلُوبِ » (الحج، ۷۳)

ترجمه: ای مردم! مثلی زده شده است، به آن گوش فرا دهید: کسانی را که غیر از خدا می‌خوانید، هرگز نمی‌توانند مگسی بیافرینند، هر چند برای این کار دست به دست هم دهند! و هرگاه مگس چیزی از آنها برباید، نمی‌توانند آن را باز پس گیرند! هم این طلب‌کنندگان ناتوانند، و هم آن مطلوبان!

● - برخی خداناباوران، تا به یک رشد علمی می‌رسند، گمان می‌کنند که رقیب خالق کریم شده‌اند! در حالی که خداوند متعال، از سویی به انسان عقل، شعور، فهم، قدرت یادگیری عطا فرموده است و از سویی دیگر کتاب خلقت را مقابل آنها گذاشته است، و از سویی دیگر در کتاب وحی به آنها فرموده است که با دقت در خلقت من مطالعه کنید، تا با شناخت و عظمت خلقت، به خالق و عظمتش شناخت پیدا نموده و ایمان بیاورید.

● - ما در این عالم، به غیر از زمین و آسمان چه می‌بینیم؟ لذا فقط در آیات اولیه‌ی یک سوره، به توجه و دقت به تمامی این علوم دعوت نموده است و در آیات دیگر نیز مکرر توصیه نموده است:

جانور شناسی: « أَفَلَا يَنْظُرُونَ إِلَى الْإِبِلِ كَيْفَ خُلِقَتْ - آیا آنان به شتر نمی‌نگرند که چگونه آفریده شده است؟! »

(الغاشیة، ۱۷)

فضا شناسی: «وَأِلَى السَّمَاءِ كَيْفَ رُفِعَتْ - و به آسمان نگاه نمی کنند که چگونه برافراشته شده؟!» (همان، ۱۸)

طبیعت شناسی: «وَأِلَى الْجِبَالِ كَيْفَ نُصِبَتْ - و به کوه‌ها که چگونه در جای خود نصب گردیده!» (همان، ۱۹)

زمین شناسی: «وَأِلَى الْأَرْضِ كَيْفَ سُطِحَتْ - و به زمین که چگونه گسترده و هموار گشته است؟!»

انسان شناسی در علوم تربیتی (جبر و اختیار): «فَذَكِّرْ إِنَّمَا أَنْتَ مُذَكِّرٌ \* لَسْتَ عَلَيْهِمْ بِمُصَيِّرٍ \* إِلَّا مَنْ تَوَلَّى وَكَفَرَ - پس تذکر ده که تو فقط تذکر دهنده‌ای! \* تو سلطه‌گر بر آنان نیستی که (تسلطی بر آنان نداری که بتوانی بر ایمان) مجبورشان کنی،» \* مگر کسی که پشت کند و کافر شود (اختیار با خودش است و تو نمی توانی کاری کنی). (همان، ۲۰ تا ۲۲)

### علم یعنی نشانه‌شناسی:

بشر، وحی را کنار می گذارد و در عرصه‌ی رشدی علمی، با بدبختی و فلاکت، پس از هزاران سال، مانند کوری عصاکش، بدانجا می رسد که بگوید: «چون هیچ چیزی خودش نیست و هر چیزی نشانگر دیگری است، پس علم چیزی جز "نشانه‌شناسی" نمی باشد! خب، این کشف جدیدی نیست، خداوند متعال از همان ابتدا توسط انبیایش علیهم السلام و در کتاب وحی، به انسان آموخته بود که همه چیز نشانه (آیه) است!

منتهی این که انسان بتواند از نشانه، صاحب نشانه را بشناسد و راه یابد و به مقصود و هدف از آفرینش خود برسد، مستلزم به کار انداختن "تفکر و عقل" است که آن را نیز خداوند متعال به بشر عطا نموده است و راه‌های درآوردن آن از حبس و رشدش را نیز آموخته است. لذا فرمود: در خلقت زمین و آسمان‌ها تفکر و تعقل کنید، چرا که اینها برای اهل تفکر و تعقل "نشانه" می شوند:

«إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَالْفُلْكِ الَّتِي تَجْرِي فِي الْبَحْرِ بِمَا يَنْفَعُ النَّاسَ وَمَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنَ السَّمَاءِ مِنْ مَاءٍ فَأَحْيَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا وَبَثَّ فِيهَا مِنْ كُلِّ دَابَّةٍ وَتَصْرِيفِ الرِّيَّاحِ وَالسَّحَابِ الْمُسَخَّرِ بَيْنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ» (البقره، ۱۶۴)

ترجمه: در آفرینش آسمان‌ها و زمین، و آمد و شد شب و روز، و کشتی‌هایی که در دریا به سود مردم در حرکتند، و آبی که خداوند از آسمان نازل کرده، و با آن، زمین را پس از مرگ، زنده نموده، و انواع جنبندگان را در آن گسترده، و (همچنین) در تغییر مسیر بادها و ابرهایی که میان زمین و آسمان مسخرند، نشانه‌هایی است (از ذات پاک خدا و یگانگی او) برای مردمی که عقل دارند و می اندیشند!

«وَسَخَّرَ لَكُمْ فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا مِنْهُ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يُتَفَكَّرُونَ» (الجماعه، ۱۳)

ترجمه: او آنچه در آسمان‌ها و آنچه در زمین است همه را از سوی خودش مسخر (رام) شما ساخته است؛ در این نشانه‌های (مهمی) است برای کسانی که اندیشه می کنند!

بنابراین:

خداوند متعال می خواهد که انسان از عقل، فکر، استعداد و توان فراگیری که به او عطا نموده استفاده ببرد، به زمین و آسمان و هر چه در آنهاست، نظاره کند، مطالعه کند، در چگونگی پدید آمدن و قوانین حاکم بر آنها اندیشه نماید، خودش "صانع" باشد تا بفهمد که نه تنها "خالق، مالک و رب" نیست، بلکه خودش نیز مخلوق و مصنوع است، و از این راه، به خالق کل شیء و صانع عالم هستی پی ببرد.

از این رو، انسان علم را کشف می کند، نه این که خلق کند - هر چه بسازد و یا هر کاری که بکند، باز نمی تواند از چارچوب قوانین حاکم بر نظام هستی خارج شود (وَ لَا يُمْكِنُ الْفِرَارُ مِنْ حُكُومَتِكَ - دعای کمیل) و از علوم، قوانین و نظم موجود درس گرفته و بهره می برد، نه این که بتواند تغییر و تبدیلی در نظام آفرینش ایجاد نماید. بنابراین، اگر وجود برق (الکتریسته) را در زمین شناخت، سدی ساخت، توربینی ساخت، از فشار آب، برق گرفت و آن را به شهرها و روستاها رساند، همه طبق اندازه های (مقدرات) حاکم بر نظام هستی می باشد. همچنین است، رشد او در علوم کشاورزی - هوا و فضا و یا جراحی پلاستیک.

\*\*\*



## قرآن مجید و حدیث - پاییز ۹۶

در سوره اسراء، آیه ۵۲ آمده برزخ مدت کوتاهی است. سوره طه آیه ۱۰۲ آمده ۱۰ روز، نیکوکارترین می گوید: یک روز. در سوره روم آیه ۵۵ یک ساعت. سوره نازعات آیه ۴۶ شامگاهی یا صبح آن. علت این مغایرت چیست؟ خواهش می کنم مرا نجات دهید.

### پایگاه پاسخگویی در سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

اول آن که خداوند متعال نجات می دهد و دوم آن که "نجات از چه؟! شما در مطالعه ای آیات قرآن کریم، تأمل و تفکر نموده اید و برایتان سؤال پیش آمده است و دنبال پاسخ هستید؛ خب این که خیلی خوب است، این تفکر برابر با یک عمر عبادت است.

پس نکته ی نخست آن که لازم به ذکر است که از پدید آمدن سؤال در ذهن، به هنگام مطالعه قرآن کریم، احادیث، ادعیه و البته هر متن دیگری نترسیم و گمان ننماییم که لابد شک و شبهه به حقانیت و وحیانیت قرآن کریم، و نوعی بدبختی و هلاکت برآیمان پیش آمده است! چرا که عقل برای تفکر است و در هر تفکری هنگام مطالعه، سؤالات گوناگونی ایجاد می شود که مقدمه و لازمه ی رشد علمی می باشد.

نکته ی دوم آن که، هر گزاره ای را باید با دقت در کلمات و معانی و نیز موضوع و متن مورد مطالعه قرار داد و سپس دقت نمود که آیا مغایرتی در مفاد آن دیده می شود یا خیر و اگر دیده می شود چرا؟!

از این رو لازم است ابتدا به چهار آیه مطروحه و ترجمه ی آنها دقت نماییم:

● - « يَوْمَ يَنْفَخُ فِي الصُّورِ وَنَحْشُرُ الْمُجْرِمِينَ يَوْمَئِذٍ زُرْقًا \* يَتَخَفَتُونَ بَيْنَهُمْ إِنْ لَبِثْتُمْ إِلَّا عَشْرًا \* نَحْنُ أَعْلَمُ بِمَا يَقُولُونَ إِذْ يَقُولُ أَمْئَلُهُمْ طَرِيقَةً إِنْ لَبِثْتُمْ إِلَّا يَوْمًا » (طه، ۱۰۲ تا ۱۰۴)

ترجمه: همان روزی که در «صور» دمیده می شود؛ و مجرمان را با بدن های کبود (یا به تعبیری کور)، در آن روز جمع می کنیم! \* میان خود به طور پنهانی با یکدیگر می گویند: «شما [در دنیا] جز ده [روز، بیش] نمانده اید \* ما به آنچه آنها می گویند آگاه تریم، هنگامی که نیکوروش ترین آنها می گویند: «شما تنها یک روز درنگ کردید!»

● - « وَيَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ يُقْسِمُ الْمُجْرِمُونَ مَا لَبِثُوا غَيْرَ سَاعَةٍ كَذَلِكَ كَانُوا يُؤْفَكُونَ » (الروم، ۵۵)

**ترجمه:** و روزی که قیامت برپا شود، مجرمان سوگند یاد می کنند که جز ساعتی (در دنیا و یا برزخ و یا هر دو) درنگ نکردند! اینچنین (در دنیا نیز) از درک حقیقت بازگردانده می شدند.

● - « كَانَتْهُمْ يَوْمَ يَرَوْنَهَا لَمْ يَلْبُثُوا إِلَّا عَشِيَّةً أَوْ ضُحَاهَا » (النازعات، ۴۶)

**ترجمه:** روزی که آن را (قیامت را) می بینند، گویی که (چنین احساس و گمان دارند که) آنان جز شبی یا روزی درنگ نکرده اند.

### نکات:

حال لازم است که با توجه به آیات مطروحه، به چند نکته توجه شود تا معلوم شود هیچ مغایرتی وجود ندارد:

**الف -** تمامی آیات مذکور مربوط به روز قیامت می باشد که در صور دمیده می شود و همگان در صحنه محشور می گردند، و سخن از تخمین حیات عمر آنها در دنیا و یا حداکثر تا قبل از قیامت (دنیا و برزخ و باهم) توسط خودشان می باشد.

**ب -** تمامی آیات بیانگر لحظات آغازین محشر است؛ یعنی قبل از آغاز حساب و کتاب و تعیین جایگاه هر کسی و جداسازی ها؛ چرا که به صورت آهسته با یکدیگر گفتگو می کنند.

محشر، مراحل گوناگونی دارد. ابتدا همه جمع می شوند - سپس نگران می گردند - گروه گروه (یوم الفصل) از یک دیگر جدا می شوند - سپس همه ساکت می شوند ... و به حساب و کتاب هر کسی رسیدگی می شود و در نهایت هر کسی به سوی جایگاهش برده می شود.

**ج -** آیات مربوطه اشاره به وضع و حال "مجرمین" دارد، نه مؤمنان. در آیات دیگری آمده که مؤمنان به پیامبران رجوع می کنند و اوضاع دنیا را از آنها می پرسند، چون می دانند آنانند به اذن الهی علم دارند.

**د -** در تمامی آیات، به ظن و گمان مجرمان اشاره شده است، نه به بیان یک حقیقت یا واقعیت از قول خداوند متعال، که گفته شود «چرا مغایرت دارد!»؛ بنابراین هر کسی یا هر گروهی از این مجرمان، ممکن است ظن و گمان خود را داشته باشد. یکی بگوید: گویا یک نیم روز در دنیا بودیم، دیگری بگوید: شاید یک روز یا یک شبانه روز و ... چنان که در آیه ۵۵ از سوره روم، می فرماید: اینها قسم می خورند که جز ساعتی درنگ نکرده اند، و می افزاید که در دنیا نیز همین گونه از درک حقایق بازماندند و خود و دیگران را با این قسمها (گفتار محکم، ولی بی دلالت) فریب می دادند (كَذَلِكَ كَانُوا يُؤْفَكُونَ). یعنی مجرمان، از سویی علم نداشتند و ندارند و از سویی دیگر آنقدر تکبر دارند که روی گمانهای غلط خود نیز قسم یاد می کردند و می کنند.

بنابراین، بسیار بدیهی است که در داوری، ادعاها و گفتارهای غلط، مغایرت و حتی تضاد و تناقض نیز وجود خواهد داشت.

## درک و سنجش زمان:

در همین دنیا بسیار اتفاق می افتد که اگر کسی به گردش زمین و شمارش شبانه روز، یا ساعت توجه نکند، نمی تواند گذر زمان را درست تخمین بزند. به لحاظی می گوید: دیروز برای من مثل ده سال یا یک عمر گذشت - به لحاظ دیگری می گوید: دیروز چقدر زود به اتمام رسید. برای خود ما نیز بسیار اتفاق می افتد که وقتی به یاد گذشته‌ی دور (مثل ده یا بیست سال پیش) می افتم و خاطره‌ای را نقل می کنیم، می گوییم: گویی دو ماه پیش یا حتی همین دو روز پیش بود (یعنی اینقدر زود گذشت).

بدیهی است که در قیامت، دیگر زمین و گردش به دور خورشید و پیدایش شبانه روز و یا "ساعت" به تعبیر ما که برابر با ۶۰ دقیقه باشد وجود ندارد که کسی بخواهد محاسبه کند و عدد و رقم بدهد؛ بنابراین، این گمان‌ها متناسب با شرایطی که در آن قرار گرفته‌اند پیش می آید، یعنی بر اساس نگاه به یک مدت طویل یا ابدی در عذاب جهنم (برای مجرمان)، در برابر عمر کوتاهی که در دنیا داشتند و آن را به کفر، ظلم، جنایت و جرم برای بهره‌ی اندکی از متاع و لذایذ دنیا گذراندند. لذا می گویند: شاید یک روز، یک ساعت، یک شبانه روز، یک نصف روز، یا بهترین شان بگویند: شاید ده روز ... و البته همه فقط ظن و گمان خطای آنهاست.

\*\*\* - پس، در قرآن کریم و آیات مذکور، به این که آنها چقدر در دنیا بودند، اشاره‌ای نشده که پرسیده شود «چرا مغایرت دارد؟»، بلکه بیان گفتگوی آنها بر مبنای ظن و گمان غلط خودشان طرح شده است.

\*\*\*

"بقیة الله" در قرآن کریم مربوط به کم فروشی است، در روایات مربوط به امام زمان علیه السلام! پاسخ این

سؤال یا شبهه‌ی رایج چیست؟

## پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

برای ورود، استناد و نیز تبرک، یکبار این سه آیه را با هم و با دقت بخوانیم و بعد راجع به آن بحث نماییم:

« وَإِلَىٰ مَدْيَنَ أَخَاهُمْ شُعَيْبًا قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُم مِّنْ إِلَٰهٍ غَيْرُهُ قَدْ جَاءتُكُم بَيِّنَةٌ مِّن رَّبِّكُمْ فَأَوْفُوا الْكَيْلَ وَالْمِيزَانَ وَلَا تَبْخَسُوا النَّاسَ أَشْيَاءَهُمْ وَلَا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ بَعْدَ إِصْلَاحِهَا ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنتُمْ مُؤْمِنِينَ »

ترجمه: و بسوی «مدین» برادرشان شعیب را (فرستادیم)؛ گفت: «ای قوم من! خدا را پرستش کنید، که جز او، معبود دیگری برای شما نیست! پیمانان و وزن را کم نکنید (و دست به کم‌فروشی نزنید)! من (هم اکنون به حسب ظاهر) شما را در نعمت می بینم؛ (ولی من خیرخواه شما هستم و) از عذاب روز فراگیر، بر شما بیمناکم!

« وَ يَا قَوْمِ أَوْفُوا الْمِكْيَالَ وَالْمِيزَانَ بِالْقِسْطِ وَلَا تَبْخَسُوا النَّاسَ أَشْيَاءَهُمْ وَلَا تَعْنُوا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ »



**ترجمه:** (شعیب در ادامه سخنانش به قوم مدین گفت:) و ای مردم! پیمانها و وزن را با عدالت وفا کنید و بر اشیاء مردم عیب مگذارید و از حق آنان نگاهید و در زمین فساد مکنید.

« بَقِيْتُ اللَّهُ خَيْرَ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ وَمَا أَنَا عَلَيْكُمْ بِخَفِيضٍ » (هود علیه السلام، ۸۵ و ۸۶)

**ترجمه:** آنچه خداوند برای شما باقی گذارده (از سرمایه‌های حلال)، برایتان بهتر است اگر ایمان داشته باشید! و من، پاسدار شما (و مأمور بر اجبارتان به ایمان و مسئول عمل خلاف شما) نیستم!

● - بله، همانطور که مشهود است، ظاهر آیه، مربوط به وزن و کیلوی عادلانه در خرید و فروش می‌باشد، ولی هیچ منافاتی با « بَقِيْتُ اللَّهُ » بودن امام زمان علیه السلام ندارد.

هر قومی به صفت یا صفات ناپسندی مشهور بودند، مانند قوم بنی اسرائیل به کفر و لجاجت و دنیاگرایی - یا قوم لوط، به عمل شنیع لواط - یا برخی از قبایل اعراب به دختر کشی ... [چنان که امروزه نیز در سرتاسر دنیا چنین است]. از انحطاط‌های فکری و عملی قوم شعیب نیز به غیر شرک، انواع و اقسام ظلم‌ها بود و از جمله «کم‌فروشی»! پس خداوند متعال به واسطه‌ی پیامبران‌شان، به آنها فرمود که شرک نوزند، خداوند را عبادت و اطاعت کنند، در خرید و فروش وزن و کیلو را رعایت کنند، کم‌فروشی نکنند، در زمین فساد نکنند، بدانند که خیر در سودی است که خداوند متعال برای آنان باقی می‌گذارد [چه منافع مادی و چه معنوی - چه دنیوی و چه اخروی]، و بالاخره آن که همه بدانند، مریبان و هادیان خیرخواه جوامع، مسئول پذیرش یا عدم پذیرش آحاد آن جوامع نمی‌باشند.

**الف -** بی‌تردید، هر کلام، متن و گزاره‌ای که تجزیه و مثله شود، معنا، مفهوم، مقصود، عمق و گستره‌ی خود را از دست می‌دهد.

● - فرض کنید که کسی این آیات را بخواند و بگوید: یک حکایت تاریخی از گفتگوی حضرت شعیب علیه السلام با قوم مدین است و ما به ربطی ندارد! و حال آن که شرک، غش در معاملات و انواع فساد روی زمین، همچنان وجود دارد.

**ب -** گاهی یک دستور العملی (قانون، فقه، احکام)، صادر می‌شود، اما هدف و حکمت آن جداگانه به عنوان یک اصل بیان می‌گردد؛ مثل این که بگویند: «در مصرف آب اسراف نکنید، که اسراف، ظلم به خود، جامعه، دیگران و حتی نسل‌های می‌باشد» - حال آیا کسی می‌تواند بگوید: «این اسراف و حکم به ظلم بودن آن، فقط مخصوص به مصرف آب می‌باشد»؟! خیر؛ چرا که اسراف نکردن آب، یک حکم موضوعی بود، اما ظلم بودن اسراف، یک اصل و بیان حکمت آن حکم بود.

**ج -** در آیات مورد بحث، ابتدا می‌فرماید: «اعْبُدُوا اللَّهَ - خدا را بندگی کنید» و بعد می‌فرماید که در وزن و کیلو، عدالت و قسط را رعایت کنید و نتیجه را متذکر می‌گیرد که «اگر مؤمن هستید، این برای شما خیر است - **ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ اِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ**».

آیا می‌شود گفت: که بندگی خدا، انحصار در پرهیز از کم‌فروشی دارد؟! و یا تنها شاخصه مؤمنین، رعایت در قسط به هنگام خرید و فروش است؟! و یا تنها خیر مؤمنان همین است؟!!

**\*\*\* - «بَقِيْتُ اللَّهُ خَيْرٌ لَّكُمْ اِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ وَمَا اَنَا عَلَيْكُمْ بِحَفِيظٍ»**

پس از دعوت به توحید، تذکر این که جز او الهی وجود ندارد، به چند مسئله در خرید و فروش و نیز تمامی تعاملات تأکید نمود؛ فرمود: هم کم‌فروشی نکنید و هم در زمین فساد نکنید. اگر چه کم‌فروشی نیز خودش فساد (تباهی) است، اما یک اصل کلی را بیان داشت و نمی‌توان گفت: «بنابراین، فقط کم‌فروشی فساد است».

پس از این دعوت، تذکرات و احکام حقوقی، به یک اصل اعتقادی اشاره نموده است مبنی بر این که «شما خدا را عبادت کنید، خیر شما در آن چیزی است که او برای شما باقی بگذارد»؛ چرا که آدمی هر گناهی که مرتکب شود نیز به تصور بردن سود و فایده می‌باشد.

حال آیا می‌توان گفت که «خیر ما در هر چیزی هست که خدا برای ما قرار دهد و باقی بگذارد، فقط اختصاص به سود تجاری دارد»؟!!

**ایمان به خداوند متعال نیز "تجارت" است:**

حال اگر کسی می‌خواهد اصرار کند که «خیر، الا و لابد موضوع تجاری است»! دقت کند که در این دنیا هیچ کاری نیست که داد و ستد (تجاری) نباشد، حتی ایمان به خداوند متعال و رسول او صلوات الله علیه و آله؛ چنان که فرمود:

« يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلَىٰ تِجَارَةٍ تُنْجِيكُمْ مِنْ عَذَابِ أَلِيمٍ \* تُوْمِنُونَ بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَتُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ اِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ » (الصف، ۱۰ و ۱۱)

**ترجمه:** ای کسانی که ایمان آورده‌اید! آیا شما را به تجارتی راهنمایی کنم که شما را از عذاب دردناک رهایی می‌بخشد؟! \* به خدا و رسولش ایمان بیاورید و با اموال و جانهایتان در راه خدا جهاد کنید؛ این برای شما (از هر چیزی) بهتر است اگر بدانید!

حتی اگر کسی دو رکعت نماز با توجه، خشوع و اخلاص هم اقامه کند، باز هم تجارت کرده، چرا که دقایقی از عمر، توجه و قلب خود را هزینه کرده تا در مقابل رشد، کمال و قرب الهی را به دست آورد. و چنان که در آیات بسیاری فرموده که مؤمنان با خداوند متعال معامله می‌کنند و کفار و مشرکان و فاسدان، آیات الهی و حیات پر نعمت اخروی را به بهای اندک متاعی در دنیا می‌فروشند.

### کم فروشی های معنوی (اعتقادی) و عملی:

بنابراین، درست وزن نکردن، کم فروشی، حق مردم را ضایع نمودن، غش در معامله کردن، عیب گذاشتن روی سرمایه ها و دارایی های مردم و در نتیجه فساد (تباهی) روی زمین، در امور معنوی (اعتقادی) و بالتبع عملی، به مراتب بیشتر از مصادیق اقتصادی و مادی آن می باشد.

خداوند متعال فرمود که به پیامبران "کتاب" و "میزان" نازل نمود [هر دو نازل شده می باشند]، برای چه؟ برای قیام مردم به قسط. پس اگر مردم در معامله ی با خداوند سبحان، کم فروشی نمی کردند؛ از اطاعت رسول خدا صلوات الله علیه و آله روی بر نمی گرداندند، کتاب خدا را پشت سر نمی گذاشتند، به خاطر بهایی اندک از مال و لذت و شهوت دنیا، امامان علیه السلام را یکی پس از دیگری ترور نمی کردند و...؛ وضعیت این نبود که هست. لذا می فرماید: توجه کنند که بازمانده و باقی گذاشته خدا [آخرین امام و حجت الهی] خیر آنان است، البته اگر ایمان دارند: «بَقِيْتُ اللَّهُ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ».

پس، خیر ما در آن چیزی است که خداوند برای ما باقی بگذارد و البته که آخرین امام علیه السلام، مظهر اتم "خیری است که خداوند هادی برای ما باقی گذارده است.

\*\*\*

چرا انبیای الهی، با این که انسان کامل و مؤیدی از جانب حق بودند، در تحقق کامل اهداف شان موفق نگردیدند؟ آیا ضعف مدیریت داشتند؟!

### پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

باید دید که اهداف آنها چه بوده که می گویند در تحقق آن موفق نبوده اند؟! باید دقت نمود که آیا بشر برای نبوت و رسالت هدف تعیین می نماید، یا خداوندی که آنها را به نبوت و رسالت برگزیده است؟! برخی گمان می کنند که هدف انبیا این بوده که تمامی انسان های روی زمین را در تمامی اعصار، به کمال انسانیت برسانند - همه عاقل، فهیم، بصیر، مؤمن، متقی و با اخلاق شوند - دیگر هیچ ظلم و ظالمی روی زمین باقی نماند...؛ و سپس چون می بینند که نبوت و رسالت به حضرت محمد مصطفی صلوات الله علیه و آله ختم گردید، اما هنوز جهل، کفر، شرک، نفاق، ظلم، جنایت و... باقیست، می گویند: «پس آنها موفق نبوده اند!» و نتیجه می گیرند که لابد "مدیریت آنها توأم با نقص و یا دست کم ضعف بوده است" و سپس از همین راه وارد می شوند و عصمت و کمال و تأیید الهی را زیر سؤال می برند! و یک عده فراتر رفته می گویند: پس در اصل خداوند متعال [العیاذ بالله] موفق نشده است و یا به قول فراماسون ها و سایر شیطان پرست ها، ابلیس موفق بوده است! در حالی که خودشان در پذیرش هدایت ضعیف و حتی ناموفق بوده اند و گناه شان را طبق معمول، به گردن دیگری

می‌اندازند. انسان جاهل و متکبر [چون ابلیس لعین]، خود را کامل و بدون خطا می‌بیند و در هر خطایی، گناه را گردن دیگری می‌اندازد. از نظر او، همه ایراد دارند، جز خودش!

● - اما باید دقت کنیم که خداوند متعال در کلام وحی، هدف از بعثت انبیا و رسولانش را چه فرموده و آیا در تحقق این اهداف موفق بوده‌اند و یا خیر؟! به عنوان مثال به چند آیه اشاره می‌گردد:

### دعوت به یکتاپرستی:

« فَأَرْسَلْنَا فِيهِمْ رَسُولًا مِنْهُمْ أَنْ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ أَفَلَا تَتَّقُونَ » (المؤمنون، ۳۲)

ترجمه: پس در میانشان پیامبری از خودشان روانه کردیم که خدا را بپرستید جز او برای شما معبودی نیست آیا سر پرهیزگاری ندارید.

انسان، موجودی پرستنده است؛ او ذاتاً فقیر، محتاج و بنده‌ی غیر است؛ عاشق کمال است و هر چه را کمال خود بداند (یا فرض کند)، بدان وابسته‌ی مطلق شده و بندگی‌اش را می‌نماید.

خداوند متعال می‌توانست انسان را (چون سایر موجودات) مجبور بیافریند و به او عقل، وحی، اختیار و قدرت انتخاب ندهد، اما فضیلت انسان بر همین است که می‌تواند بشناسد و انتخاب کند، و با اراده و اختیار خود خداوند سبحان را بندگی نماید. لذا نیاز به هدایت و روشننگری داشت، پس انبیا و رسولان را فرستاد تا آنها به یکتاپرستی و بندگی الله جل جلاله دعوت نمایند و همگی در انجام این امر مهم موفق و مؤید بودند.

### رسالت علمی و مربی‌گری:

\* « كَمَا أَرْسَلْنَا فِيكُمْ رَسُولًا مِنْكُمْ يَتْلُو عَلَيْكُمْ آيَاتِنَا وَيُزَكِّيكُمْ وَيُعَلِّمُكُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَيُعَلِّمُكُم مَّا لَمْ تَكُونُوا تَعْلَمُونَ » (الأعراف، ۱۵۱)

ترجمه: همان طور که در میان شما، فرستاده‌ای از خودتان روانه کردیم، [که] آیات ما را بر شما می‌خواند، و شما را پاک می‌گرداند، و به شما کتاب و حکمت می‌آموزد، و آنچه را نمی‌دانستید به شما یاد می‌دهد.

از اهداف کلی تمامی انبیا و رسولان الهی این بوده که اولاً به مردم "نشانه‌شناسی" یاد دهند تا نشانه (آیه) را به جای صاحب نشانه نپرستند، بلکه از حکمت نشانه‌ها، پی به هدف و مقصد ببرند - ثانیاً راه و روش تزکیه نفس را بیاموزند، چه باید کردها و چه نباید کردهای انسان شدن و به کمال رسیدن را بیاموزند و هر خواهانی را رهبری و هدایت نمایند - ثالثاً وحی را اخذ نموده و کتاب خدا را تعلیم دهند (علم وحی بیاموزند) و هم چنین نور علم را به نور حکمت پرفروغ کنند و بالاخره این که به مردم، بسیاری از آن چه نمی‌دانند را به بیاموزند.

پس تمامی انبیا و رسولان در تحقق این اهداف موفق بوده‌اند. اما وظیفه نداشتند که الزاماً همگان را دانشمند، فرهیخته و والا مقام سازند.

**بشارت و انداز:**

« وَمَا تُرْسِلُ الْمُرْسَلِينَ إِلَّا مُبَشِّرِينَ وَنَذِيرِينَ » (الکھف، ۵۶)

ترجمه: ما پیامبران را، جز بعنوان بشارت دهنده و انداز کننده، نمی فرستیم؛

« وَبِالْحَقِّ أَنْزَلْنَاهُ وَبِالْحَقِّ نَزَلَ وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا مُبَشِّرًا وَنَذِيرًا » (الفرقان، ۶۵)

ترجمه: و تو را جز بشارتگر و بیم دهنده نفرستادیم.

"بشارت"، وعده و امید دادن به نتایج و ثمرات مادی و معنوی اهداف، نیات و کارهای خوب در حیات دنیوی و اخروی می باشد و متقابلاً "انذار"، وعید دادن و ترساندن از نتایج و ثمرات کجی در اعتقادات و بدی در رفتارها می باشد.

"بشارت و انذار"، دو بال تربیتی هستند، چنان که ما نیز در بیشتر مواضع و رفتارهای خود بدان توجه داریم (یا باید داشته باشیم)، مثل این که می گوئیم: اگر تحصیل علم کنی، رشد می کنی و اگر نکنی، نادانی و بی سوادی سبب تحمیل رنج های بسیاری بر تو می گردند - یا اگر سلامت را رعایت کنی، راحتی تن و روان را در پی دارد و اگر رعایت نکنی، مبتلا به انواع بیماری ها و متحمل رنج ها و عذاب های شان می گردی! بدیهی است که آدمی، باید از آخر راهی که می رود و نتیجه مواضعی که اتخاذ می کند و ثمر کارهایی که انجام می دهد، آگاه باشد و خطرات را نیز بشناسد، تا در او انگیزه ی حرکت ایجاد گردد و مشتاقانه پیش رود و موانع را نیز کنار بزند.

پس تمامی انبیا و رسولان الهی "مبشر و نذیر" بودند و در انجام این تکلیف خود نیز موفق و مؤید بوده اند.

**ابلاغ:**

« مَا عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ » (العنکبوت، ۱۸)

ترجمه: و بر پیامبر [خدا] جز ابلاغ آشکار [وظیفه ای] نیست.

رسول، فرستاده ی خداوند سبحان است و هدف از ارسال او نیز "ابلاغ" کلام خدا به مردمان می باشد. او وظیفه دارد که وحی را اخذ نماید و آن را بسیار روشن، آشکار و فصیح به مردم ابلاغ نماید و در همان راستا با سخن مستدل و عمل صالح، "تبلیغ" نماید.

در قرآن مجید، آیات بسیاری آمده که در آنها تصریح شده است که وظیفه رسولان "ابلاغ" است، نه پذیرش مردمان (مخاطبان)! لذا می فرماید: تو ابلاغ کن، اگر نپذیرفتند، تو وکیل و محافظ آنها نیستی: « فَإِنْ أَعْرَضُوا فَمَا أَرْسَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ حَفِيظًا إِنَّ عَلَيْكَ إِلَّا الْبَلَاغُ ... » - و اگر روی گردان شوند (غمگین مباش)، ما تو را حافظ آنان (و مأمور اجبارشان) قرار نداده ایم» - و یا می فرماید که بگویند:

« وَإِنْ تُكَذَّبُوا فَقَدْ كَذَّبَ أُمَّمٌ مِنْ قَبْلِكُمْ وَمَا عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ » (العنکبوت، ۱۸)

ترجمه: [بگو] اگر شما (مرا) تکذیب کنید (جای تعجب نیست)، امت‌هایی پیش از شما نیز (پیامبران‌شان را) تکذیب کردند؛ وظیفه فرستاده (خدا) جز ابلاغ آشکار نیست».

### قیام به قسط:

« لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيُقِومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ » (الحديد، ۲۵)

ترجمه: به راستی [ما] پیامبران خود را با دلایل آشکار روانه کردیم و با آنها کتاب و میزان (سنجش حق و باطل) را فرود آوردیم تا مردم به انصاف برخیزند ...

آن چه که سبب رشد، کمال و سعادت بشر در دنیا و آخرت می‌گردد، رعایت و پیاده کرده عدالت «قسط» در تمامی امور و جوانب زندگی شخصی و اجتماعی او می‌باشد. اما آدمی باید از یک سو حق و باطل و نیز عدل و ظلم را بشناسد و از سویی دیگر چگونگی اجرای آنها را بداند و از سویی دیگر، از قاضی، راهنما و رهبر عادل برخوردار باشد.

پس، خداوند متعال رسولانش را با نشانه‌های روشن عقلی و عینی، فرستاد و به همراه آنان کتاب و نیز میزان را نازل نمود، تا انسان‌ها برای قسط قیام کنند. پس هر که پذیرفت و برای تحقق قسط در خودش، خانواده، جامعه و دنیا کوشید به نور می‌رسد و نور می‌شود؛ و هر که نپذیرفت، به ظلمات ظلم فرو رفته و فرو می‌برد.

### مدیریت:

بنابراین، مأموریت انبیا و رسولان الهی اصلاً این نبوده که همه را یکجا جمع کنند، جبراً به اوج آدمیت و فضیلت برسانند و به زور آنها را در دنیا و آخرت سعادتمند نموده و وارد بهشت نمایند. بلکه مأموریت آنها معرفی حق و باطل و روشن کردن مرز آنها بوده است - مأموریت آنها نشان دادن ظلمت و نور بوده است - مأموریت آنها معرفی راه کارهای خروج از ظلمات و ورود به نور بوده است - مأموریت آنها نشان دادن راه کارهای کنار زدن پرده‌ها ضخیم از روی عقل و زنگارهای کهنه شده از روی قلب بوده است که تا انسانی که می‌خواهد رشد کند، بتواند اوج بگیرد و در جوار حق تعالی به مقام محمود برسد، و این آنها این مأموریت را، آن هم در آن عصر و نسلی که بودند، چنان با مدیریت والایی انجام داده‌اند که هنوز با قوت، صلابت و کامل باقیست و تا ابد راه نجات همین است.

\*\*\*



## سیاسی-پاییز ۹۶

دوستان اسلام نمی‌توانند کشوری اسلامی را مورد انتقاد و ایراد قرار دهند مگر اینکه آن کشور تظاهر به اسلام داشته باشد. با اوضاعی که در ایران دیده می‌شود اگر بگوییم این انقلاب از اهداف آمریکا و انگلیس بوده برای رسیدن به منافع خودشان منطقی‌تر است. چرا مردم از اسلام گریزانند؟ آیا این نشان دهنده این نیست که روحانیون مسیحی به کسب هدف خودشان نزدیک‌تر می‌شوند؟ شاید بتوان گفت آنها این انقلاب را علم کرده‌اند که به یکی از اهدافشان (از بین بردن اسلام و گرایش مردم به دین تحریف شده مسیح) برسند.

### پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

خودتان دقت کنید که چقدر آسمان و ریسمان به هم بافته شده، تا در نهایت القا شود که انقلاب کار آمریکا و انگلیس بوده است؟! از سلب حق انتقاد(!؟) گرفته، به حکم نادرست در گریز مردم از اسلام رسانده و به نزدیک شدن روحانیون مسیحی به اهدافشان رسانده، تا بگوید: «انقلاب کار آمریکا و انگلیس بوده است»!

● - همیشه یکی از تاکتیک‌ها و عادت‌های ضد تبلیغ علیه اسلام و موضوعات مرتبط با آن این بوده که ابتدا یک سری قضیه غلط را از جانب خود طرح می‌کنند، سپس آن را به اسلام نسبت می‌دهند و سپس به آن قضیه‌های خودباخته می‌تازند و گمان می‌کنند که به اسلام یا نظام اسلامی تاخته و آن را محکوم کرده‌اند! اینها همان مصداق بارز «خودگویی و خود خندی، عجب مرد هنرمندی» می‌باشند.

در این پرسش نیز چند قضیه‌ی کاملاً غلط مطرح شده است. البته ابتدا یک قضیه‌ی نادرست فرض شده و ما بقی بر اساس همان صورت گرفته است، که به همان می‌پردازیم! می‌گوید:

**الف -** «دوستان اسلام نمی‌توانند کشوری اسلامی را مورد انتقاد و ایراد قرار دهند، مگر اینکه آن کشور تظاهر به اسلام داشته باشد»؟!

حالا بفرمایند: مبنای این قضیه چیست؟ دلیلش کدام است؟ و یا از چه منبعی اخذ شده است؟! عقل چنین حکمی داده است یا وحی؟! چرا که اتفاقاً این دوستان اسلام، مسلمانان و کشور اسلامی هستند که هم نمی‌توانند و هم "باید" انتقادات صریح و سازنده‌ای نسبت به نظام حاکم بر کشور اسلامی، عملکرد مسئولان یا



نهادهای قانونگذاری و اجرایی جمهوری اسلامی، یا حتی شیوع فرهنگ‌های نادرست و رفتارهای ناهنجار در میان مردم داشته باشند. چرا که تا انتقاد نباشد، اصلاح، رشد و پیشرفتی نیز نخواهد بود. اسلام عزیز، دستور به بصیرت می‌دهد، به انتقاد سازنده و پذیرش آن امر می‌کند و در گامی فراتر، امر به معروف و نهی از منکر را از واجبات قرار می‌دهد.

### انتقاد خدا از مؤمنان:

خداوند متعال خود، بارها [نه کفار را]، بلکه بندگان مؤمنش را مورد انتقاد قرار داده است تا به نقیصه‌ی مورد انتقاد در خود توجه نموده و آن را برطرف و اصلاح سازند، تا سبب "رشد" آنها گردد، چنان که می‌فرماید:

« يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا تَفْعَلُونَ \* كَبُرَ مَقْتًا عِنْدَ اللَّهِ أَنْ تَقُولُوا مَا لَا تَفْعَلُونَ » (الصف، ۲ و ۳)

ترجمه: ای کسانی که ایمان آورده‌اید! چرا سخنی می‌گویید که عمل نمی‌کنید؟! \* نزد خدا بسیار موجب خشم است که سخنی بگویید که عمل نمی‌کنید!

این انتقاد، هم به شخصی است که ادعای ایمان دارد، هم به ملتی که خود را مسلمان و مؤمن می‌نامند و هم به حکومت و دولتی که ادعای اسلامی بودن دارد.

قطعاً هر نامزد ریاست دولتی یا هر نامزد نمایندگی مجلسی، برای اخذ رأی مردم، شعار بسیار می‌دهد و یا هم چنین پس از احراز پست و مسئولیت، وعده‌های بسیاری می‌دهد؛ پس مکلف به عمل هستند، وگرنه مؤاخذه خواهند شد. اولین شنونده‌ی این وعده‌ها، خداوند متعال می‌باشد.

● - هم چنین، در قرآن کریم (سوره الکهف) می‌خوانید که عبد صالح (حضرت خضر علیه السلام) به عنوان معلم و مربی جهت رشد بیشتر، به پیامبر اولی العزم خدا، حضرت موسی علیه السلام انتقاد می‌کند که «مگر نگفتم، تا خودم برایت توضیح ندام، سؤال نکن» و او پوزش می‌طلبد تا بتواند به راه ادامه دهد.

« قَالَ أَلَمْ أَقُلْ لَكَ إِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا \* قَالَ إِنْ سَأَلْتِكِ عَنْ شَيْءٍ بَعْدَهَا فَلَا تُصَاحِبْنِي قَدْ بَلَغْتَ مِن لَدُنِّي عُذْرًا » (الکهف، ۷۵ و ۷۶)

ترجمه: (باز عبد صالح) گفت: «آیا به تو نگفتم که تو هرگز نمی‌توانی با من صبر کنی؟!» \* (موسی) گفت: «بعد از این اگر درباره چیزی از تو سؤال کردم، دیگر با من همراهی نکن؛ (زیرا) از سوی من معذور خواهی بود!» (همراهی نکردنت موجه می‌باشد).

### جمهوری اسلامی ایران:

جمهوری اسلامی ایران، یک پدیده‌ای نیست که مانند صاعقه یا باران، از آسمان به زمین آمده باشد، بلکه یک "ساختار سیاسی و اداری" می‌باشد که بر اساس دارای اهداف، آرمان‌ها، اصول، ضوابط و چارچوب‌هایی استوار شده است که به مدیریت‌ها و تلاش‌ها جهت و سمت و سوی در راستای هدف می‌دهد.

بنابراین، بدیهی است که به محض رأی مردم به "جمهوری اسلامی ایران"، ناگهان یک نظام، یک ملت، یک ساختار و یک عملکرد صد در صد اسلامی بر آن حاکم نمی‌گردد، بلکه باید جهت نزدیک شدن و رسیدن به اهداف، گام به گام حرکت و تلاش نماید، و چه بسا حرکت گاهی تندتر و گاهی کندتر شود.

حرکت و تلاش، در امری، حاکی از آن است که وضعیت موجود با هدف یا وضعیت ایده‌آل، فاصله دارد. حال خواه این حرکت یک عبادتی چون نماز باشد، یا یک حکومت. چنان که نماز نیز جهت قرب به خدا اقامه می‌شود، یعنی هنوز برای رشد و تقرب بیشتر جای دارد.

پس، تردیدی باقی نمی‌ماند که در هر گامی، ممکن است "انتقاد"های درست و سازنده‌ی بسیاری وارد باشد.

### منافع امریکا و انگلیس (صهیونیسم بین الملل):

در اوایل انقلاب، خود سلطنت طلب‌های ضد انقلاب شایع می‌کردند که «این انقلاب کار امریکا و انگلیس است!» و انقلابیون نیز پاسخ می‌دادند: «اگر کار امریکا و انگلیس بود، اولین طرفدارانش شما بودید، نه ما!» چنان که تا وقتی حکومت ایران (پادشاهی)، وابسته و نوکر امریکا و انگلیس بود، شما سینه چاک، جاوید شاه می‌گفتید! و از وقتی شعار مردم و حکومت "الله اکبر و لا إله الا الله" شد، و ربوبیت امریکا و انگلیس نفی شد، شما مقابلش ایستادید و گفتید: «لابد کار امریکا و انگلیس است!»

البته بخشی از آنان که چنین می‌گفتند، واقعاً چنین می‌اندیشیدند! چرا که چنان امریکا و انگلیس را قدرت‌های بزرگ، حاکم و بلا منازع می‌دیدند که باورشان نمی‌شد کسی مقابل آنان قد عمل نماید، چه رسد به ملت فقیر و عقب‌افتاده‌ای مثل ایران، آن هم پس حدود سه قرن استعمار و استثمار کامل! لذا می‌گفتند: «کسی قدرتش را ندارد، پس کار خودشان است» - اما گروهی دیگر، خودشان هم می‌دانستند و می‌دانند که چه اتفاقی افتاده، منتهی چون "ستون پنجم" هستند، کارشان همین جنگ نرم، جنگ نیابتی فرهنگی، سیاسی، اقتصادی و در داخل است.

و البته امروزه پس از گذشت چهل سال از عمر انقلاب و استقرار نظام جمهوری اسلامی ایران، توأم با شدیدترین دشمنی‌های لفظی، سیاسی، اقتصادی، نظامی، فرهنگی، امنیتی و ... از سوی امریکا و انگلیس و ایستادگی ملت ایران، این حرف‌ها دیگر خیلی سبک است و حتی ارزش پاسخ را هم ندارد، چرا که کاملاً مشهود و ملموس همگان می‌باشد.

بنابراین، با توجه به این که استقلال این کشور سبب از دست رفتن اهداف و منافع امریکا و انگلیس در ایران عزیز شده است - هم چنین ایستادگی، قدرت، صلابت، رشد و پیشرفت این ملت، سبب ایجاد انگیزه و بیداری در ملت‌های مسلمان شده است - هم چنین منافع امریکا و انگلیس در کل منطقه را با مخاطره مواجه کرده است - هم چنین نقاب خوش آب و رنگ دموکراسی را از چهره‌ی مخوف و خون‌آشام امریکا و انگلیس را چنان کنار زده

که حتی دوستان خودشان را به وحشت انداخته است و ...؛ نه تنها بافته‌ی «کار امریکا و انگلیس است»، منطقی نیست، بلکه کاملاً غیر منطقی و حتی بسیار سخیف است. حتی ضد انقلاب نیز چنین نمی‌گوید، چرا که می‌فهمد هر عقل و منطقی، ادعای او را نفی خواهد نمود.

### اسلام‌گریزی:

مترادف با رویکرد بسیار شگفت‌انگیز مردم جهان و به ویژه نوجوانان و جوانان ایرانی به اسلام عزیز، سخن از گریز مردم از اسلام می‌آورند و برای درست نشان دادن آن، به بررسی علل و عواملش می‌پردازند، در حالی که اصل این قضیه نیز غلط است و دلیلش را نیز با چشم می‌بینیم، و نیازی به فرضیه بافی و نظریه‌پردازی‌های گمانی، خیالی و وهمی ندارد. البته هر حرکتی، هر انقلابی و هر جریانی، "ریزش و خیزش" دارد و باید دید کدام بیشتر و با کیفیت‌تر است؟ مضافاً بر این که: چه کسی گفته: هر کس از اسلام بگریزد، حتماً مسیحی می‌شود؟ حال آن که شاهدیم همه ساله، صدها هزار نفر در اروپا، رسماً از مسیحیت خارج می‌شوند و بخشی از آنان به اسلام می‌گروند. پس این قضیه نیز غلط است. اگر چه کاملاً مشهود است که در طرح آن سعی شده توجه به دشمنی، از صهیونیسم بین الملل که توسط سرمایه‌داران یهودی اداره می‌شود، به مسیحیت سوق داده شود!

\*\*\*



## گوناگون-پاییز ۹۶

چرا انسان باید عبادت کند؟ آیا عبادت کردن فطری هست یا اکتسابی؟ آیا همگان احتیاج به معبود را احساس می کنند؟

### پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

ابتدا باید به مفهوم مطلق "عبادت" که در فارسی آن را به "بندگی کردن" ترجمه کرده اند دقت کنیم؛ و سپس درباره آن، ضرورت آن، فطری یا اکتسابی بودن آن و ... بپردازیم.

### معنی عبادت:

"عبادت = بندگی"، یعنی "اوج وابستگی و تعلق". حال خواه به خداوند متعال باشد و یا به غیر او [که می شود دنیا و مظاهرش].

انسان با عقل، قلب، فطرت، علم و حتی محسوسات می بیند و درک می کند که خودش نه تنها کمال محض نیست، بلکه بسیار بسیار فقیر و نیازمند است [و سایر مخلوقات نیز مثل خودش هستند]؛ و چون عاشق کمال است، به دنبال رفع کاستی و نقیصه ی خود می رود. پس آن کمال را می شناسد، دوست می دارد، هدف می گیرد، به سویش حرکت می کند، چشم امیدش را به او می دوزد، کمالش را در تقرب به او می بیند ... پس بدان وابستگی و تعلق پیدا می نماید.

### چرا انسان باید عبادت کند؟

● - بنابراین، پاسخ این که «چرا انسان باید عبادت کند؟» این است که «چون ذاتاً عبد است، نه معبود». این سؤال مثل این است که بپرسند: «چرا انسان باید مخلوق باشد؟»، پاسخ این است که «چون هست، ولی خالق نیست» - یا بپرسند: «چرا انسان باید مملوک و مروزق باشد» و پاسخش این است که «چون مالک و رازق» نیست و نمی تواند باشد.

### آیا عبادت فطری است؟

● - امر "فطری"، که نقطه‌ی مقابلش امر "اکتسابی" می‌باشد، یعنی حالتی که در وجود انسان سرشته شده است و آن را از بیرون کسب ننموده است. بنابراین در همگان وجود دارد و استثنا پذیر نمی‌باشد. به عنوان مثال: اصل دوست داشتن یا بد آمدن، امید یا ترس "فطری" است؛ اما اصل زبان و ادبیات، یا ریاضی و نجوم و ... اکتسابی می‌باشد. بنابراین، آن چه در همگان وجود دارد [صرف نظر از تفاوت در مصداقیقتش]، فطری می‌باشد. حال آیا کسی وجود دارد که خودش غنی باشد و بالتبع به هیچ کس و هیچ چیز دیگری نیازی نداشته باشد و در نتیجه وابسته و عبد او نگردد؟! پس اصل عبادت و بندگی، فطری انسان است، یعنی انسان و هر مخلوق دیگری، عبد آفریده شده‌اند و هیچ کدام خالق و معبود نیستند.

### آیا همگان نیاز به معبود را درک و احساس می‌کنند؟

● - کسی این نیاز را درک و احساس نمی‌کند که یا "دیوانه" باشد و یا "جاهل و غافل". بسیاری خوشایندها، ناخوشایندها، امیدها و حتی توان‌ها و امتیازاتی دارند که نسبت به آن غفلت نموده و توجه نمی‌کنند؛ اما این غفلت سبب نمی‌گردد که آن امتیازات یا نیازها از بین بروند! مثل کسی که به نیازش نسبت به علم و آگاهی توجهی ندارد؛ اما هر موقع توجه کند، می‌فهمد که چه نیاز مبرمی به دانستن دارد و حتی به رغم بی‌توجهی و غفلت، با اراده یا بی‌اراده، تا کنون چه تلاشی برای دانستن آن چه نمی‌دانسته نموده است - مثل کسی که روزی سه وعده خوراک بخورد و چند لیوان آب بنوشد، اما هیچ توجهی به نیاز خود نسبت به خوردن و آشامیدن ننماید! البته اگر او در تنگنا و قحطی قرار گیرد، به سرعت و به خوبی متوجه این نیازش می‌گردد. عبادت و بندگی نیز همین‌طور است. همگان بنده هستند و دیگری یا دیگران را بندگی می‌کنند - همگان وابسته‌ی به غیر هستند و تلاش می‌کنند تا اتصالی به آن غیر پیدا کنند - همگان مُحِب (دوستدار) هستند و برای رسیدن، لقا و وصال محبوب تلاش می‌کنند؛ حال خواه بفهمند و توجه کنند؛ یا با غفلت توجه نکنند؛ اگر چه معبود و محبوب‌شان نیز در مصداق متفاوت باشد.

### بحث بر سر مصداقیق است؟

آنان که درباره کلیات و اصول خلقت و نظام هستی، بحث و حتی جدل می‌کنند، انکار و تکذیب می‌کنند و یا کفر می‌ورزند (می‌پوشانند)؛ نمی‌فهمند و توجه ندارند که این اصول و قواعد، بر آنها نیز احاطه دارد و خودشان را نیز شامل گردانیده است!

### مثال:

● - اگر پرسند: چرا شما اعتقاد و ایمان دارید؟ پاسخ می‌دهید: مگر شما ندارید؟! بالاخره هر کسی به چیزی اعتقاد و ایمان دارد، اگر چه اعتقاد و ایمانش به باطل باشد.

● - یا پرسند: شما چرا "حبّ و بغض" دارید؟ - چرا دین دارید؟ - چرا در راه رضای محبوب، تلاش و جهاد می کنید - چرا هدف دارید؟ - چرا ترس و امید دارید؟ - چرا حمله می کنید؟ - چرا دفاع می کنید؟ چرا ارزش و ضد ارزش دارید و ...؟! خب می پرسید: مگر شما ندارید و یا می توانید که نداشته باشید؟! بنابراین، بحث ها، موافقت ها و مخالفت ها، تأییدها و تکذیبها و ...، همه بر سر "مصادیق" می باشد و نه قواعد آفرینش و نظام حاکم بر هستی.

### نگاهی به کلام الله مجید:

با نگاهی همراه با تأمل و تفکر در آیات قرآن کریم، متوجه می شویم که خداوند متعال هیچ گاه در مورد فطریات یا اصول و قواعد هستی، امر و نهی ای ندارد، چرا که تکوین خودش است و به کسی در آن اختیاری نداده است که امر و نهی بنماید. مثلاً نمی فرماید: ایمان بیاورید یا نیاورید - دین داشته باشید یا نداشته باشید - ترس و امید به وجودتان راه دهید یا ندهید - حرکت بکنید یا نکنید - جهاد بنمایید یا ننمایید - عبادت بکنید یا نکنید ...؛ چرا که در اصل اینها، همه مشترک هستند و خودش انسان را با این ویژگی ها و خصوصیات آفریده است. بلکه با صراحت و تأکید روشن بر مصادیق می فرماید: به خدا ایمان بیاورید، به طاغوت ایمان نیاورید - به دین اسلام بگروید، به دین کفار نگروید - خدا را دوست داشته باشید و دشمن خدا و خودتان را دشمن بدارید - به جز از خداوند منان، ترس و امید نداشته باشید - به سوی او حرکت کنید و در گمراهی حرکت نکنید - در راه خدا جهاد نمایید، در راه طاغوت جهاد ننمایید - خدا را عبادت کنید و غیر از او را عبادت نکنید. «بَلِ اللَّهِ فَاعْبُدْ وَكُنْ مِنَ الشَّاكِرِينَ» - بلکه خدا را پرست و از سپاسگزاران باش / الزمر، ۶۶». یعنی تعین مصداق.

### تصحیح سؤال:

بنابراین، چه در ذهن خود از عقل، یا در فهم خود از قلب، یا در کتاب از قرآن مجید، یا در محافل از دیگران، نپرسیم: «چرا باید عبادت کنیم»، بلکه بپرسیم: «چرا باید خداوند سبحان را عبادت کنیم»؟ - نپرسیم: «چرا باید حبّ و بغض داشته باشیم؟»، بلکه با تعیین مصداق بپرسیم: «چرا باید به این حبّ و به آن بغض داشته باشیم» ...، یعنی در مورد مصداق سؤال کنیم، نه اصول و قواعد تکوین.

● - اگر بپرسید: «چرا باید عبادت کنیم» - «چرا باید عاشق شویم» و ...؟ می گویند: چون اینگونه آفریده شده‌اید. اما اگر بپرسید: «چرا باید خداوند سبحان را عبادت و بندگی کنیم»؟ پاسخ این است که چون جز او هیچ خالق، مالک، رازق، غنی، إله، معبود و ربّی وجود ندارد - چون رشد، کمال و سعادت تو در گرو بندگی اوست و نه غیر او - چون به سوی او بر می گردی ...؛ چون هر نوع جایگزینی یا شریک گرفتن با او، خطاست و موجب خسران و حسرت خودت می شود.

\* - «فَأَرْسَلْنَا فِيهِمْ رَسُولًا مِنْهُمْ أَنْ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ أَفَلَا تَتَّقُونَ» (المؤمنون، ۳۲)

**ترجمه:** و در میانشان پیامبری از خودشان روانه کردیم که: خدا را بپرستید. جز او برای شما معبودی نیست. آیا سر پرهیزکاری ندارید؟

« **وَلِلَّهِ غَيْبُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَإِلَيْهِ يُرْجَعُ الْأُمُورُ كُلُّهَا فَاَعْبُدْهُ وَتَوَكَّلْ عَلَيْهِ وَمَا رَبُّكَ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ** » (هود علیه السلام، ۱۲۳)

**ترجمه:** و نمان آسمانها و زمین از آن خداست، و تمام کارها به او بازگردانده می شود؛ پس او را پرستش کن و بر او توکل نمای، و پروردگار تو از آنچه انجام می دهی غافل نیست.

**\*\*\*** - دقت شود که بحث و تذکر، در مورد مصداق حقیقی معبود و دعوت به عبادت اوست، نه مطلق عبادت که ممکن است عبادت نفس باشد و یا سایر شیاطین دورنی و بیرونی.  
**\*\*\***

**این دنیا کمی برایم تو خالی و بی اهمیت شده است و هدف از این خلقت را واقعا نمی دانم! بی عدالتی ذهن مرا مشغول کرده، نوجوان گرسنه ای که خوراک لا شخورها می شود، چگونه خدا و امام زمانش را بشناسد؟!**

### **پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):**

موضوعات را در ذهن از هم تفکیک نمایید تا ذهن دچار خلط مبحث نگردد و به پاسخ برسد، سپس پاسخها را در راستای هم قرار دهید تا نتایج کلی حاصل گردد.

تعریف دنیا و اهمیت آن، آخرت و چگونگی آن، اسلام شناسی و معرفت امام، بی عدالتی و گرسنگی و ...، مبتنی بر شکمهای سیر یا گرسنه نمی باشد که دیدن این تفاوتها، در شناخت ایجاد اختلال نماید! مضافاً بر این که شناخت عقلی را با احساسات و عواطف و ... نمی شود در هم آمیخت.

اجازه دهید یک مثال ساده بیان شود: فرض نمایید که عده ای جوان و میانسال و در سطوح مختلف علمی، راهی شده اند تا کوهی را در منطقه ای بشناسند. این کوه، شاخه ها و ویژگی هایی دارد، چه آن را بشناسند و چه نشناسند و با چگونگی شناخت افراد متفاوت نیز وضعیت کوه تغییر نمی یابد؛ چنان که اگر تمامی کوه شناسان با تجهیزات کامل به کوه رفته باشند، و شکم شان سیر باشد، اما آنجا چند نفر را ببینند که از گرسنگی در حال جان دادن هستند، باز هم در موجودیت کوه و شاخه هایش هیچ تغییری ایجاد نمی گردد؛ بلکه آدمیت، شعور وجدان افراد مورد امتحان قرار می گیرد.

در زیر این آسمان، هر اتفاقی می افتد، حتی ممکن است که پیامبر یا امامی را سر ببرند، اما خورشید از مدار خود خارج نمی شود و به وقتش غروب و فردایش طلوع می کند.



بنابراین، شناخت دنیا و آخرت، مبتنی بر سیرها و گرسنگان نمی باشد. نه شکم سیر دلیل ایجابی یا سلبی از توحید و معاد می باشد و نه شکم گرسنه.

**الف -** "دنیا" اگر به عنوان هدف غایی در نظر گرفته شود، [همانطور که مرقوم نمودید، و البته نه کمی، بلکه کاملاً]، تو خالی، بی ارزش و بی اهمیت است، چرا که هم خودش فانی است و هم ساکن آن فانی می باشد. لذا دنیاگرایان، به پوچی می رسند، حال خواه دانشمندان فلسفه، انسان شناسی، جامعه شناسی و ... باشند، خواه مردم عوام. خواه تعریف از دنیا به "پوچی" را در قالب "ایسم" های گوناگون (نهیلیسم، اومانیزم، فرویدیسم، فمینیسم ...) و با جملات پیچیده ارائه دهند و یا به سادگی بگویند: «دنیا همه هیچ و اهل دنیا همه هیچ»!

در این دنیا، مردمانی به توحید و معاد معتقد بوده و هستند، مردمانی نیز معتقد نبوده و نیستند؛ اما همگان مرگ دیگران را می بینند و به فرا رسیدن زمان مرگ خود یقین دارند. بنابراین مردمان چه موحد باشند و چه نباشند، چاره ای ندارند جز آن که دنیا را محل گذر ببینند و به آن دل نبندند؛ و البته عاقل فکر می کند که اگر محل گذر است، از اینجا به کجا می روم؟!

**ب -** خداوند متعال، از هر معنایی، یک نمونه و مثال نیز در دنیای مادی قرار داده است که شناخت عقلی و درک مفاهیم غیر مادی، برای کسی که دوست دارد فکر کند و بشناسد، میسر باشد.

« وَسَخَّرَ لَكُم مَّا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا مِنْهُ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ » (الجماعه، ۱۳)

**ترجمه:** او آنچه در آسمان ها و آنچه در زمین است همه را از سوی خودش مسخر (رام) شما ساخته؛ در این نشانه های (مهمی) است برای کسانی که اندیشه می کنند!

● - به مواضع و عملکردهای "پدر و مادر" و طفلی که هنوز به دنیا نیامده است دقت نمایید. آن که "عاقل تر" است، حتی پیش از ازدواج مراقب سلامت خود و نطفه اش می باشد - سپس زن و مرد عاقل، در اصول بهداشت و سلامت مادی و معنوی انعقاد نطفه دقت می کنند - سپس رشد سالم جنین از هر لحاظ مد نظر قرار می گیرد - از خواب و خوارک و تأمین نیازهای بدن گرفته، تا اعصاب مادر، لقمه حلال، و رفتار با جنین - سپس به وضع حمل دقت می شود ... و چون همه علم ندارند، دانشمندان، معلمان و راهنمایان به آنان می آموزند؛ اینها برای چیست؟ برای این است که پدر و مادر در این دنیا هستند و واقفند که آن جنین (طفل)، پس از گذر از عوامل نطفه و رحم، وارد چه دنیایی خواهد شد و در این دنیا، چه نیازهایی دارد. اگر سالم باشد، چه رشد مطلوبی خواهد داشت، و اگر گر، کور، شل، یا با نقصان مغز و قلب به این دنیا آید، چقدر معذب خواهد بود و چه سرنوشتی دارد!

● - خالق حکیم که بشر را برای تجلی اسماء اش و خلیفه الله شدن خلق نموده است، او را از اعلی علین تا اسفل السافلین سیر می دهد تا شناختش کامل شود و البته می داند که او پس از اتمام سفر کوتاه دنیا، وارد چه عوالمی

می‌گردد، لذا نقشه‌ی راه و بایدها و نبایدهای اعتقادی و عملی او را تبیین و ابلاغ کرده است، و برایش مربی، معلم و راهنما نیز قرار داده است، تا با پیروی از او، سالم و موفق وارد عوالم دیگر گردد و در نهایت به حق و صدق به مقام محمود برسد و به بر اریکه‌ی خلیفه‌ی الهی بنشیند:

« إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَنَهْرٍ \* فِي مَقْعَدِ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِيكٍ مُّقْتَدِرٍ » (القمر، ۵۴ و ۵۵)

ترجمه: یقیناً پرهیزگاران در باغها و نهرهای بهشتی جای دارند\* در جایگاه صدق نزد خداوند مالک مقتدر!

**ج -** از جمله امتیازاتی که انسان [نسبت به سایر موجودات]، برای خلیفه‌ی الله شدن لازم دارد، عقل و بالتبع اختیار و اراده می‌باشد. پس به او عطا شد.

اما، انتخاب و اراده، وقتی ظهور و بروز پیدا می‌کند که "دو یا چند راهی" پیش روی انسان قرار گیرد و آدمی با عقل، اختیار و اراده‌ی خود، راه صحیح را انتخاب نماید؛ و چون علم کامل ندارد، عقلش به نور "وحی" روشن شد، تا بر اساس دانش و بینش انتخاب نماید.

پس اگر برای رسیدن به هدفی، راه راست و هموار [صراط مستقیم] را به کسی نشان دادند و امکانات گذر موفق از این مسیر را نیز در اختیارش گذاشتند، و هم چنین راه‌های ناهموار، باتلاقی، پر از دره، پرتگاه، مسیل و ... را نیز نشان دادند و از خطرات و عواقب پیمودن آن نیز آگاهش نمودند، اما او در عین حال مسیر انحرافی را برگزید، دیگر نباید به هنگام گرفتار شدن، به زمین و آسمان و خلقت و نظام حاکم بر آن معترض گردد!

**د -** بدیهی است که وقتی انسان از نیرو و کمال «اختیار، انتخاب و اراده» برخوردار شد و بر سر دو یا چند راهی‌ها [عقل و نفس حیوانی - خودگرایی یا خداگرایی - دنیاگرایی یا معادگرایی - عدل و ظلم و ...] قرار گرفت، گروهی این راه را می‌روند و گروهی آن راه را انتخاب می‌کنند و بالتبع تضاد اهداف و منافع، این دو گروه را رویاروی یکدیگر قرار می‌دهد و ظلم پدید می‌آید.

**ه -** ظلم، فقط به خاطر "جهل و تکبر" و بالتبع خودگرایی و بالتبع آن دنیاگرایی پدید می‌آید و ظهورش در قتل‌عام و ترور انسان‌های کامل که به امر خدا، مردمان را از پرسش، بندگی و بردگی دیگران بازداشته و به "توحید و معاد" دعوت می‌کنند، می‌باشد - ظلم، در به استعمار و استثمار کشیدن مردمان ضعیف‌تر رخ می‌نماید، در تبعیض نژادی عیان می‌شود و بالتبع سبب پیدایش شکم‌های پر و خالی می‌گردد و اختلافات فاحش طبقاتی میان انسان‌ها را به وجود می‌آورد.

**مقصر:**

در پیدایش و گسترش این ظلم، گاه "ظالم و مظلوم" هر دو مقصر هستند؛ ظالم از آن جهت که با جهل و تکبر خود، اراده‌ی برتری جویی می‌نماید و مظلوم از آن جهت که نه تنها مقابله نمی‌کند، بلکه به سرعت و به راحتی تسلیم می‌گردد و گاه حتی دلش را به تکه نانی که ظالم مقابلش پرت کند، خوش می‌کند!

● - در قرآن کریم، به محاصمه و جدل بین این دسته از مستکبران و مستضعفان، که هر دو در جهنم هستند، تصریح شده است. مستضعف می‌گوید: شما با تبلیغات، تطمیع، تهدید و ترفندهای گوناگون ما را فریب داده و به تسلیم خود کشاندید، و مستکبران پاسخ می‌دهند: ما دعوت باطلی داشتیم و شما خودتان دوست داشتید که دعوت ما را قبول کنید! لذا خداوند متعال برای هر دو، عذاب مضاعف قرار می‌دهد.

### تکلیف بشر:

بنابراین، وقتی بشر از یک سو نظام خلقت را قانونمند می‌بیند و از سویی دیگر نظام هدایت، رشد، رفاه و کمال را قانونمند می‌بیند و با رشد علمی و تجربه نیز می‌فهمد که قادر به برهم زدن هیچ کدام از نظام‌های خلقت و هدایت نمی‌باشد، باید بفهمد که عالم هستی به حق خلق شده است و نه برای بازی - دین خدا به حق آمده است، نه برای سرگرمی و بازی - انبیا، رسولان و امامان علیهم السلام، به حق ارسال شده‌اند و دعوت‌شان به حق است و برای نظریه‌پردازی، ایسم‌سازی، اظهار فضل، نبوده است و شوخی نمی‌باشد.

بنابراین، اگر عاقل از جنگل سر سبز و پر نعمت محافظت ننمود، دیوانه را مهار نکرد، و آن دیوانه یک کبریت کوچکی به جنگل انداخت، آتش سوزی مهیبی رخ خواهد داد، هکتارها جنگل در آتش بی‌بصیرتی و غفلت از یک سو و جهل و تکبر دیوانه از سوی دیگر خواهد سوخت و صدماتش متوجه همگان، از عاقل و جاهل - مؤمن و کافر - عادل و ظالم - کوچک و بزرگ و ... خواهد شد.

پس، تا انسان‌ها موحد نگردند، تا جمیعاً (نه فردی) به حبل الله (پیامبر، امام، قرآن و احکام الهی) اعتصام نیابند، وضعیت همین است و روز به روز بدتر نیز خواهد شد.

### مستضعف و مظلوم:

اما، گروهی یا نسلی، بدون قصور و تقصیر مستضعف و مظلوم واقع می‌شوند. آنها حق‌شان نزد دیگران است، چه آن دیگران کافر باشند و یا مؤمن. کافر به توحید و معاد، انسان است و عقل و شعور و وجدان دارد، پس نباید ظلم کند - و مؤمن نیز ضمن ایستادگی مقابل ظالم، باید به مظلوم کمک نماید.

● - بدیهی است که هر شخص و گروهی که بدون قصور و تقصیر مستضعف و مظلوم واقع شد، در کاستی‌هایش نسبت به شناخت، ایمان و عمل صالح، مؤاخذه و معذب نخواهد شد؛ چرا که خداوند متعال و حکیم، به هیچ کس بیش از وسع و امکانش تکلیفی ننموده است؛ اگر چه شناخت خدا، قرآن و امام زمان علیه السلام باشد. «لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا / البقره، ۲۸۶»، و جایی که تکلیفی نباشد، سؤالی هم نیست.

سالتود یا استحاله و تفاوتش با چله نشینی را توضیح دهید. در استحاله رمز موفقیت را ترک رابطه‌ی جنسی چه متعارف یا غیر متعارف می‌داند...؟!

### پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

سراسرش به جز التقاط به قصد ایجاد انحراف، چیزی نیست. سالتود را از انگلیسی گرفته، استحاله را از عربی گرفته و چله‌نشینی را از فارسی، بعد در مورد تفاوت‌شان سخن می‌گویند، در حالی که هر کدام امری مستقل است و دلیلی ندارد با یک دیگر مقایسه شوند. معنای سالتود نیز با استحاله یکی نیست که گفته شود «سالتود یا استحاله»!

نکته‌ی دیگر آن که این بازی با کلمات و اصطلاحات و جابجایی معانی و کاربرد آنها نیز در راستای همان انحرافات است که تحت عنوان «عرفان‌های کاذب» مانند حبایی در اذهان عمومی مطرح می‌شوند و به سرعت می‌ترکند. هدف اصلی نیز "مادی" کردن تمامی حالات و صفات معنوی در انسان می‌باشد! چنان که برای سجده، بحث "چاک‌راه‌ها" و ارتباط با زمین را مطرح کردند و اینک برای سالتود، بحث مصون ماندن از آلودگی‌ها و یا بیماری‌های واگیر را مطرح می‌کنند.

● - سالتود (Solitude): اگر چه سالتود را "تنهایی" معنا کرده‌اند تا بتوانند این توجیهات را بیاورند، اما معنایش همان "عزلت" می‌باشد که به فارسی "انزوا" می‌گویند.

تنهایی، با انزوا یا عزلت، بسیار متفاوت است. چرا که "تنهایی"، گاه به اجبار رخ می‌دهد و گاه به اختیار، "اما انزواطلبی" یا "عزلت‌نشینی"، کاملاً اختیاری می‌باشد. تنهایی گاه برای تن رخ می‌دهد، اما انزوا روحی و روانی است.

**تنهایی:** گاهی ممکن است انسان طبق برنامه‌ریزی، ساعتی را برای تنهایی خود در نظر بگیرد و در این مدت، یا استراحت کند، یا مطالعه نماید، یا به عبادت (به ویژه نماز شب و دعای سحر) بپردازد، یا قرآنی تلاوت نماید و یا ساعتی بیاندیشد که هفتاد سال عبادت برتر است.

تنهایی، الزاماً حالت فیزیکی ندارد؛ ممکن است انسان در میان انبوه جمعیت نیز "تنها" باشد، یعنی به لحاظ اهداف، افکار، باورها و بالتبع عملکردها، کسی با او موافق نباشد و همراهی ننماید؛ همچنین ممکن است به لحاظ فیزیکی نیز صادق باشد، مثل آن که کسی برود در اتاقی و ساعتی را به تنهایی سپری نماید.

**انزوا (عزلت):** "عزلت" در معنای عامش، به عدم وابستگی و تعلق گفته می‌شود که معنا و مصداقش بسیار با قطع ارتباط با دنیا متفاوت است. انزواطلبی یا عزلت نشینی، حالات متفاوت مثبت و منفی دارد. به عنوان مثال:

اگر کسی در محیطی نامطلوب قرار گیرد و سعی در گوشه نشینی کند، خوب است؛ البته نه به معنای این که بدن و تعاملش را با مردم قطع کند و برود برای همیشه در غاری یا جنگلی سکنا گیرند! "عزلت" در معنای عامش، به عدم وابستگی و تعلق گفته می شود.

"انزوا یا عزلت" منفی نیز همان جدا کردن خود از زندگی اجتماعی است که از سویی نشان از خودپسندی و تکبر و نیز تنبلی و بی خیالی دارد و دریشه اش در همان اندیشه های "اومانستی" می باشد، (اگر چه ظاهرش عکس این را نشان می دهد)، و از سویی دیگر نشان از نوعی افسردگی و ناامیدی دارد و البته عمل به آن، هر دو نقیصه را تشدید می کند.

بدیهی است که دین خدا [اسلام]، ضمن توصیه و تأکید بر اختصاص زمانی برای تنهایی، جهت تفکر، تدبیر، عبادت، به خود اندیشیدن، به خدا و عاقبت اندیشیدن و ...، انزواطلبی و عزلت نشینی به معنای قطع ارتباط و فعالیت فردی و اجتماعی را به شدت مردود، باطل و مضرّ اعلام می دارد.

● - **استحاله:** اما استحاله، یک کلمه عربی است و به معنای حل شدن به گونه ای که تغییر ماهیت دهد می باشد. کاربرد آن بیشتر شیمیایی است (مثل تبدیل شدن شراب به سرکه) و البته واژه ای است که در "فقه" نیز موضوع بحث قرار می گیرد. مثل این که بگویند: چوب نجس، با آب کشیدن تطهیر نمی شود، اما اگر بسوزد و خاکستر شود، دیگر استحاله شده و نجس نمی باشد. از این رو "استحاله" را "دگرگون" شدن چیزی به چیزی دیگر ترجمه کرده اند.

بدیهی است که همین معنا، در غیر موارد مادی و شیمیایی نیز به کار می رود، مانند: «استحاله ی فرهنگی». مثل این که فرهنگ یک جامعه ای چنان از سوی دشمنان مورد حمله و هجمه قرار گیرد که به طور کلی دگرگون شود و از حالتی که بود، به حالت مطلوب دشمن درآید.

● - **چله نشینی:** یعنی آدمی یک برنامه ای را "چهل روز" مداومت نماید؛ و البته الزامی ندارد که جهت انجام آن، حتماً تنهایی، انزوا و عزلتی را هم اختیار کند، اگر چه ممکن است گاهی هدف و برنامه ی مورد نظر، این تنهایی را نیز ایجاب نماید.

چله نشینی به هر دو صورت، هم در میان مسلمانان و ادیان الهی رایج است و هم در میان هندوها، بودایی ها و ... و علت این مدت نیز خواص "چهل" می باشد، چنان که در احادیث یا آیات عرفانی نیز به آن اشاره شده است. مانند قول حافظ (ره):

سحرگه ره روی در سرزمینی

همی گفت این معما با قرینی

که ای صوفی شراب آن گه شود صاف

که در شیشه برآرد (بماند) اربعینی

### اسلام و ادیان:

پیامبر اکرم صلوات الله علیه و آله در چهل سالگی مبعوث گردیدند و پس از ازدواج با حضرت خدیجه کبرا علیهاالسلام، به ایشان دستور داده شد تا چهل روز از خانه دور شود و به تنهایی به عبادت مشغول گردد و ...، تا شرایط لازم روحی و جسمی، برای پدر سیده النساء، حضرت فاطمه زهراء علیهاالسلام شدن، در او مساعد گردد.

ممکن است کسی تصمیم بگیرد که طبق دستور، چهل روز صبح‌ها پس از نماز صبح، دعای عهد بخواند - یا چهل روز زیارت عاشورا بخواند - یا چهل شب ذکر "لا إله الا الله، سبحان الله و یا ... " بگوید و ...، که هیچ کدام مستلزم چهل روز تنهایی، انزوا و عزلت نمی باشد.

و همین‌طور در قرآن کریم می‌خوانیم که حضرت موسی علیه السلام، برای میقات به غاری رفت و امتش بیرون غار منتظر ظهور مجدد او ماندند. خداوند متعال به او فرمود که چرا قومت را رها کردی و زودتر از آنها آمدی؟! و خلاصه اقامت او را تا چهل روز تمدید نمود، و وقتی بازگشت، دید اکثریت قومش (به جز چند نفر)، همه فریب سامری گوساله‌ساز را خورده و گوساله‌پرست شده‌اند!

### مکاتب نوظهور (فارچی و حبایی):

اکنون "شیطان‌پرستان" و مریدان‌شان، برای به انحراف کشاندن مردم، هر روز این مفاهیم و صورت‌های حق و باطل آنها را در می‌آمیزند، آشی مهلک درست می‌کنند و به خورد خلق الله می‌دهند! ریشه‌ی نگاه در این موج جدید (سالیتودی) در فضای مجازی، همان اندیشه‌های فرویدیستی، مبنی بر "زیرنا و هدف قرار دادن قوای جنسی" می باشد.

● - می‌گوید: «سالیتود - Solitude» یعنی خلوت درون و آمادگی و خودسازی قبل از ازدواج (!؟)، حالا این معنای "من درآوردی" را چگونه بر «سالیتود» حمل کرده‌اند، خودش جای تأمل دارد.

بی‌تردید، میل جنسی، به خودی خود، ازدواج و غیر و ازدواج نمی‌شناسد، بلکه ازدواج، راه کار سالم، نظام‌مند و منطبق با کارگاه و چرخه‌ی خلقت و آدمیت، برای ارضای میل جنسی می‌باشد و البته که آمادگی و خودسازی برای اولین ورود تعهدآور به اولین کانون اجتماعی (تشکیل خانواده)، بیش و پیش از خودسازی بدنی، خودسازی فکری، ارزشی، شخصیتی و هویتی لازم دارد که آن هم با سالیتود و استحاله و چله‌نشینی به دست نمی‌آید.

● - خداوند متعال در کلام وحی فرمود که ازدواج را جهت "تسکین" قرار داده است، یعنی آرامش جسمی، جنسی، روانی، روحی، اجتماعی، فرهنگی، امنیتی ...، و البته فرمود که "اهل تفکر" این نشانه‌ها را در می‌یابند. پس ازدواج درست و پایدار، مستلزم اندیشه و تفکر درست و برنامه‌ریزی درست، ایجاد زمینه‌های مساعد رشد و

انتخاب درست می باشد، و البته بر پایه‌ی "مودت" = ظهور محبت در عمل" و "رحمت" = وجودبخشی و کمال‌زایی یک دیگر" و مهم‌تر آن که یک مقوله‌ی اجتماعی «لِقَوْمٍ» است:

« وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا لِتَسْكُنُوا إِلَيْهَا وَجَعَلَ بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً وَرَحْمَةً إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ » (الروم، ۲۱)

**ترجمه:** و از نشانه‌های او اینکه همسرانی از جنس خودتان برای شما آفرید تا در کنار آنان آرامش یابید، و در میانتان مودت و رحمت قرار داد؛ در این نشانه‌هایی است برای گروهی که تفکر می کنند!

● - می گوید: استحاله یعنی متعالی کردن میل جنسی و هدایت آن به سمت موفقیت و ثروت (!؟)

خب این معنی من درآوری، یعنی چه؟ میل جنسی، یا تشدید می شود، یا تضعیف می گردد و یا تعدیل می شود؛ حال چگونه متعالی می شود، معلوم نیست؟! مضافاً بر این که تعالی این میل غریزی را به هدایت آن به سوی موفقیت و ثروت بیان می دارد؟ یعنی چه؟ منظور موفقیت در ارضای مطلوب نیرو و نیازهای جنسی است، یا موفقیت‌های اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و ... از راه ارضا یا مهار غریزه جنسی (فرویدیسم) - بعد چگونه مبدل به ثروت شود؟!

### اسم‌های بی‌مسما:

یک درس خوبی در قرآن کریم به همگان داده شده است که پیامبرانی چون حضرت ابراهیم علیه السلام نیز بر آن تأکید نموده‌اند. می فرماید: «اینها همه اسم‌های بی‌مسمایی است که شما و پدرانتان بر مطلوب‌های خود گذاشته‌اید و خداوند چنین حقیقتی را در آنها قرار نداده است»:

« إِنَّ هِيَ إِلَّا أَسْمَاءٌ سَمَّيْتُمُوهَا أَنْتُمْ وَأَبَاؤُكُمْ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ بِهَا مِنْ سُلْطَانٍ إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَمَا تَهْوَى الْأَنْفُسُ وَلَقَدْ جَاءَهُمْ مِنْ رَبِّهِمُ الْهُدَىٰ » (النجم، ۲۳)

**ترجمه:** اینها فقط نام‌هایی است که شما و پدرانتان بر آنها گذاشته‌اید (نام‌هایی بی‌محتوا و اسم‌هایی بی‌مسما)، و هرگز خداوند دلیل و حجتی بر آن نازل نکرده؛ آنان فقط از گمان‌های بی‌اساس و هوای نفس پیروی می کنند در حالی که هدایت از سوی پروردگارشان برای آنها آمده است.

\*\*\*





## حقوقی و احکام- پاییز ۹۶

حال که طرز نماز خواندن شیعه با سنی متفاوت است، آیا خود پیامبر (ص) چگونه نماز می خوانده است؟

### پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شهبه):

ابتدا به این نکته‌ی مهم باید توجه داشت که چه در میان اهل تشیع و چه در میان اهل تسنن، کسانی که درس فقه نخوانده و به درجه‌ی اجتهاد نرسیده و فقیه نشده‌اند، در احکام باید از فقه خود تبعیت نمایند، مگر در مواردی که علم یافته و امر بر آنان روشن و مسجل شده است. چنان که وجوب نمازهای یومیه، یا تعداد رکعات آن، بر همه مسلم است و به رغم آن که از احکام می باشد، کسی در این احکام از مجتهد و فقیهی تقلید نمی نماید. بنابراین، تفاوت‌های فقهی در احکام، مسئله‌ای است که باید فقها به آن پردازند، نه این که در فضای مجازی طرح شده و به چالش کشانده شوند که البته همیشه مقصود، چیز دیگری [مانند تشدید اخلاف یا بدبینی نسبت به مسلمانی یک دیگر و ...] بوده است.

**الف -** اما در پاسخ این که پیامبر اکرم صلوات الله علیه و آله، چگونه اقامه‌ی نماز می نمودند؟ دو راه بیشتر وجود ندارد، یا باید کسی خودش دیده باشد، یا اگر ندیده، به گفتار و شهادت کسی که دیده و خودش انسان علیم، حکیم، مؤمن، متقی، موثق و صدیقی می باشد، رجوع نماید.

بنابراین، هم شخصیت‌هایی چون امیرالمؤمنین، فاطمه الزهراء، امام حسن و امام حسین علیهم السلام ایشان را درک کردند و چگونگی اقامه‌ی نمازشان را دیده‌اند و هم برخی از صحابه. پس تکلیف روشن است.

**ب -** شاید بتوان گفت مهم‌ترین تفاوت شکل نماز شیعه و سنی، در همان باز بودن یا بستن دست‌ها به هنگام قیام می باشد.

دستور تکتف (بستن دست در نماز)، توسط خلیفه دوم (عمر) صادر گردید. پس برای هر کسی این پرسش مطرح می شود که مردم تا آن زمان چگونه نماز می خواندند. اگر رسول خدا صلوات الله علیه و آله نیز دست بسته نماز می خواندند، پس این دستور جدید چه جایگاهی داشت؟!

**ج -** عمر نیز نگفته است که ایشان چنین نماز می خواندند، بلکه دستور داد از این به بعد، اینگونه که من می گویم نماز بخوانید!

**د -** دست روی دست گذاشتن در موقع نماز در هیچ یک از مذاهب اسلامی واجب نیست. شافعی، حنفیه و حنابله تکتف را مستحب می دانند و مالکیه دست باز بودن را بهتر از دست بسته بودن می دانند (الفقه علی المذاهب الخمسه، مغنیه، ص ۱۰۹)، و البته امامیه (تشیع) تکتف را مبطل نماز می دانند. بدیهی است اگر فقهای اهل سنت، سند محکمی دال بر سنت رسول خدا (ص) بودن تکتف داشتند، آن را واجب اعلام می نمودند و نه مستحب. و حکم عقل و شرع این است که اگر امری در فقهی مستحب بیان شد و در حکمی واجب، مسلمان واجب را رعایت نماید.

● - بنابراین، نظر به این که تکتف (بستن دست) یا برخی تفاوت های دیگر در اذان و نماز را خلیفه ی دوم دستور داد و نه تنها هیچ سندی، بلکه هیچ ادعایی هم نشد که این سنت رسول الله صلوات الله علیه و آله می باشد؛ معلوم می شود که ایشان همانگونه اقامه نماز می نمودند که اهل بیت علیهم السلام اقامه نموده و احکامش را به ما آموخته اند.

● - مسلمانان اهل سنت نیز (اگر چه اغلب نمی دانند) اما مجبور نیستند که دست های خود را در نماز ببندند، چرا که خودشان می گویند: «مستحب است»، و برخی در نمازهای واجب یومیه، مکروه نیز بیان داشته اند. مضافاً بر این که مجبور نیستند بین چهار خلیفه، حتماً به خلیفه دوم اقتدا نمایند، می توانند به خلیفه ی چهارم و آخرین خلیفه ی خود (امیرالمؤمنین علیه السلام) اقتدا نمایند که دیگر هیچ اختلافی در صورت نماز نیز باقی نماند. انشاء الله

\*\*\*



## پاسخ‌های کوتاه- پاییز ۹۶

س ۴۰۷ - علت این مشکلات فرهنگی، بدحجابی و رفتارهای غربی در تهران چیست؟ حتی این مشکل در خانواده‌های با درآمد متوسط و رو به پایین و ضعیف هم هست و نوع پوشش و مد برای آنها از خوراکشان هم واجب‌تر است؟

### پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

از مشکلات اصلی همین است که تا گفته می‌شود «فرهنگ - تهاجم فرهنگی - انحطاط فرهنگی و ...»، اولین موضوع و مصداقی که به اذهان خطور می‌کند، لباس و بدحجابی و آن هم فقط در دوشیزگان و بانوان می‌باشد، در حالی که گاه بدحجابی پسران و مردان، بسیار زنده‌تر و جلف‌تر است!

اگر چه در هر امری و کاری، ظاهر بسیار مهم است و در باطن آن امر اثر می‌گذارد (مثل نماز درست، یا رعایت احکام که در ایمان و تقوا مؤثر است)، اما نباید فراموش نمود که همان ظاهر نیز خودش تجلی و ظهور یک باطنی می‌باشد.

بی‌تردید، شناخت، علم، تفکر، بصیرت و بالتبع ایمان، تقوا و دوراندیشی ضعیف است که ظهور و بروز در لباس، آرایش، حرف زدن، اخلاق، تعاملات و ارتباطات برخی از مردم (آقایان یا بانوان)، به این شکل نامطلوب رخ می‌نماید.

شما امروز به راحتی می‌توانید که از گفتار، رفتار، زرنگی، تبلی، خواست‌ها، توقعات، امیدها، افسردگی‌ها، دیدگاه‌ها ... و حتی لحن حرف زدن با خانواده، خویشان، دوستان، همکاران و یا تعامل با غریبه‌ها در خیابان و بازار و ... در میان جوانان و میانسالان، به راحتی تشخیص دهید که کدام از نسل دهه‌ی شصت هستند و کدام از نسل دهه‌ی هفتاد و ... .

گاهی با نقاط ضعفی مواجه می‌شوید که در بی‌تقید، کم‌تقید و پر تقید یکسان است - در بد حجاب (اعم از پسر و دختر) و یا محجبه یکسان و مشابه می‌باشد!

- یکی از عوامل بسیار مهم و مؤثر، تلاش برای پایین نگه داشتن سطح دانش و بینش نسلها می باشد که با روشها و تاکتیکهای متفاوت و با بکارگیری تکنیکهای گوناگون، و استفاده از ابزارهای ارتباطی متفاوت، رواج می یابد.
- یکی از عوامل، القای بی شخصیتی، بی هویتی، یأس، ناامیدی از خود و جامعه و بالتبع لابلایی گری، بی تفاوتی و بی غیرتی می باشد.
- یکی از عوامل، سطحی نگر نمودن مردم است که آنان را به سوی "تقلید کور" می کشاند و هر کس می خواهد مثل دیگری شود!
- و دهها عامل اصلی و فرعی، یا مستقیم و غیر مستقیم دیگر.

### می خواهم دیده شوم:

- این روزها بسیار در رسانه های ملی و مصاحبه ها با چهره های شناخته شده و یا حتی رهگذران، با جملاتی چون: «می خواستم دیده شوم، می خواهم دیده شوم، همه دوست دارند که دیده شوند، دیده شدن برای هر کسی مهم است و...» مواجه می گردید؛ که البته این خودش یک کار (به اصطلاح زیرپوستی فرهنگی) است و مانند همان جو و جریان کاذب «ما حق قضاوت نداریم» می باشد که در یک دوره ای، همه (از بازیگر سینما گرفته تا ورزشکار و...) در لابلای هر سخنی، حتماً این شعار دروغ را تکرار می کردند.
- اکنون نیز «دیده شدن»، تکرار و القا می گردد و البته به هیچ وجه بر این مهم که "نزدکی و در نظر کی دیده شوی و چگونه دیده شوی؟"، اشاره ای نمی شود.
- ما در محضر خدا هستیم، پس اگر بخواهیم او ما را خوب ببیند، چه می کنیم؟ اگر بخواهیم بزرگان، فرهیختگان و الگوهای برتر ما را خوب ببینند چه می کنیم؟!
  - بدیهی است که اگر هدف "دیده شدن در منظر عموم، به هر شکلی و قیمتی" باشد، نتیجه ای جز همین اطوارهای پوششی، آرایشی و ادایی نخواهد داشت، چرا که عموم فقط ظاهر را می بینند.

\*\*\*

س ۴۰۸ - چرا ما باید به قاتلان انبیا و اولیا لعن بگوییم؟ آن هم مایی که خیلی از اعمالمان خائنانه تر از آنهاست؟!\*

### پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

ابتدا دقت کنید که چه سعی و تلاشی می شود که دل مؤمنان نسبت به کفار، ظالمان و جنایتکاران عالم رئوف گردد و حتی آنان را دوست بدانند و مبادا لعن شان کنند؟! البته مشکل اصلی آنها این نیست که مثلاً شما فرعون

سه هزار سال پیش، یا معاویه، یزید و شمر سیزده قرن پیش را لعن می‌کنید یا خیر؟! بلکه مشکل‌شان این است که می‌دانند تداوم این نگاه و لعن، به "مرگ بر آمریکا، انگلیس، اسرائیل و تمامی جنایتکاران" می‌رسد؛ پس می‌خواهند ریشه را بخشکانند.

بارها بیان شد که "لعن"، فحش و ناسزا نیست؛ بلکه "اعلام مواضع" در دوست شناسی و دشمن شناسی و جریان شناسی می‌باشد. چرا که "لعن" یعنی دور دانستن از رحمت الهی.

بالاخره انسان باید بداند که چه کسانی با چه ویژگی‌هایی در ظل رحمت الهی قرار گرفته و "مرحوم" هستند، و چه کسانی به خاطر کفر، انکار و دشمنی با او و به خاطر ظلم و جنایت، از شمول رحمت الهی خارج شده و "ملعون" می‌باشند. مگر می‌شود حق و باطل را یکسان دید و رشد نموده و به فلاح رسید؟!!

● - بنابراین "لعن" اعلام مواضع است. چه ما کفار، مشرکان، منافقان، ظالمان، جنایتکاران و فاسقان عالم را لعن بکنیم یا نکنیم، آنها "ملعون" = دور از رحمت الهی "هستند؛ اما این "لعن"، حاکی از شناخت، باور، ایمان و اعلام مواضع ما می‌باشد. چنان که چه ما اقرار به یکتایی خدا بکنیم یا نکنیم، او یکتاست، اما می‌فرماید: «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ»، یعنی بگو و اعلام مواضع بنما. جبهه‌ی خودت در "تولا" (ولایت پذیری و دوستی) و نیز "نبرا" (دوری و دشمنی) مشخص کن.

### رفتار ما:

بدیهی است که مؤمن، هر چقدر هم گناه کرده باشد، اولاً خود را در ردیف کفار، منافقان و جنایتکاران و قاتلان انبیاء و اولیاء الهی نمی‌بیند و ثانیاً درب استغفار و توبه به رویش باز است و او نیز "ظَلَمْتُ نَفْسِي" می‌گوید و استغفار می‌طلبد؛ ثالثاً انبیا و اولیای الهی را دوست دارد.

● - پس، اگر کسی رفتارهای خائنه‌تر از قاتلان انبیا و اولیای الهی می‌باشد، خب باید بروی فکری به حال خودش و اصلاح این رفتارهای خائنه‌اش بنماید، نه این که اولاً همگان را چون خودش فرض کند و ثانیاً به آنها دیکته کند که مبادا ظلم و ظالم و جنایتکار را لعن کنید! این درس، تبلیغ و القای دشمنان خود شماست. (کلماتی چون لعن، یا لعنت را در بخش جستجو در سایت درج و کلیک نمایید و مباحث مطروحه را مطالعه نمایید).

\*\*\*

س ۴۰۹ - آیا ممکن است آیینی چون دائو جز ادیان الهی و بنیانگذار آن از پیامبران الهی بوده باشد؟ چون آیین‌های زیادی در سر تا سر جهان است که مبنای آن توحید بوده است آیا ممکن است ریشه‌های این اعتقادات به ادیان الهی برگردد؟

### پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

وقتی دین و آیین روشن خداوند متعال در اختیار بشر قرار دارد، چه اصراری دارد که حتماً دنبال مشبّهات و شباهت‌ها بگردد؟! این که مرتب بگویند: نکند این نبی بوده، نکند آن نبی بوده، احتمالاً کوروش نبی بوده، به نظر می‌رسد سقراط نیز نبی بوده، شاید زرتشت نیز نبی بوده، از کجا معلوم که ذوالقرنین نبی نبوده است و ...، چه دردی را دوا می‌کند؟ نکند کنفسیون از ادیان الهی بوده، یا دائو، یا مائو و ...؟! بالاخره اگر سندی در دست بود که این همه «شاید» در کار نبود، و اگر سندی در دست نیست، قابل اثبات هم نمی‌باشد.

● - تردیدی نیست که تمامی دین‌ها، آیین‌ها و مکاتب بشری نیز مبتنی بر خداگرایی و دین‌گرایی مردمان ساخته شده‌اند، چرا که دین‌گرایی، "فطری" است و آن را دین یا مکتبی نیاورده و نمی‌تواند از بین ببرد. منتهی آن را چرخانده و بدل زده‌اند.

● - نظر به این که اولین انسان، همان آدم ابوالبشر علیه السلام بوده است و او خود نیز اولین نبی الهی برای خودش و خانواده بوده است، اولین دین و آیین، بر مبنای توحید به انسان عرضه شده است و از آن پس هر چه آمده، یا از سوی خداوند متعال و در همان راستا بوده است، یا بر اساس همان مبانی، جعل و تقلب صورت گرفته است. به عنوان مثال:

### إله:

الوهیت، از آن خداوند سبحان است که خالق همه چیز است؛ اما برخی از نوع بشر، از هوای نفس خود گرفته تا گوساله و گوساله‌ساز را "إله" به عنوان إله‌های جعلی و بدلی بر می‌گزینند.

### ربّ:

ربوبیت (صاحب اختیاری و تربیت امور)، نیز از آن خداوند ربّ العالمین است، منتهی برخی از افراد، [فراعنه در هر زمان]، به دورغ و مبتنی بر جهل و تکبر، ادعای ربوبیت کرده و برخی از مردم خوار و حقیر نیز گردن می‌نهند.

### ولایت:

ولایت تکوینی عالم هستی، مال خداوند متعال است، چون مالک اوست؛ پس ولایت تشریحی را نیز او تعیین می‌نماید، اما برخی با گردن کلفتی، ادعای ولایت بر مردم را می‌کنند و برخی نیز ولایت این طاغوت‌ها را گردن می‌نهند.

**هدایت:**

گزینش پیامبران، ارسال وحی، نزول کتاب، انتخاب امام جهت رهبری و بالاخره تدوین دین و آیین، مذهب و شریعت، حقوق و احکام [چه باید کردها و چه نباید کردها]، همه از شئون الهی می‌باشد، منتهی برخی با ادعای پیامبری، برای مردم دین می‌سازند - برخی بدون ادعای پیامبری، کار پیامبری کرده و مکتب می‌سازند - برخی دیگر خود و دیگران را امامان جعلی قرار می‌دهند و ... .

● - بنابراین، هیچ دلیل نمی‌شود که اگر کسی مکتبی ساخت و ابتدا نام خدا را آورد، یا اگر کسی در گذشته چند جمله اخلاقی گفت، حتماً یا دست کم احتمالاً از پیامبران بوده باشد و مکتب خودساخته‌ی او دین الهی باشد؛ چنان که حتی اگر گروهی قرآن بر سر گرفتند و برای خود از جانب خدا امام تعیین کردند و ...، الزاماً مسلمان نیستند و چه بسا چون خوارج گذشته امام‌کش و چون داعش امروز، مسلمان‌کش شوند و در حین قتل عام و تجاوز و نوکری برای اجانب یهود و صهیونیست، "الله اکبر" نیز بگویند.

**دائو:**

به هیچ وجه معلوم نیست که این "دائو" فقط یک مذهب (راه و روش) است یا یک مجموعه از خلاصه و جمع‌بندی سایر طرق و فرهنگ‌ها؟! و اقوال بیشتر افسانه‌ای است. برخی می‌گویند: "دائو" یک شخص بوده است، برخی می‌گویند: شخص نیست، بلکه همانگونه که از کلمه دائو پیداست، به معنی طریق، راه و مذهب است.

برخی می‌گویند: این طریق را شخصی به نام «لائو‌زی یا نائوتو‌کینگ» بنیانگذاری کرده است و برخی دیگر می‌گویند: او تفکرات فلسفی قدیمی چین و نیز آیین‌های چینی را با هم مخلوط کرده و در نهایت رساله‌ای در دو تومار به نام «تائو» نوشته است.

آئین دائو را به دو آئین تقسیم کرده‌اند که عبارتند از: دائو فلسفی و دائوی مذهبی. آئین دائوی مذهبی، همان التقاط آیین‌های چین باستان است و آیین فلسفی دائو در "دائوده جینگ"، "ژوانگ ذی" و "لیه ذی" طرح شده است و همه ریشه در اندیشه‌های کنفوسیوسی دارند.

حال چرا باید ذهن خود را مشغول کرده و بگوییم: «شاید...»؟! و در حالی ریشه پیدایش آن معلوم نیست، بگوییم: آیا ممکن است از ادیان الهی بوده باشد؟!

\*\*\*



س ۴۱۰ - در جوانی گناهی را مرتکب شده‌ام و اکنون در میانسالی و پیری که توان، رغبت و حتی حوصله و نشاط دوران جوانی را ندارم توبه می‌کنم؛ آیا فضای ارتکاب گناه و فضای توبه یکی است، آیا مغفرت شامل می‌گردد؟

### پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

البته که فضاها تغییر یافته است، فضای این لحظه، با لحظه‌ی پیش نیز یکی نمی‌باشد. اما خداوند ارحم الراحمین، واحد، احد و باقی است و هیچ تغییری به او راه ندارد.

مشکل اساسی اینجا است که «استغفار و توبه»، به یک معنا در نظر گرفته شده است. در حالی که «استغفار»، طلب پوشش دادن و بخشیدن است و «توبه» به معنای بازگشت از گناه به سوی خداوند متعال می‌باشد.

**توبه -** بنابراین، شاید کسی در جوانی مرتکب گناه شده است و بدون توبه [ولو مکرر و مستمر]، جوانی را پشت سر گذاشته باشد و دیگر امکان تکرار آن گناه را نداشته باشد، بدیهی است که در اینجا دیگر «توبه = بازگشت از گناه به سوی خداوند متعال»، برای او مصداقی ندارد! مثل کسی که با چشمش گناه می‌کرده، حالا پیر شده یا جوان است، اما بر اثر بیماری یا حادثه‌ای، بینایی‌اش را از دست و حالا بیاید توبه کند که دیگر با چشمانش گناه نکند! یا [العیاذ بالله] کسی مرتکب زنا می‌شده و حالا که دیگر قوای شهوت جنسی خود را از دست داده، «توبه» کند که دیگر مرتکب این فعل حرام نشود! خب، او اگر بخواهد هم نمی‌تواند چنین کند. از این رو، می‌فرماید: «توبه محتضر»، یعنی کسی که دیگر مرگ را با چشمش می‌بیند و با وجودش درک می‌کند را قبول ندارم. چنان که توبه‌ی فرعون در حال غرق شدن را قبول ننمود. و همین طور است اگر مرگ عضوی یا کششی و نیازی فرا رسد.

اما، یک موقع کسی ثروتمند بوده و با ثروتش انواع و اقسام گناهان [از اسراف گرفته، تا تجمل‌گرایی، تفاخر، ظلم به دیگران، عیاشی و ...] را مرتکب می‌شده و اکنون ورشکست و نادار شده است؛ خب، او ممکن است دوباره ثروت یا پولی به دست آورد. لذا اگر واقعاً پشیمان شد و «توبه» کرد، توبه‌اش مقبول است، چرا که «امکان» از او گرفته نشده است. و البته باید بداند که مجدداً امتحان خواهد شد؛ ولو با اندکی پول، و یا با ثروتی کلان.

**استغفار -** اما موضوع «استغفار» متفاوت است. شخص مرتکب گناه شده و اکنون متوجه شده که خطاهای بسیاری را در محضر حق تعالی مرتکب شده است و به زودی او را می‌آورند و باید پاسخگو باشد؛ و البته می‌داند که چه سرنوشت تلخ و هولناکی منتظر اوست. لذا بسیار مخلصانه، خاضعانه، خاشعانه، ملتسمانه و نیز با «ترس و امید» (خوف و رجا)، از خداوند رحمان، غفار، عفو و کریم می‌خواهد که گناهان او را ببخشد و حتی از سابقه و پرونده‌ی او «محو» نماید.

خداوند متعال نیز همه‌ی گناهان را بر بنده‌ی تائب و مستغفرش، یکجا می‌بخشد - گاه با آه، یک توجه، یک دم، یک دعا و یک قطره اشک می‌بخشد. چنان که در روایات بسیار آمده که با دو رکعت نماز با توجه، تمامی گناهان بخشوده می‌شود. یا با دست دادن دو برادری دینی به هم، گناهان مانند برگ درختان پاییزی می‌ریزد و ...؛ البته این که باید حق الناس را ادا کند، یا حلیت بگیرد، یا فرصت بگیرد، یا این که باید قصد اصلاح داشته باشد و در این راه قدم بردارد و ...، امر جداگانه‌ای است.

حزّ در یک آن برگشت و فرصتی برای مطالعه و نماز شب و ... نداشت؛ از خداوند متعال به واسطه‌ی امام علیه السلام، طلب مغفرت نمود، سپس توبه نمود؛ [چرا که توبه، گام بعد از استغفار می‌باشد] و بلافاصله نیز به میدان رفت و شهید شد.

پس گناهی که خداوند متعال نمی‌بخشد، در حال شرک و ناامیدی از رحمت خداوند از دنیا رفتن است، که اهانت و افترای به اوست.

« قُلْ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِن رَّحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ »  
(الزّمر، ۵۳)

ترجمه: بگو ای بندگان من که بر خویشتن زیاده روی روا داشته‌اید، از رحمت خدا نومید مشوید در حقیقت خدا همه گناهان را می‌آمرزد که او خود آمرزنده مهربان است.

\*\*\*